جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست / اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید

یا من بلطف المربی لطف بنانول

یا من لطف المربی الطف بنانول

حرره ... فی شهر ... ۱۳۰۹

... این کتاب ...

یا من لطف المربی الطف

یا من لطف ...

پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۵۲۲

رده‌بندی دیویی: ۱۳۰۹ هـ ۱۸۱ ک ۴۷۹/ ۲۹۷ مرجع □

سرشناسه: کاشانی، محمدتقی بن حسین، ۱۲۳۶-۱۳۲۱ ق.

عنوان قراردادی: هدایة الجاحدین

عنوان: رساله هدایة الجاحدین

شرح پدیدآور: طباطبائی اردستانی

کاتب: صدر الکتاب احمد بن محمدرضا. تاریخ کتابت: ۱۳۰۵ ق

محل نشر: [تهران] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۰۹ ق

صفحه شمار: ۲۵۶ ص مصور □ درسی □ گراور یا افست □

زبان: فارسی ابعاد: ۱۰×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☑ اهدایی □ خریداری □ ارسالی □

واقف: رضا سعادت تاریخ ثبت: آبان ۱۳۵۰

یادداشتها: این کتاب در رد شبهات مارتین هانری است مشتمل بر ۱۲ فصل است

موضوع(ها): ۱. مرتین، هنری - نقد و تفسیر ۲. اسلام - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها ۳. قرآن - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها ۴. مسیحیت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.

شناسه(های) افزوده: الف. طباطبائی اردستانی، احمد، کاتب ب. سعادت، رضا، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: [illegible]

دیباچه

وجه تسمیه

رسالهٔ هدایة
الجاحدین که از تصنیفات
جناب مستطاب شریعتمدار حاوی الفروع
والاصول جامع المعقول والمنقول الحبر
المجتهد حجة الاسلام سرکار آقا ملا محمد تقی
فاضل کاشانی سلمه الله تعالی ساکن
طهران میباشد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارشدنا علی حقایق دینه وارسل
علینا من اخرجنا من نومة الغفلة والصلوة و
السلام علی افضل الانبیاء والمرسلین والمبعوث
علی الاولین والآخرین محمد صلی الله علیه وآله
اجمعین الی یوم الدین وبعد چنین گوید بندهٔ
خاطی بدرگاه خداوند باقی محمد تقی بن الحاج محمد

سؤالات

محمد حسین کاشانی سلمهما الله یوم یؤخذ بالنواصی
که چون جمعی از مؤمنین چند سؤال کرده بودند و
جواب آنها لازم بود که بنویسم از این جهت این
بی بضاعت بقدر استطاعت در مقام جواب بر
آمدم واین رساله را هدایة الجاحدین نام نهادم و اول
سؤالات آنها را ذکر مینمایم وبعد از آن در مقام جواب
بر میآیم بحول الله وقوته **سؤال اول** پادری
نصرانی رساله در رد دین اسلام نوشته است و در آن
رساله نوشته است معجزهٔ شق القمر که اهل اسلام
بآن قائلند ومیگویند محمد پیغمبر ایشان قمر را دو نیم
کرد این دروغ است بجهت آنکه عادت اهل فرنگستان
وانگلیس واهل هند و چین این است که هر وقت امر
غریبی وعجیبی در آسمان یا زمین رو میدهد در
تواریخ وکتب خودشان ضبط میکنند ومینویسند

دیباچه

وبه نستعین

رساله هدایة الجاحدین که از تصنیفات
جناب مستطاب شریعتمدار حاوی الفروع
والاصول جامع المعقول والمنقول الحبر
المجتهد حجة الاسلام سرکار آقا ملا محمد تقی بن
فاضل کاشانی سلمه الله تعالی ساکن
طهران میباشد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارشدنا علی حقایق دینه وارسل
علینا من اخرجنا من نومة الغفلة والصلوة و
السلام علی افضل الانبیاء والمرسلین والمبعوث
علی الاولین والاخرین محمد صلی الله علیه واله
اجمعین الی یوم الدین وبعد چنین گوید بنده
خاطی بدرگاه خداوند باقی محمد تقی بن الحاج محمد

سؤالات

محمد حسین کاشانی سلمهما الله یوم یؤخذ بالنواصی
که چون جمعی از مؤمنین چند سؤال کرده بودند و
جواب آنها را لازم بود که بنویسیم از این جهت با
بی بضاعتی و عدم استطاعت در مقام جواب بر
آمدم و این رساله را هدایة الجاحدین نام نهادم و اول
سؤالات آنها را ذکر مینمایم و بعد از آن در مقام جواب
بر میآیم بحول الله وقوته سؤال اول پادری
نصرانی در رساله رد دین اسلام نوشته است و در آن
رساله نوشته است معجزه شق القمر که اهل اسلام
بان قائلند و میگویند محمد پیغمبر ایشان قمر را بدو نیم
کرد این دروغ است بجهت آنکه عادت اهل فرنگستان
و انگلیس و اهل هند و چین این است که هر وقت امر
غریبی و عجیبی در آسمان یا زمین رو دهد در
تواریخ و کتب خودشان ضبط میکنند و مینویسند

وتاریخ میکذارند که در فلان روز و فلان ماه و فلان
سال چنین امری واقع شد و حال انکه این معجزه شق
القمر را هیچکدام از این طوایف در کتب خود شان ننوشته اند
و حال انکه امر شق القمر از مهام امور عالم عجیب تر و غریب
تر است پس در این صورت معلوم میشود که این امر
دروغ است و شق القمر واقع نشده است جواب انرا
مرقوم فرمایند سؤال دویم انستکه پادری در همین
رساله نوشته است که در قران از معجزات محمد صلعم
چیزی ذکر نشده است و در تفسیر ایه اقتربت الساعة
وانشق القمر کفته است که این ایه دلالت بر وقوع
این معجزه از محمد صلعم ندارد بلکه مراد از این ایه انست چنانچه
زمخشری که از علمای اسلام است در تفسیر کشاف کفته
است که شق القمر در روز قیامت خواهد شد و نیز
پادری در همین رساله کفته است معجزه شق القمر نقل

از قبیل محالات است زیرا که عقل انرا بعید میشمارد
سؤال سیم انکه بعضی از حکمای اسلام و جمعی از
حکمای یونان کفته اند شق قمر مخالف قواعد علم
ریاضی است زیرا که خرق و التیام در افلاک جایز نیست
سؤال چهارم انستکه نصاری منکر رد شمس برای
حضرت خاتم انبیا محمد صلعم و حضرت امیر المؤمنین ع میباشند
و نیز منکر معراج جسمانی پیغمبر ص میباشند و اینها را
از محالات میدانند سؤال پنجم انستکه حکمای هند
منکر وجود آسمانها میباشند و نیز فرنکیان که در این
زمان میباشند بنابر تحقیق جدید خود شان منکر
وجود اسمانها میباشند و طایفه از علمای علم هیئت
انها در سابق و در این زمان نیز انکار وجود اسمانها را
کرده اند و حرکت برای زمین و کواکب ثابته میکنند
میکویند این تاریکی که در جانب بالا محسوس میشود

رنگ آسمان نیست بلکه تاریکی بُعد و دوری است که
بصورت آسمان مینماید و میگویند کواکب در هوا معلق
آویخته شده اند و معلق وار گردش مینمایند و زمین
دور میزند آنها **سؤال ششم** آنستکه مشهور است
میان مردم که فرنگیان بلکه مطلق نصاری منکر طوفان
نوح شده اند و نیز منکر سدّ یأجوج و مأجوج که
اسکندر ذوالقرنین اکبر بست شده اند و نیز منکر
بهشت شدّاد شده اند و میگویند ما سدّ یأجوج و
مأجوج و بهشت شدّاد را ندیده ایم با اینکه همه روی
زمین را سیر کرده ایم **سؤال هفتم** آنستکه کتاب
توریة و انجیل را بعربی و فارسی ترجمه کرده اند و مکرر
آنها را چاپ کرده اند و بولایات ایران و غیر ایران
منتشر کرده اند و مفت بمردم داده اند و در آنها نسبت
بت پرستی و زنا و شرب خمر و انواع معاصی را به پیغمبران

پیغمبران خدا نوشته است و نیز در آنها نوشته است که
خدا دیده میشود و بسیاری از پیغمبران خدا را دیده اند
و نیز در انجیل عباراتی دارد که نصاری حضرت عیسی
را خدا یا پسر خدا میدانند و این چیزها باعث گمراه
شدن عوام مسلمانان میشود بجهت اینکه میگویند پیغمبران
که این گناهان را بکنند ما چرا نکنیم آیا نگاه داشتن
این کتابها از برای عوام و خواندن آنها جایز است یا
حرام است استدعا آنکه جواب این هفت سؤال را
مرقوم فرمایند **جواب** بدانکه چون در این ایام بواسطه
کثرت مشاغل مجال نبود جواب این سؤالات را بر وجه
اختصار در هفت فصل ذکر مینمائیم و بعد از آن در
فصل هشتم موعظه و نصیحت بیهود و نصاری و سایر
کفار مینمائیم **و بدانکه** تصنیف این رساله واقع
شد در عهد دولت پادشاه جمجاه فلک بارگاه سلطان

سلاطین عالم و مفخر خواقین عرب و عجم کسری معدلت
کیوان مرتبت حامی ملت و ناصر شریعت حارس ممالک
ایران مایه امن و امان قهرمان الماء و الطین و ظل الله
فی الارضین السلطان بن السلطان بن السلطان بن
السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
المخصوص بمواهب الملک الغفار ابو الفتح و النصر
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله تعالی ظلال رافته
و احسانه علی اهل الاسلام **فصل اول** در بیان
جواب از سؤال اول و حقیر جواب انرا از چند وجه
ذکر مینمایم **اول** انکه میکوئیم که شق شدن قمر نقدری
که حجت شود بر خصم و کسانیکه طلب انرا کردند کفایت
میکند و لازم نیست که مدتی طولانی دو پاره در
اسمان باقی بماند تا انکه همه مردم عالم ببینند بلکه
هرکاه بمجرد اینکه قمر دو پاره شد و همان اشخاصی که این

معجزه را خواسته بودند دیدند کفایت میکند
و مقصود حاصل میشود و ضرور نیست که مدتی طولانی
باین حالت باقی بماند تا انکه اهل همه ولایات بعید
به بینند نیست مثل تسبیح کفتن سنک ریزه و مجی
شجره و جاری شدن آب از میان انکشتان و مانند
اینها که مقصود از اینها اتمام حجت بر جمعی بوده که
اینها را طلب کرده اند پس در اینصورت اکر دیکران
غیر از حاضرین و ان اشخاصی که خواهش کرده بودند
ندیده باشند ضرری ندارد و همین قدر که دو پاره
شود و همان دقیقه بهم پیوسته شود لازم ندارد که
هر کسی به بیند بلکه بر سبیل اتفاق اکر کسی دران
وقت بیدار بوده و نظرش بر قمر بوده مشاهده
کرده است و اکر دران وقت کسی نظرش بر قمر نبوده آن
ندیده است مثل سقوط کواکب و غیران از امور اسمانی

فصل اول

که در شب واقع شده است و مردم خواب بوده اند یا
غافل بوده اند و ندیده اند و بعضی که بر سبیل اتفاق
بیدار بوده اند و نظرش بر اسمان افتاده ایشان را
مشاهده کرده است و حال آنکه بعد خواهیم گفت که
مسافرین که از اطراف بمکه آمده بودند همگی نقل کرده
بودند که ما در فلان شب که در راه بودیم قمر را دو پاره
دیدیم دویم آنستکه حکمت الهی مقتضی این بود که این
معجزه را ظاهر نماید بجهت اشخاصی که خواهش کرده
بودند نه برای هر کسی پس اگر آن اشخاصی که طلب کرده
بودند به بینند و از کسان دیگر که خواهش نکرده بودند
خصوصا مخفی کرده باشد بواسطه ابر شدن و مانند آن
بجهت آنکه حکمت الهی مقتضی نبوده است که این امر را
در همه آفاق و اقطار عالم ظاهر فرماید از اینها گذشته
این امر در شب واقع شد که عادت مردم در شب سکون

در جواب از سؤال اول

سکون و بستن ابواب و ترک آمد و شد و خوابیدن است
و از این جهت کسی نمی بیند مگر کسیکه نظرش بر سبیل
اتفاق باسمان در همان وقت بیفتد و به بیند و لکن
گفتیم که مسافرین که آن شب وقوع شق القمر در راه
بودند و بیدار بودند خبر داده بودند که در آن شب ما
قمر را دو پاره دیدیم و نیز بادین هند هم در آن شب
بر سبیل اتفاق نظرش بر اسمان افتاده بود و قمر را
بدو پاره دیده بود چنانچه حکایت او را بعد ذکر
خواهیم کرد سیم آنکه میگوئیم که ضبط نکردن
اهل فرنک و غیر آنها وقوع شق القمر را این دلیل
نمیشود بر اینکه واقع نشده باشد از این گذشته
میگوئیم صحیح بودن و راست بودن این حرف که آنها
میگویند که در کتب ما نوشته نشده است از کجا
معلوم است بلکه در اوایل وقوع شق القمر همه این

طوایف در وقوع آن را نوشته اند و ضبط کرده اند و
چون علمای هر یک از این طوایف از یهودی و مجوسی و
نصاری مطلع شدند که این شق القمر را حضرت محمد بن
عبدالله ص بخواهش کفار قریش کرده است و این
معجزه بزرگی است از آن حضرت و چاره دیگر ندارند
غیر از آنکه مسلمان شوند و جوابی در مقابل این معجزه
نداشتند و نمیتوانستند بگویند این سحر است جهت
آنکه سحر باسمان کارگر نمیشود پس ناچار باید مسلمان
شوند از اینجهت ابدا در کتب خودشان ننوشتند
یا اگر پیش از آنکه بفهمند این معجزه محمد ص است نوشته
بودند آنرا از کتب خودشان بیرون کردند و اگر بیرون
نمیکردند در همان زمان و در این زمان چاره نداشتند
غیر از اینکه مسلمان شوند و نیز میگوئیم که علمای یهود
و نصاری محو کردند از کتب سماویه بسیاری از آیاتی را که

که دلالت بر نبوت محمد ص داشت در اینصورت معجزه شق
القمر را واضح است که ضبط نمیکنند و نیز میگوئیم که
شق القمر در شب چهاردهم ماه واقع شده که ماه در
اول شب طالع شده و موافق احادیث ماه دو نیمه شد
بطریقی که کوه حرا در میان دو نیمه ماه واقع شد و از این
مستفاد میشود که در اول شب واقع شده زیرا که اگر
در اول شب نبود باید ماه میانه آسمان باشد نه آنکه
بالای کوه حرا باشد پس همینکه اول شب بود ممکن است
که نبینند اهل پاریس و لندن و مانند این بلاد بر فرض
اینکه راست بگویند بجهت این باشد که بافق مکه
در وقت شق قمر اول شب بوده و لکن [2] پاریس و لندن   بافق [2]
در آن وقت آفتاب در آنجاها غروب نکرده بوده است
تا آنکه اهل آنها شق قمر را ببینند و نیز میگوئیم که
قمر از برای همه اهل زمین در حد واحد نیست بلکه گاهی

فصل اول

طلوع میکند بر بلدی و در بلدی دیگر ظاهر نمیشود بجهت
ابر بسیار شدید یا کوه بسیار بلند که آنها مانع است از
رویت آن که در بلد دیگر رویت شده آن ابر و آن کوه
نیست و از اینجهت است که جمعی گفته اند میباید هم کسوف را
در بعضی بلاد و در بعضی بلاد دیگر اصلا دیده نمیشود
و نیز در بعضی بلاد کسوف کلی مشاهده میشود و در بعضی
از بلاد دیگر همان کسوف کسوف جزئی مشاهده میشود
و بجهت اختلاف آفاق است که رویت هلال در بعضی
از بلاد میشود و در بعضی از بلاد رویت نمیشود و بعضی
گفته اند چرا منجمین در تاریخ خود شان ننوشته اند جواب
میگوئیم بر فرض اینکه ننوشته باشند اول آنکه منجمین
مشاهده نکرده بودند دویم آنکه علم استخراج در
عهد پیغمبر شایع نبود که این چیزها را بنویسند بعد
بتدریج استخراج و نوشتن این چیزها رسم شد چنانچه صاحب

در جواب از سؤال اول

صاحب عوالم در معنی حدیثی که فرمودند کسیکه سفر
کند یا زن بگیرد و قمر در عقرب باشد خوبی نخواهد دید
گفته است که مراد از بودن قمر در عقرب محاذات قمر است با
کواکب صورت عقرب را چنانچه دأب عرب است و بنا با
بعلت اینکه عرب بضوابط بروج انتقالات کواکب
عالم نبودند و استخراجات شایعه در این زمان را نمیدانستند
و رسم پیغمبر هم نبود که چیزی از احکام را بفرمایند که عامه
خلق آنرا ندانند مگر بعضی از علما و حال آنکه علم
استخراج شایع در نزد علمای این عصر هم نبود و در این
زمان کواکب صورت عقرب که از ثوابت اند بجهت حرکت
بطیئه که دارند انتقال بقوس کرده اند بنا بر این
باید در قوس اجتناب از سفر و تزویج نمود سیم آنکه
وقتیکه شق قمر واقع شد منجمین بر فرض اینکه دیده باشند
اطلاع از اینکه باعجاز پیغمبر شده نداشتند و از اول

فصل اول

دنیا تا آن شب چنین امری واقع نشده بود گفتند شاید
مثل خسوف قمر یا ظهور چیزی در هوا بشکل نصف قمر
باشد چنانچه مانند این چیزها در هوا اتفاق می افتد
پس از اینجهت ننوشتند چهارم آنکه منجمین در آن زمان
از جملهٔ کفار بودند بر فرض اینکه مشاهده کرده باشند
از باب اینکه معجزهٔ آنحضرت بود در تاریخ خود شان
ننوشتند و نیز چون پیغمبر در بارهٔ آنها فرموده بود
کذب المنجمون برب الکعبة از اینجهت عداوت آنها نسبت
با نحضرت زیادتر شده بود پس نوشتن آنرا ترک کردند
وجه پنجم آنکه یهود و مجوس معجزات عیسی را انکار
کردند و در کتب و تواریخ خود شان ضبط نکردند و
معجزات محمدیه را که زیاده از هزار است بلکه بعضی گفته اند
که سه هزار است و بعضی از معجزات آنحضرت مثل قرآن
و غیر آن تا قیامت باقی است پس چرا یکی از این طوایف در

در تواریخ و کتب خود شان ضبط نکرده اند و ننوشته اند
بلکه معجزه که حضرت محمدیه در حضور خود این طوایف
کفار ظاهر مینمودند انکار میکردند و میگفتند این
سحر است و اصلا در کتب خود شان نمینوشتند بجهت
عصبیت و دشمنی و حب بنا و ریاست و نیز میگوئیم
بسیاری از امور عجیبه و غریبه در عالم واقع شده است
که صد یک از آنها در کتابهائیکه حالا در دست مردم است
ضبط نشده است و ضبط نشدن آنها دلیل بر عدم
وقوع آنها نیست وجه ششم خبر است که میگوئیم که در
صحیفهٔ وحی کودک پیش از تولد پیغمبر ما خبر از اینکه
آنحضرت خواهد آمد و پیغمبر است و تصریح باسم مبارک
او که محمد است نموده است و در آن صحیفه معجزهٔ شق
القمر را که آنحضرت خواهد نمود خبر داده است و حقیر
اول شرح حال او را ذکر مینمایم و بعد از آن عبارتی که

فصل اول

خبر از معجزهٔ شق القمر داده است ان شاء الله ذکر مینمائیم بدانکه
تفصیل حال نخجان بن پینجاس که ازان بنبوت هبلد
تعبیر میکنند و ان فقر اینکه خبر از امدن پیغمبر ما ماه و
چیزهای دیگر داده است اینها او حی کودک نیز میکویند
بروجه اختصار انستکه یکی از علمای بنی اسرائیل که
او را پینجاس میکفتند و صالح و مستجاب الدعوه بود
بسبب دانستن اسم اعظم و زوجه داشت که اسم او راحل
بود و ان زن مقدسه خداترسی بود ولیکن عقیمه
نازاینده بود و مطیعه و فرمان بردار شوهر خود بود
و همیشه از خدا سؤال مینمود که فرزندی با کرامت فرماید
و در این باب تضرع و زاری بسیار مینمود تا انکه روزی
پینجاس گریه و زاری راحل را شنید و دلش بر او سوخت
و نیز راحل او را باسم اعظم قسم داد که دعا نماید پس
پینجاس در سؤال کردن فرزند از خضعا و تضرع کردن

در جواب از سؤال اول

کردن بدرگاه الهی با راحل شریک شد تا انکه خضوعها
دعای اینها را مستجاب کردانید و اثر حمل در راحل ظاهر
شد بعد از انکه شش ماه از حمل و کذشت پسری نیکو
صورت حمیده سیرت متولد شد و چون متولد شد بما
خود سر فرود آورد و روز ولادتش روز پنجشنبه اول
ماه تشرین الاول سال چهارصد و بیست از خرابی دوم
بیت المقدس بود که سی و چهار سال پیش از تولد
پیغمبر ما ماه بود و بعضی گفته اند که هفتاد سال پیش از
ولادت پیغمبر ما بود و بعضی هشتاد سال گفته اند
و این مولود مسعود را نخجان اسم گذاردند و چون متولد
شد بسجده رفت و بعد از سر برداشتن بعضی کلمات
عجیبه گفت و خبر انچه در اسمانهاست داد پس چون پینجاس
این سخنان را از نخجان شنید و را از سخن گفتن منع کرد
و با تغیر با و گفت خاموش باش پس نخجان خاموش شد

فصل اول

وتا دوازده سال بعد از ان هیچ سخن نگفت پس راحل همیشه
گریه و زاری میکرد و میگفت کاش ما را فرزند نشده بود
زیرا اگر فرزند ما عاقبت لال و بی زبان شد تا انکه روزی
پنیحاس بعد از درس گفتن برای شاگردان بخانه راحل امد
بطریقی که عادت او بود بخدمت او قیام نموده پاهای
او را شست و نحمان را نزد پدر آورد و در مقام تضرع
و زاری بر امد و التماس کرد که پنیحاس دعا کند تا خدا او را
گویا گرداند یا او را قبض روح کند پنیحاس گفت تو
خواهش داری که نحمان سخن گوید لکن چون سخن گوید
سخنان چند گوید که مردم از سخنان او ترس بر دارند و بلرزند راحل
التماس کرد که دعا کن خدا او را گویا گرداند سخنان را
مخفی و مبهم گوید پس پنیحاس دهان خود را بر دهان نحمان
گذاشت و او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخنی که مبهم و
مجمل باشد که کسی نفهمد مگر وقتیکه ان سخنان بعمل اید

در جواب از سؤال اول

اید و باین شرط او را رخصت سخن گفتن داد پس چون ان
کودک گویا شد پنج وحی موافق حروف ابجد گفت که
همه آنها خبر از امور آینده است و خبر داد که شما را باید
خود دفن خواهید کرد پس بعد از چندی ان کودک مسعود
جان را بجان افرین تسلیم نمود و او را در قریه کفر برعم
که از قرای بیت المقدس است در مکانیکه چهل نفر از علمای
یهود مدفون بودند دفن کردند و بدانکه بسیاری از
فقرات که نحمان گفته است ابهام دارد و معنی ان بدست
نمی اید ولکن بیشتر فقره ان را که جمعی از علمای یهود که
مسلمان شده اند ترجمه کرده اند و نیز ترجمه انها از بعضی
پیغمبران بنی اسرائیل نقل شده است و نیز خود حقیر از
علمای یهود و با جمعی از علمای آنها که مسلمان شده اند
مدتی با انها در ترجمه ان فقرات گفتگو کردم تا انکه
ترجمه انها را بر وجه صحیح بدست آوردم ان فقرات را

فصل اول

با ترجمه آنها در کتاب هدایة الطالبین که در اصول دین
و اصول مذهب تصنیف کرده ام بتفصیل نوشته ام
و چون در این صحیفه بتصریح باسم مبارک پیغمبر که محمد (ص) است
نموده است و نیز بتصریح باسم دیگر آنحضرت که احمد (ص) است
نموده است و نیز اوصاف آنحضرت را همه را بیان کرده است
و نیز خبر از خلافت ظاهری حضرت امیر المؤمنین (ع)
داده است که چهار سال و نه ماه طول میکشد و
نیز خبر از شهادت حضرت امام حسین (ع) و خبر از ظهور
حضرت صاحب الزمان (ع) داده است از این جهت علمای
یهود بعد تقصد و سعی در پنهان کردن این صحیفه
نموده اند که بلکه مسلمانان از آن خبر نداشته باشند
لکن نظر باینکه حق باید ظاهر شود نتوانستند و آخر الامر
ظاهر شد و حقیر مکرر از جمعی از علمای یهود بطریقی که
مقصود حقیر را نفهمند جویا شدم که این نسخه را دارید

در جواب از سؤال اول

دارید گفتند بلی داریم گفتم بیاورید ببینیم با آن نسخه
که من دارم میخواهم مقابله نمایم وعده کردند بیاورند
و طفره زدند و نیاوردند آخر الامر شخص جدید الاسلامی
نسخه آنرا از برای حقیر آورد و مدتی در این فقرات
کودک و در آیات توریة و سایر کتب پیغمبران با جمعی از علمای
یهود صحبت کردم همه آنها از جواب عاجز شدند گفتم در این
صورت چرا مسلمان نمیشوید هر کدام عذری چند آوردند
که معلوم شد مسلمان نشدن آنها از عصبیت و عناد
و حب دنیا و مال دنیا و ریاست است خلاصه آنکه
مقصود حقیر در این رساله اثبات معجزه شق القمر است
از این جهت اکتفا مینمائیم بذکر فقراتی که بتصریح
باسم مبارک حضرت خاتم انبیاء که محمد و احمد است
نموده است و فقره شق القمر و فقره معراج پیغمبر
پس میگوئیم که وحی کودک میفرماید محمد کاباً

آغا بابا دِیطمَغ هوَبا وَبِهْیِه کلِیلَیا
معنی آنرا در هدایة الطالبین بتفصیل نوشته‌ام
و در اینجا بر وجه اختصار میگوئیم مراد آنستکه باید
پیغمبری که نام آن محمد باشد و بزرگ و صاحب اقتدار
و در حشمت از نقد است که نسخ میکند دینهای سابق را
و نبوت پیغمبران گذشته را تمام میکند و میگردد صاحب تاج نبوت
و کرامت و نیز میفرماید شَعْرا مَلْكَا بِید
اَحْمَدْ مَلْكَا یعنی فرستاده میشود پادشاه
برسالت احمد پادشاه و اینواضح استکه احمد اسم
دیگر خاتم انبیاء است و اسم محمد و احمد عربی است
و در میان یهود و نصاری خواه پیغمبران آنها و خواه
غیر پیغمبران آنها اسم محمد و احمد هرگز نبوده است و
نیست و زبان موسی و عیسی و قوم آنها عبری است
و مراد از پادشاه اول علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است

است یعنی فرستاده میشود علی برسالت و خلافت
و وصایت از جانب محمد و بعد از آن عبارتی میفرماید
که خبر میدهد از مدت خلافت ظاهری آنحضرت
که چهار سال و نه ماه طول میکشد و بدانکه شکی
نیست که مراد از پادشاه نبوت است نه پادشاهی
دنیائی تنها و نبوت و خلافت عبارت است از ریاست
الهیه عامه و همین است معنی سلطنت حقیقیه که
پیغمبر را سلطان عادل میگویند مثل سلیمان پیغمبر
که پیغمبر و پادشاه بود و در مواضع بسیار در کتب
پیغمبران تعبیر از پیغمبر بپادشاه شده از انجمله در
تورة در سفر مثنی در فصل سی و سیم در آیه پنجم
فرموده که حضرت موسی در یشرون پادشاه بود
در وقتی که رؤسای قوم و اسباط بنی اسرائیل
هم گرد آمده بودند خلاصه آنستکه اطلاق لفظ ملك

و پادشاه بر پیغمبر در لغت نصاری ثابت است زیراکه
کالوبین که صاحب لغت یونانی و عبرانی و شش لغت
دیگر است و در نزد نصاری بسیار معتبر است در لغت
الف گفته است انجلوس یعنی مَلِك و ملك یعنی پیغام
آورنده است از جانب خدا و بدانکه در فقره شق
القمر میفرماید وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا
یعنی ماه در دنبال کرد و عرق بها
و دو پاره شد و اینك منتظر شد و آماده مشد و
شنید و دو به همان حالت بدانکه فقره اشاره بمعجزه
شق القمر است که از حضرت خاتم انبیاء صادر شد
و بعد از انکه ماه بامر انحضرت باذن خدا دو پاره
شد منتظر شد تا انکه جمعی که این معجزه را خواهش
کرده بودند انرا دو پاره دیدند و اماده شد که انحضرت
بفرماید بحالت اول برگردد پس بعد از ان انحضرت باو

باو فرمود که بحالت اول برگرد پس قمر چون شنید
کلام انحضرت را دو پاره او بسوی یکدیگر دویدند و هم
متصل شدند و بحالت اول شد و بدانکه در فقره
معراج خاتم انبیاء میفرماید عفا عزا وناقل
عزیزا دو باطلاه کوزا ودی شلطت
شمیا وکرا یعنی نیست و نابود کند بت را بتو
سختی را و بیندازد از مرتبه صاحب عزت و جلال را
واین کس مسلط شود اسمان را و بکند رد و بدانکه
مراد از نیست کردن بت شکستن انهاست و نیست
کردن بت پرستانرا همچنانکه انحضرت بتها را شکست
و بت پرستی را از میان برداشت و را از پوشانیدن
سختی بر انداختن ان است و ان اشاره است ببودن
ملت انحضرت سهل و آسان چنانچه در حدیث است
که انحضرت فرمودند من مبعوث شده ام بر شریعت

سهل و آسان و ممکن است که مراد از برانداختن سخنی
برانداختن آتش قتل و غارت و ناخوشیها باشد که
در زمان جاهلیت پیش از مبعوث شدن آنحضرت
بوده است و مراد از اینکه بیندازد از مرتبه صاحب
عزت و جلال را اشاره باینست که آنحضرت پادشاهان
و صاحبان عزت و جلال را از مرتبه خود شان انداخت
و مراد از مسلط شدن بر آسمان کنایه از معراج آن
حضرت است و از فقره وَدِی سَلطنت شَمیا
وکذا میرسد که باید معراج آنحضرت بطریق سلطنت
و استیلای بر عوالم ملکوت آسمانها بوده باشد
چنانچه در احادیث وارد شده است و نیز در کتاب
حبقوق پیغمبر در فصل دویم در چند آیه فصل اول تعریف
و توصیف خاتم انبیا را مینماید تا آنکه در آیه هم
خبر از معراج آنحضرت میدهد که جماعت یهود بعد از

از معراج رفتن آنحضرت او را سخریه و استهزا خواهند
نمود و او را تکذیب خواهند کرد و خواهند گفت که
از ترس دشمنانش میگوید من باسمانها بالا رفتم
که باین جهت اگر از ترس دشمنان خود شرا پنهان نماید
کسی در مقام تفحص و پیدا کردن او بر نیاید و بگویند شاید
باسمانها بالا رفته باشد و در آیه یازدهم همین کتاب
حبقوق و همین فصل علامت دیگر از نبوت آنحضرت
میگوید و میفرماید که سنگ از دیوار فریاد خواهد
کرد و اتصالات چوبها باو جواب خواهد داد پس
میگوئیم که تکلم کردن سنگ ریزها در کف مبارک
آنحضرت و شهادت دادن بر نبوتش و همچنین درخت
از زمین بیرون آمدن و خدمت آنحضرت رسیدن
و سلام کردن بر او و شهادت دادن بنبوت او
و اینکه خاتم پیغمبرانست مشهور است و در کتب

احادیث

احادیث و تواریخ مذکور است و بدانکه علمای یهود
و نصاری در ترجمهٔ توریة و سایر کتب پیغمبران که بعربی
و فارسی کرده اند این آیات را بطریقی که دلخواه خود شان است
ترجمه کرده اند و حقیر در کتاب هدایة المسترشدین از
اقرار خود علمای یهود و نصاری ثابت کرده ام که هرچه قدر
کم و زیاد در توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران کرده اند
و با وجود این اینقدر را از آیاتی که اثبات نبوت خاتم
انبیاء را میکند در کتب موجوده انها باقی است که از جانب
خدا انها را نتوانسته اند تغییر بدهند چنانچه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده است یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ
اللّٰهِ بِاَفْواهِهِمْ وَیَأْبَی اللّٰهُ اِلَّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ
الْکافِرُونَ و بدانکه در وحی کودک تصریح باسم مبارک
خاتم انبیاء که محمد و احمد است نموده چنانچه ذکر نمود
و این وحی کودک را که نجات اسم او است پیغمبر است و یهود

و یهود او را پیغمبر میدانند و گفتیم که مجرد اینکه متولد
شد سر بسجده نهاد و تکلم کرد و خبر از آینده داد که آن
غیب و معجزه است و خبر از اسما نهاد داد که آن نیز معجزه
است چنانچه حضرت عیسی ع در مهد سخن گفت پس با وجود
تصریح وحی کودک باسم مبارک آنحضرت و خبر از شق
القمر دادن دیگر شبهه از برای وقوع شق القمر و
نبوت آنحضرت نمیتواند کسی بکند و چون خدا مطلع بود
که یهود و نصاری انکار نبوت آنحضرت را خواهند کرد
از آنجهت بقولی هفتاد سال پیش از تولد پیغمبر ص خدای
تعالی از میان خود یهود این پیغمبر را که او را نبوت
هیلد میگویند مبعوث کرد تا بیند تا او خبر از نبوت
پیغمبر ما ص بدهد که دیگر شبهه برای یهود و نصاری باقی
نماند و وحی کودک تصریح باسم مبارک پیغمبر ص نموده
و این معجزه اینست از وحی کودک که راه شبهه دیگران نیز و که

و بمحض تولد تکلم کرد که آن نیز معجزه است

بگویند سحر کرد مؤلف گوید که هوشیع پیغمبر نیز
در کتاب خود در فصل نهم در آیهٔ ششم تصریح باسم مبارک
خاتم انبیا نموده است و میفرماید مَحمَد لِکَثپام
قِیمُوش یِیرَاشِم حُوح بِاُهالِهِم اگر تفسیر
این آیه و آیات بعد از آنرا که هوشیع خبر از نبوت خاتم
انبیا و علامات نبوتشان میفرماید با ترجمه ذکر
نمائیم طولانی میشود مختصر اینست که میفرماید محمد نامی
خواهد آمد که او پیغمبر است که از ایشان که یهود باشند
جزیه بگیرد یعنی نقره و طلا از ایشان بگیرد و این معنی
از آفتاب روشن تر است که آنحضرت از هر کسی از آنها
که مسلمان نشده اند جزیه قرار فرموده که مادامی که
مسلمان نشده اند جزیه را اگر قدری معینی از طلا
و نقره است بدهند و بعضی از علماء گمراه و گمراه کنند
آنها بطور دیگر معنی کرده اند ولکن ربّی حییم

ربّی یعنی بزبان عبری [illegible] عالم و دانا [illegible]

حییم و ربّی ویطال در کتاب عصحیم گفته اند
که این خبرها که هوشیع فرموده است از برای پیغمبر موعود
محمد بن عبدالله است و این دو نفر از علمای معتبر یهود اند
از این گذشته محمد و احمد اسم عربی است و در میان
یهود و نصاری و سایر طوایف کفار محمد و احمد و اسما
ائمه طاهرین هرگز نبوده و نخواهد بود و معنی عبارت
بعد از فقرهٔ محمد لِکَثپام اینست که علف گزنه وارث
شما خواهد شد و در خیمهای شما خار مغیلان خواهد
روئید مراد اینست که علاوه بر جزیه گرفتن از شما
بسیاری از شما مسلمان خواهند شد که در نظر شما
مثل علف ضعیف گزنده باشند و آنها که مسلمان شده اند
وارث شما خواهند بود اگرچه در مرتبه آنها که
مسلمان شده اند در مرتبه آخرین از مراتب ثلثه ارث
بوده باشند چنانچه مسئله اینست و همین طریق

فصل اول

نیز از عهد پیغمبر تا حالا عمل میشود و نیز ان کسانیکه
از شما مسلمان بشوند مانند خار مغیلان شده در
پهلوی ایشان که مسلمان نشده اند سیخی و در چشمهای
ایشان خاری خواهند بود و نیز در اشعیا هفتم فرموده
بِدْعُو بِیسْرائیل اِوِیل هَنابِی مَشُوکاع
اِیش هارُوح عَل رُوب عَوُنخا ورَبّا
مَسْطِماه یعنی انکه چون بنی اسرائیل خاتم انبیا را
مَشُوکاع یعنی مصروع و مجنون لقب کرده اند و از زمان
مبعوث شدن انحضرت تا حال همین لقب علما و سایر
انها انحضرت را میخوانند و در این زمان هم میانه
خودشان با هم حرف میزنند میگویند پیغمبر مشوکاع
و چون انحضرت در وقتیکه جبرئیل با و نازل میشد
حالت غشوه عارض او میشد او را مصروع میکفتند
و بعضی از علمای بنی اسرائیل لفظ مشوکاع را بمعنی سفیه

در جواب از سؤال اول

سفیه و بعضی بمعنی مصروع و بعضی بمعنی مجنون تفسیر
کرده اند و بعضی بمرتبه معنی تفسیر کرده اند ولکن جمیع
از مترجمین و مفسرین از علمای بنی اسرائیل از کسانیکه
مسلمان شده اند و از کسانیکه مسلمان نشده اند گفته اند
که معنی حقیقی مشوکاع همان مجنون است که گاهی
اطلاق به سفیه و مصروع از باب مجاز میشود زیرا که
این دو معنی قریب بمعنی مجنون است غرض از صحبت
میدانست که بنی اسرائیل بواسطه بغض و عداوتیکه
با انحضرت دارند انحضرت را دیوانه خواهند گفت چنانچه
در قران مجید فرموده اند وَیَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ و نیز
فرموده است وَیَقُولُونَ اَئِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ
مَجْنُونٍ پس از این جهت خدا بهوشع خبر داده اند که پیغمبر
امی صاحب وحی که مراد صاحب وحی و الهام خدا باو
باشد بنی اسرائیل ان محمد پیغمبر امی را با اینکه علم و اطلاع

بنبوت او خواهند داشت بواسطه کثرت معاصی و
کثرت عداوت و بغضی که باو دارند نسبت جنون
باو خواهند داد و لفظ اویل که در آیه است بمعنی
امی است در اینجا اینست که خاتم انبیاء را امی
میگفتند چنانچه در قرآن هم فرموده نبی امی قرشی
و این علامت دیگر است از برای اینکه هوشع خبر
از نبوت خاتم انبیاء فرموده است و نیز علامت
دیگر از برای نبوت خاتم انبیاء در آیه بعد از این
آیات هوشع فرموده است که در خانه خدایش که خانه
کعبه معظمه باشد صورت بغض میکرد یعنی با
آنکه آنحضرت در مکه متولد شد و در آنجا بزرگ
شد و از اشرف طوایف بود که از اولاد اسمعیل ع
ذبیح الله ولد حضرت ابرهیم خلیل الرحمن است
و در میان جماعتی خواهد بود که اکثر از طایفه و

و منسوبان خودش خواهند بود کمال بغض و عداوت
را با آنحضرت خواهند داشت و [illegible] باو
خواهند کرد و این فقرات همه تمام [illegible]
که ابوجهل و ابولهب و جمعی دیگر که از اقوام نزدیک
آنحضرت بودند کمال عداوت را با آنحضرت داشتند
و اذیت بسیار بان سرور رسانیدند و در انجیل
متی در باب سیزدهم در آیه پنجاه و هفتم مذکور است
که عیسی ع بکسانیکه درباره او بد میگفتند فرمود
پیغمبر بی حرمت نباشد مگر در خانه خودش پس
غالب اذیتهائیکه بخاتم انبیاء رسید در مکه بود
که خانه خودش بود و غالب آن اذیتها از منسوبان
خود آنحضرت بود چنانچه گفتیم و بعد از آنکه در همین
فصل هم کتاب یوشع در آیه شانزدهم فرموده است
وَهِمَتِّي مُحَمَّدِي بِطنام یعنی میکشم آن طفلی را

که در شکم مادرش باشد اگر بخواهند که اسم او را محمد
بگذارند بطمع اینکه ابن محمد را که خدا و پیغمبران او وصف
او را فرموده اند و خبر از نبوت او داده اند شاید از ما
بنی اسرائیل بوده باشد و مایه افتخار ما ها گردد
مؤلف گوید علمای یهود از راه بی دینی و عصبیت
این آیات کتاب هوشع را بطور دلخواه خودشان در
ترجمه عربی و فارسی ترجمه کرده اند و تفصیل و تحریف
و تغییر توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران را در هدایة
الطالبین و هدایة المسترشدین ذکر نموده ام پس معلوم
با اینکه هوشع پیغمبر در نبوت خود تصریح باسم مبارک
آنحضرت فرموده و سایر علامات او را هم را فرموده
که همه آنها در وقت بعثت آنحضرت واقع شد بی شبهه دیگر
از برای مؤمنان سر و از برای یهود و نصاری باقی نماند
پس اگر عناد و عصبیت را بکنار بگذارند باید همگی مسلمان

مسلمان شوند و خود را از عذاب جهنم خلاص نمایند
وجه ششم اینستکه میگوئیم معجزه شق القمر را حضرت
امام جعفر صادق و حضرت امام رضا علیهما السلام
روایت فرموده اند و از صحابه پیغمبر هم جمعی مثل عباس و
عبدالله بن عباس و انس بن مالک و ضحاک و جبیر بن
مطعم و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر و غیر ایشان
روایت کرده اند و متواتر میان اهل اسلام است و
اجماع مسلمین نیز بر وقوع اینست بلکه از ضروریات دین
اسلام است و نیز میگوئیم که در قرآن خدای تعالی تصریح
بوقوع معجزه شق القمر فرموده است و در اینکه قرآن
کلام الهی است و معجزه خاتم پیغمبران است هیچ شبهه نیست
و چون دین پیغمبر ما تا قیامت باقی است از اینجهت خدا
این معجزه را تا قیامت باقی گذارد و معجزه بودن قرآن
از چند وجه است که همه را بتفصیل در کتاب هدایة

سؤال اوّل

[..]ا بهر ذکر نموده ام و یک جهة معجزه بودن ان
است که جمیع فصحای عرب از اوردن یک ایه بمثل ان
عاجز شدند و تا بحال هیچکس نتوانست یک ایه بمثل ان
بیاورد و تا قیامت هم هیچکس نمیتواند یک ایه بمثل ان
بیاورد پس در اینصورت یهود و نصاری و مجوس اگر
میتوانند یک ایه بمثل قران بیاورند چرا نمیاورند
و بعد از انکه عاجز اند و نمیتوانند چاره ندارند بغیر
از انکه قبول نمایند که قران کلام الهی است و معجزه
خاتم پیغمبران است پس در اینصورت هر چه خدا در
قران فرموده است صحیح است و باید قبول نمایند
از انجمله معجزه شق القمر است که خدا در قران تصریح
بان فرموده است پس در وقوع ان شبهه نمیتوان کرد
مجرد اینکه بگویند در کتب ما ضبط نکرده اند و نیز
میگوئیم بعد از انکه ایه شق القمر نازل شد اگر این

در جواب سؤال اوّل

این معجزه واقع نشده بود باید یهود و نصاری
خدمت انحضرت عرض نمایند این معجزه از شما بظهور
نرسیده است چرا در قران وقوع ان را ذکر فرموده
است پس معلوم میشود که شق القمر واقع شده
بود و از بسکه ظاهر بود نتوانستند انرا انکار نمایند
و چند جواب دیگر از این حرفها پیش گفتیم
انچه گفتیم دانستی پس بدانکه خدا در قران فرموده است
اقتربت الساعة وانشق القمر بدانکه اکثر مفسرین
شیعه و سنی ذکر نموده اند که این ایه شریفه با ایات
بعد از ان که ذکر خواهیم نمود وقتی نازل شد که
چهارده نفر از کفار قریش که از جمله انها ابوجهل
ملعون بود بخدمت حضرت خاتم انبیاء امدند و
عرض کردند ای محمد از تو معجزه بزرگی میخواهیم انحضرت
فرمودند چه معجزه میخواهید عرض کردند اگر تو را نزد

خدا مرتبه ایشان امر کن بماه که دو پاره شود جبرئیل
نازل شد و عرض کرد ای برگزیده پروردگار عالم همه
چیزها در فرمان و اطاعت تو میباشند از خدا بخواه
آنچه کفار از تو خواستند پس آنحضرت سر بسوی آسمان
کرد و باذن پروردگار با انگشت مبارک اشاره بماه
فرمود و امر کرد که بدو پاره شود پس ماه بدو پاره شد
نظم شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ چون
خامه دبیر ز تیغ سنان او جبیر بن مطعم روایت کرده
است که ماه دیدم که کوه حرا در میان دو ماه بود و نیز
ابن مسعود گفته است بخدا قسم که دیدم کوه حرا در میان
دو پاره ماه بود پس کفار خدمت آنحضرت عرض کردند
که امر کن که ماه بحالت اول شود آنحضرت امر فرمود
دو پاره ماه بهم پیوستند و بحالت اول شد پس
ابو جهل و کفار دیگر گفتند بر خیزید که سحر محمد در

در آسمان و زمین دائمی است و همیشه سحر از او صادر
میشود و بدانکه شق القمر در مکه واقع شد در شب
چهاردهم ماه ذی الحجة الحرام و بروایت ابن عباس و
ابن مسعود شق القمر دو بار در مکه واقع شد و بعد از
این آیه شریفه نازل شد و نیز در تفسیر مواهب علیه
از معالم و تبیان روایت کرده که دو بار در مکه واقع
شد و لکن این روایت ضعیف است و جمعی حمل
کرده اند آنرا بر معنی مجازی که مراد آنستکه قمر در مکه
دو پاره شد پیش از آنکه پیغمبر ص بمدینه هجرت فرمایند
و در هر حدیثی دیگر است که ابو جهل گفت گویا این
جادو نیست که بچشم ما چنین نموده باید پرسید از
اهل مواضع دیگر سؤال نمود و بعد از آن خبر رسید
که دران شب در مواضع دیگر نیز ماه را بدو پاره دیده اند
و ابو طالب عم آنحضرت در همان روزها این معجزه را

بنظم آورده و شعرا و در میان عرب و علمای عجم مشهور
است و نیز از مسافرین که از اطراف آمدند پرسیدند
همه گفتند که در فلان شب ما در بین راه بودیم ماه را
دو پاره دیدیم با وجود این ابو جهل ایمان نیاورد
و کفار قریش متابعت او را کردند و خدا این آیات
شریفه را نازل فرمود اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ
الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد قیامت و دو پاره شد ماه مراد
آنستکه مهیا شوید از برای قیامت و توشه از برای
آن آماده کنید پیش از آمدن آن بدانکه نامیدن قیامت
بساعت باعتبار آنستکه قیامت بغتةً و ناگاه برپا شود
یا باعتبار آنکه قیامت در مدت یکساعت از ساعات
دنیا برپا شود و در آیه دیگر خدا فرموده است یَوْمَ تَقُومُ
السّاعَةُ یعنی روزیکه بایستد قیامت که ساعت در
این آیه بمعنی قیامت است و در قاموس گفته است ساعت

ساعت یعنی روز قیامت است یا وقتی است که قیامت باشد
در آن قیامت و بدانکه خدا ذکر فرموده است
نزدیک شدن قیامت را با شق قمر بجهت اینکه شق قمر
از علامات نبوت محمدیه است چنانچه در کتب سابقه نیز
مذکور است و خبر دادن وحی کودک را از اینکه محمد ص
شق قمر خواهد فرمود پیش ذکر نمودیم و نبوت آن
حضرت از علامات نزدیک شدن قیامت است که
بعد از آنحضرت پیغمبری دیگر مبعوث نخواهد شد
تا قیامت بلکه نبوت باو ختم شد و نبوت او متصل است
بقیامت و نیز احتمال میرود که مراد از ساعت ظهور
حضرت امام زمان ع باشد چنانچه در احادیث لفظ
ساعت استعمال در ظهور آنحضرت شده است چنانچه
علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خودش گفته است و در
روایتی است که مراد بساعت در این آیه شریفه خروج

فصل اول

حضرت قائم ع است و بنا بر این معنی اینست که نزدیک
شدن خروج حضرت قائم ع که انتقام از کفار بکشد و
همه مردم دین محمدیه را اختیار نمایند و دین یکی شود
و بدانکه شخصی در مجلسی که از این آیه صحبت شد و
خود را از اهل فهم میدانست گفت هر کسیکه تتبع در
احادیثی که در باب ظهور حضرت امام زمان ع و در رجعت
حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است نموده
باشد میداند که بقدری که از زمان حضرت آدم ابو
البشر ع تا بحال گذشته است طول زمان ظهور
امام زمان ع و رجعت او و طول زمان رجعت پیغمبر
و ائمه طاهرین ع چندین مقابل بیشتر از مدت زمانی است
که از عهد آدم ع تا بحال گذشته در اینصورت نزدیک
شدن قیامت در این آیه چه معنی دارد پس در جواب از

در جواب از سؤال اول

از این فقره باو گفتم که مراد از نزدیک شدن قیامت
نسبت بعمر دنیا است که از اول دنیا تا بحال باقی آنچه
مانده است تا قیامت نسبت بآنچه گذشته است نزدیک
است زیرا که اول دنیا از وقت خلقت حضرت آدم ع
نیست بلکه اول دنیا را هیچکس نمیداند غیر از خداوند عالم
پس اگر کسی بگوید یکهزار و سیصد سال از وقت نازل
شدن این آیه تا بحال گذشته است و قیامت واقع نشد
و اطلاق لفظ قرب بر مثل این مدت صحیح نیست جواب
میگوئیم که آنچه باقی مانده است تا قیامت نسبت بآنچه از
اول عمر دنیا گذشته است چنانچه بعد خواهیم گفت بسیار
کم است پس در اینصورت قیامت نزدیک شده است و
بعضی بر وجه مظنه جواب دیگر از مراد بقرب قیامت
گفته اند که بعد خواهیم گفت انشاء الله تعالی و نیز
ممکن است که بگوئیم از جمله علامات و آثار نزدیک

فصل اول

شدن قیامت قمر و ریختن ستارکان و کسوف شمس
خسوف قمر است و در وقتیکه اثار و علامات قیامت
بظهور رسد دیکر مهلتی برای کفار نیست و چون شق
شدن قمر مناسبتی با این علامات و اثار که کفتیم دارد قیامت
پس معنی این ایه این خواهد بود که نزدیک شد اثار و
علامت ساعت که مراد از ان قیامتست که ان دو پاره
شدن قمر باشد و در اینوقت با وجود این معجزه بزرک
و اتمام حجت که بر کفار شد و ایمان نیاوردن از دیدن
این معجزه و سایر معجزات ان حضرت دیکر مهلتی از برای
انها نیست بلکه هنکام هلاکت انها است و نیز میکوئیم
ممکن است که بکوئیم که مراد از لفظ ساعت قیامت نباشد
بلکه معنی اصلی مشهورش خود ش باشد که جزئی از اجزا
زمان است که یکی از شبانروز بیست و چهار ساعت
است پس در اینصورت معنی ایه شریفه این خواهد بود

در جواب از سؤال اول

بود که نزدیک شد ساعت هلاکت کفار و بت
پرستان و منکرین و رسیدن هنکام کشیدن تیغ و
شمشیر با ایشان بسبب اتمام حجتی که بر انها کردیم از
این معجزه شق کردن قمر در اسمان که معجزه بزرکی است
پس با وجود چنین معجزه و ایمان نیاوردن انها دیکر
مهلتی برای انها نیست پس باینجهت بود که بعد از ان
کفار و بت پرستان را بقتل اوردند مکر کسانیکه ایمان
اوردند و بعد از این ایه شریفه میفرماید وَاِن یَرَوا
ایَةً یُعرِضُوا وَیَقُولُوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ یعنی اکر ببینند
کافران معجزه از قدرت ما بر دست پیغمبر ما اعراض کنند
از تامل کردن در ان و روی بکردانند بجهت دشمنی و
حسد و میکویند این سحر هست دایمی یعنی همیشه سحر از
محمد صادر میشود و ممکن است که معنی سحر مستمر این
باشد که این سحر هست محکم و بغایت قوی و بعد از این

فصل اول

اینهم پیغمبر با یدی وَکَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ وَکُلُّ اَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ یعنی و تکذیب کردند پیغمبر ما را با معجزه که از او مشاهده نمودند و پیروی کردند آرزوهای خود را یعنی انچیزی را که شیطان در نظر ایشان جلوه داده است از رد کردن حق بعد از ظهور آن و لجاج و دشمنی نمودن در ان و هر کاری قرار گیرنده است بجای خود چه خیر مستقر اهل خیر است و شر مستقر اهل شر است پس مقر و منتهای اهل ایمان در دنیا هدایت و نصرت و در عقبی بهشت است و قرارگاه اهل کفر خذلان است در دار فنا و عذاب نیران است در سرای بقا و در حدیثی است که شخص یهودی که با ابو جهل بود که این معجزه را از پیغمبر ما سؤال کردند بعد از ظهور این معجزه آن یهودی ایمان آورد و ابو جهل با سایر کفار بر کفر خود باقی ماندند و در حدیثی است که شخصی از کفار گفت که چگونه مشتبه

در جواب از سؤال اول

که این شق قمر سحر باشد و حال آنکه همه مردم در اطراف عالم آن را دیده اند و نیز از جمله کسانیکه در وقت شق قمر بسبیل اتفاق نظرش بر آسمان افتاده و شق قمر را دیده است بابا رتن هندی است که در کتب معتبره مذکور است و قصه آن مشهور است و چون طولانی است مختصر بیان آن بر وجه اختصار ذکر مینمایم که راوی میگوید من از خراسان با قافله بسفر هند برای تجارت رفته بودم در اوایل هند بزمینی و باغی و ملکی رسیدیم جویا شدیم که اینجا مال کیست گفتند اینجا مال شیخ رتن معمر است پس در اینجا منزل کردیم درخت بسیار بزرگی دیدیم که خلق بسیاری در سایه آن جا میشود و زیر آن درخت جماعت بسیاری از اهل آن ملک بودند پس ما هم بزیر آن درخت رفتیم پس دیدیم زنبیل بسیار بزرگی بر یکی از شاخه های آن درخت آویزان است جویا شدیم گفتند شیخ رتن که

فصل اول

خدمت خاتم انبیا مشرف شده است در این زنبیل است
پس شیخی از اهل خودشان پیش رفت و آن زنبیل را
پائین آورد دیدیم آن زنبیل پر ز پنبه بود و چون سر
زنبیل را برداشت دیدیم شیخ مثل جوجه در میان پنبه
بود پس آن شیخ دهان خود را بر گوش شیخ رَتَن گذاشت
و گفت ای جد من این قوم از خراسان آمده اند و از
اشراف و اولاد پیغمبر اند و از شما سؤال میکنند که
چگونه و چه وقت خدمت پیغمبر مشرف شدید پس
شیخ رَتَن نفسی کشید و بصدائی مثل صدای زنبور
عسل بزبان فارسی گفت که من با پدرم در وقتیکه
جوان بودم از این بلاد بمکه بتجارت رفتیم پس چون
رسیدیم بیکی از رودخانهای مکه آب باران و سیل
رودخانه را پر کرده بود پس جوانی بسیار خوش سیما
و خوب صورتی دیدیم که شتر میچرانید و سیل حایل شده

شده بود میانه او و شتر او پس من او را برداشتم و او را
نزد شترش بردم پس او نگاهی بمن کرد و بعربی سخن فرمود
بارک الله فی عمرک یعنی خدا زیاد کند عمر تورا پس من
بعقب کار خود رفتم تا وارد مکه شدم و کار تجارت
خود را تمام کرده و بهمین جا که وطن خودم بود برگشتم
پس مدتی گذشت در شب چهاردهم ماه در درب همان
منزل خود نشسته بودم ناگاه نظر من بر قمر افتاد که
دیدم در آسمان قمر دو پاره شد نصف آن بسمت
مشرق رفت و نصف بسمت مغرب پس بعد از آن این
دو نصف قمر برگشتند و بهم پیوستند چنانچه در
در اول بود ندا پس من بسیار تعجب کردم و سبب آنرا
ندانستم تا اینکه مسافرینی که آمدند بجو باشیم گفتند
مردی از بنی هاشم در مکه ادعای پیغمبری میکند و
اهل مکه این معجزه را از او سؤال کردند آن هم بقدرت

در سؤال اول

... را شوق بود پس من شوق کردم که بروم بمکه و
بخدمت ایشان برسم پس اسباب تجارت آماده نمودم
و رفتم تا مکه و سؤال کردم از ایشان و رفتم تا منزل
ایشان و اذن گرفته داخل شدم دیدم در صدر مجلس
نشسته‌اند و نور از صورت ایشان میبارد و چون نظر
در صورت ایشان از وقتیکه ایشان را دیده بودم هم
رسیده بود ایشان را شناختم پس سلام کردم جواب
فرمودند و خنده بروی من کردند و فرمودند نزدیک من
بیا و میان دو دست ایشان طبق خرمائی بود و جمعی از
اصحاب در خدمت آنحضرت بودند پس فرمود بمن از این خرما
بخور پس من نشستم و از خرما خوردم پس بدست مبارک
شش دانه خرما بمن دادند پس نگاه بمن کردند و تبسم
فرمودند و فرمودند یا مرا نمیشناسی آیا مرا حامل نکردی
در فلان سال در وقتیکه سیل حایل شده بود میانه من

در جواب از سؤال اول

من و شهر من و مرا بر دوش خود بردی پس دانستم آنحضرت را
بعلامت شناختم عرض کردم بلی یا محمد دانستم پس فرمودند
دستت خود را بسوی من دراز کن پس دست راست خود را
پیش بردم پس آنحضرت مصافحه کرد با من و فرمود بگو
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰه
پس من شهادتین را گفتم پس مسرور شدند بجهت
مسلمان شدن من و در وقتیکه خواستم بیرون بیایم
سه مرتبه فرمودند خدا عمر ترا زیاد کند پس وداع کردم
و مسرور شدم بملاقات آنحضرت و اسلام آوردنم
پس دعای آنحضرت در باره من مستجاب فرمود
و بهر دعای آنحضرت صد سال عمر مرا زیاد فرمود که
سه مرتبه در آن روز در خانه و سه مرتبه در این مجلس دعا
فرمودند و حال شش صد و چند سال از عمر من گذشته
است و هر کسیکه در این ملک است اولاد و اولاد اولاد من

ایشان است و خدا برکت و نعمت زیاد بمن و اولاد ما
من کرامت فرموده است و بدانکه بعضی نوشته اند که در سنه
در سنه ششصد و سی و دو فوت شد و بعضی گفته اند که
در سنه هفتصد و نه فوت شد و بعضی استبعاد کرده اند
این طول عمر را و حال آنکه این استبعادی ندارد بجهت اینکه
حضرت خاتم انبیاء جمعی از اصحاب را دعا فرمودند که خدا
طول عمر و اولاد زیاد بایشان عطا فرماید عمر ایشان طولانی
شد و صاحب اولاد زیاد شدند مثل انس بن مالک و دیگران
و حقیر در هدایة الطالبین حکایت معمرین را نوشته ام
و شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کتاب کمال الدین و تمام
النعمة معمرین را نوشته اند و نیز یکی از اجلهٔ علما در رساله
خود نوشته اند و بدانکه جمعی از اهل تاریخ نوشته اند
و بعضی از ابن تیمیه نقل کرده اند که مسافرین در ملیبار
که از بلاد هند است مسجد بسیار قدیمی دیدند و بنای

بسیار قدیمی بوده اند و منار بسیار بلندی دیده اند که
بران منار نوشته است این بنای عالی در وقتیکه در شب
شق القمر شد این بنای عالی ساخته شد پس سلطان
آن بلد که این را دید سبب آنرا پرسید و تفحص کرد و
باین جهت مسلمان شد و بدانکه پیشتر گفتیم که بعضی از
احادیثی که در مدت عمر دنیا وارد شده است که نهایتم
پس میگوئیم که چون احادیث وارده در باب عمر دنیا
بسیار است و بنای این رساله بر اختصار است از اینجهت
اکتفا مینمائیم بذکر چند حدیث از آنجمله شیخ صدوق
در کتاب توحید و در کتاب خصال روایت کرده است
از جابر بن یزید از امام محمد باقر ع که میگوید سؤال کردم
از آنحضرت از تفسیر آیه شریفه أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ
بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ آنحضرت فرمودند ای جابر
تفسیر این آیه اینست که خدای عز و جل در وقتیکه همه

این خلق را بمیرانند و این عالم را فانی کنند و ساکن گردانند
اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم عالمی
از نو بیافرینند غیر از این عالم و بیافرینند خلقی که نه
نر باشند و نه ماده و انها خدا را بیگانگی پرستش نمایند
و عبادت او را بکنند و بیافرینند از برای ایشان زمینی
غیر از این زمین که ایشان بر روی آن ساکن گردند و بیافرینند
آسمانی از برای ایشان غیر از این آسمان که سایه بیفکند از
ایشان را بعد از این حضرت فرمودند شاید چنین میدانی
ای جابر که خدا خلق کرده است این عالم واحد را و چنین
میدانی که خدا عز و جل خلق نکرده است بشری و انسانی
دیگر غیر از شما ها بلکه بخدا قسم بتحقیق که خدا خلق
کرده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و تو در
آخر این عالمهائی و انها همه آدمی بودند و نیز شیخ رجب
برسی در مشارق الانوار روایت کرده است از ثمالی از

از حضرت امام زین العابدین ع روایت نموده که فرمودند
ای ثمالی آیا تو گمان میکنی اینکه خدا خلق نکرده است خلقی
غیر از شما ها بلکه بخدا قسم بتحقیق که خلق کرده است خدا
هزار هزار آدم و هزار هزار عالم و تو بخدا قسم در آخر این
عالمهائی و بعضی از محققین نقل کرده است از یعقوب
طارق که او در کتاب ترکیب الافلاک گفته است که آنچه
گذشته است از عمر دنیا چهار هزار هزار هزار بتکریر
لفظ هزار سه مرتبه و سیصد هزار و بیست سال
کامل است و شیخ نیز در کتاب جامع الاخبار روایت کرده است
از حضرت خاتم الانبیا ص که فرمودند حضرت موسی بن عمران
بدرگاه خدای عز و جل عرض کرد که میخواهم مدت عمر
دنیا و ابتدای خلق کردن دنیا را از برای من بیان
فرمائی خطاب الهی رسید که ای موسی از اسرار علم من
سؤال کرده ای موسی عرض کرد دوست دارم که این را

فصل اول

بدانکه خطاب رسید ای موسی خلق کردم من دنیا را
پیش از این صد هزار هزار سال تکرر بر لفظ هزار ده
مرتبه و خراب بود پنجاه هزار سال پس بعد از آن ابتدا
کردم در عمارت آن پس اباد کردم آنرا پنجاه هزار سال
اباد بود پس بعد از آن خلق کردم خلقی شبیه بگاو و روی
مرا میخوردند و عبادت غیر مرا میکردند پنجاه هزار
سال انها بودند بعد از آن همه انهارا هلاک کردم
در یکساعت پس بعد از آن دنیا پنجاه هزار سال خراب
بود پس آنرا اباد کردم پنجاه هزار سال اباد بود پس
بعد از آن دریائی خلق کردم پنجاه هزار سال چنین بود
پس حیوانی خلق کردم و اورا مسلط بر آن دریا کردم بیک
نفس همه ابهای دریارا آشامید پس بعد از آن خلق
کردم حیوانی از زنبور کوچکتر و از پشه بزرگتر پس انرا
بر آن حیوان بزرگ مسلط کردم و اورا گزیدند و او هلاک شد

در جواب سؤال اول

شد پس بعد از آن پنجاه هزار سال دنیا خراب بود پس
ابتدا کردم در ابادی دنیا و پنجاه هزار سال اباد بود
پس بعد از آن همه دنیا را بیشه کردم از نی و خلق کردم
لاک پشتها و انها همه نیها را خوردند تا آنکه چیزی از
آنها باقی نماند پس بعد از آن همه انهارا در یکساعت
هلاک کردم پس بعد از آن پنجاه هزار سال دیگر دنیا
خراب بود پس بعد از آن اباد کردم پنجاه هزار سال
اباد بود پس بعد از آن خراب کردم پنجاه هزار سال
خراب بود پس بعد از آن خلق کردم سی هزار ادم و از
هر ادمی تا ادمی دیگر سی هزار سال فاصله بود پس همه
انهارا هلاک کردم بقضا و قدر خود پس بعد از آن
خلق کردم پنجاه هزار هزار هزار شهر از نقره سفید
و در هر شهری خلق کردم صد هزار هزار قصر از طلای
احمر و همه این شهرها را پر کردم از خردل تا نزد هوا

که لذیذتر از شهد و شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از
برف بود پس یک پرنده گویی خلق کردم که در هر سالی
یک دانه از خردل را میخورد همچنین بود تا همه آن خردلها
را خورد پس دنیا را خراب کردم پنجاه هزار سال خراب
بود پس بعد از آن آباد کردم پنجاه هزار سال آباد بود
پس بعد از آن ای موسی خلق کردم آدم پدر تو را در
روز جمعه وقت ظهر از خاک و خلق نکردم از گل غیر از
آدم و بیرون نمی‌آوردم از صلب آدم محمد را و
در بعضی از کتب معتبره زیاد کرده که سی هزار کرور کس
آفریدم و عمر اینها را هر کدامی سی هزار سال کردم و دنیا
موجود شدند و مردند همه و نفر از اینها را هزار سال
قرار دادم تا آنکه همه را هلاک کردم و بنا بر آنکه احادیث
در باب مدت عمر دنیا بسیار است که اگر همه را ذکر
نمایم رساله مبسوطی میشود و بعضی از آن احادیث

احادیث ضعیفند و بعضی معتبرند و در بحار الانوار
این حدیث جامع الاخبار را تضعیف کرده است و بدانکه
این احادیث دلالت میکنند بر حدوث عالم نه بر قدیم
بودن آن چنانچه بعضی از قائلین بقدیم عالم این توهم را
کرده اند بجهت آنکه زمان معدوم بکثرت میگردد
غیر متناهی و این واضح است فصل دوم در جواب
آنچه پادری نصرانی در رساله که برد دین اسلام
نوشته است و آنرا میزان الحق نام نهاده است که در
حقیقت میزان الباطل است گفته است و آن اینست
که گفته است که در قرآن چیزی از معجزات محمد ذکر
نشده است و میباید در قرآن یکی یکی معجزات محمد را
ذکر نماید مثل معجزات موسی و عیسی که در تورات
و انجیل همه ذکر شده است و نیز گفته است که شق
قمر از قبیل محال است زیرا که عقل آنرا بعید میشمارد

فصل دوم

ونیز در تفسیر این آیه شریفه اقتربت الساعة وانشق
القمر که پیغمبر صلعم شق قمر فرمود و خدا در این آیه ذکر
معجزه آنحضرت را فرموده است پادری گفته است که این
آیه دلالت بر وقوع معجزه از آنحضرت ندارد بلکه معنی این
آیه را بفهم ناقص خودش چنین فهمیده که شق قمر در روز
قیامت خواهد شد و عبارت زمخشری صاحب تفسیر
کشاف را تغییر داده است و گفته است که زمخشری که از
علمای اسلام است در تفسیر کشاف گفته است که شق
قمر در قیامت خواهد شد و نیز گفته است که اگر بر
فرض قبول کنیم که شق قمر در عهد محمد صلعم واقع شده
است این معجزه محمد صلعم نخواهد بود زیرا که نه بد خود آیه
و نه بعد از آن گفته شده است که این معجزه بوسیله و
جهت محمد صلعم واقع شده است و جواب این چهار فقره
از تأمل آنچه حقیر در فصل اول گفتم واضح میشود و بجهت

وبجهت زیادتی توضیح نیز میگوئیم که جواب از فقرهٔ
اول اینستکه خود قرآن که گفتیم که معجزه بزرگی از برای آن
حضرت بود که حالا هم هست و تا قیامت باقی خواهد
بود و قرآن هم مشتمل بر معجزات بسیار است که تفصیل
آنها را در کتاب هدایة الطالبین نوشته‌ایم و چون بنای
این رساله بر اختصار است در اینجا ذکر نکردیم و نیز
میگوئیم که شق قمر معجزه بزرگی است از برای آنحضرت که
خدا در قرآن ذکر فرموده است و از آنچه در فصل اول
گفتیم و در این فصل نیز خواهیم گفت معلوم میشود
که کفار از آنحضرت این معجزه را طلب کردند و خدا بدست
آنحضرت ظاهر نمود و نیز میگوئیم که توریة و انجیل
اصلی از میان رفته است چنانچه در هدایة الطالبین
و هدایة المسترشدین بتفصیل ذکر نموده‌ایم و این
چهار انجیل را مدتی بعد از عیسی یوحنا و متی و لوقا

فصل دوم

و مرقوس در احوال عیسی ع و اطوار و معجزات او
نوشته‌اند که در حقیقت تاریخ اند و بمنزله احادیث
اهل اسلام است و این قطعی است که انجیل اصلی این
فقرات در آن نبوده بلکه مشتمل بر تکالیف دینیه و
مواعظ و نصایح و آداب شریعت بوده هیچ بی‌شعوری
این حرف را نمیزند که باید کتابی که خدا برای پیغمبر خود
میفرستد مشتمل باشد بر ذکر معجزاتیکه از عقب
بیاید که از او ظاهر میشود باین طریق که خدا بگوید ای
پیغمبر من تو در فلان روز فلان مرده را زنده کردی
و در فلان روز فلان کور را شفا دادی از این حرفهای
نصرانی بسیار تعجب و حیرت دارم و با این بی‌شعوری
و بی‌فهمی رساله نوشتن در رد اسلام تماشا دارد
وجواب از فقره دویم میگوئیم که محال بودن شق
القمر موجب انکار قدرت تامه خداست و اگر از باب این

در جواب از سؤال دوم

این است که پادری میخواهد بگوید شق قمر باعث خرق
و التیام فلک است و آن جایز نیست جواب این فقره را
در فصل سیم بتفصیل خواهیم گفت **وجواب** از
فقره سیم میگوئیم که این حرف که شق قمر در قیامت
واقع خواهد شد حرفی است بی‌معنی که هیچ بی‌شعوری
نمیگوید و از آنچه پیش گفتیم معلوم شد که شق قمر
در زمان آنحضرت واقع شده است و نیز میگوئیم که
آیه شریفه وَاِن یَرَوا آیَةً یُعرِضوا وَیَقولوا سِحرٌ مُستَمِرّ
این سخن پوچ نصرانی را رد مینماید زیرا که دلالت
میکند بر اینکه واقع شده است و تفسیر این آیه را با آیه
وَکَذَّبوا وَاتَّبَعوا اَهواءَهُم وَکُلُّ اَمرٍ مُستَقِرّ را پیش
گفتیم و آنچه از زمخشری نقل کرده است این دروغی
است که در حق او بخواهش نفسانی خودش گفته است
زیرا که زمخشری در کشاف گفته است که شق قمر در عهد

پیغمبر ص واقع شد بلی زمخشری گفته است که از بعضی
روایت شده است که قمر در قیامت بدو نیم خواهد
شد و بعد گفته است قول خدای تعالی وان یروا آیة
یعرضوا ویقولوا سحر مستمر این سخن را رد میکند و کفایت
میکند نیز در رد این سخن قرائت حذیفه یمانی که از
کبار صحابه پیغمبر ص بود که وقد انشق القمر گفته است
یعنی ساعت نزدیک شد و از علامات نزدیکی آن
اینست که بتحقیق ماه بدو نیم شد چنانچه گوئی اَقبَلَ
الامیرُ وَقَدْ جاءَ البَشیرُ بِقُدومِهِ یعنی امیر میاید و
بتحقیق مژده دهنده بقدوم او آمد و لفظ قد
جواب واقع شدن امری است که انتظار آنرا داشته اند
و نیز از حذیفه روایت شده که او در شهر مداین
خطبه خواند و گفت بمردم آگاه باشید که قیامت
نزدیک شد و بدرستیکه ماه در عهد پیغمبر ص شق شد و

بدو نیم شد این ترجمه کلام زمخشری است که در کشاف
گفته است و آنچه زمخشری گفته است که از بعضی روایت
شده است که شق قمر بعد خواهد شد مراد از این
بعض عثمان بن عطا است و روایت آن ضعیف است
و خلاف اجماع مفسرین و همه علمای اسلام است بلکه
خلاف ضروری دین اسلام است پس روایت آن مطروح
است چنانچه در تفسیر جوهری و تفسیر مجمع البیان و
تفسیر نیشابوری و تفسیر منهج الصادقین و غیرها
همه رد کرده اند و نیز میگوئیم که خدا بیان فرموده
در این سوره که شق قمر معجزه ایست از برای پیغمبر ص پس
باید که وقوع آن در دنیا باشد تا استدلال کنند بآن
بر صحت نبوت پیغمبر ص و بآن صدق آنحضرت را معلوم
نمایند نه آنکه در وقت انقطاع تکلیف و هنگام وقوع
قیامت واقع شود زیرا که در آنوقت تکلیف منقطع است

فصل دوّیم

وفایده بر وقوع معجزه مترتب نمیشود ونیز خدا در آیه
فرموده است ویقولوا سحر مستمر یعنی کفار معجزه را که
دیدند گفتند محمّد سحر کرده است وهمیشه سحر میکند
واگر هنگام وقوع قیامت واقع شود از برای معجزه
او ونده نمیگویند که او سحر کرد وبعد از این ایه فرموده
است وکذبوا واتبعوا اهواءهم یعنی معجزهٔ شق قمر را
که مشاهده کردند تکذیب کردند واورا چنانچه تفسیر
ایه را پیش گفتیم ونیز میگوئیم که اگر شق القمر مجرد
علامت قیامت باشد باز معجزه برای پیغمبر نخواهد
بود بلکه مثل طلوع شمس از مغرب وخروج دابّة الارض
وغیر اینها از علامات قرب قیامت خواهد بود
بعضی گفته اند که اگر کسی بگوید چگونه دلالت میکند
انشقاق قمر بر اقتراب قیامت جواب میگوئیم از
جهت اینکه انشقاق قمر دلالت میکند بر جواز انخراق وخراب

در جواب از سؤال دوّیم

وخراب شدن آسمانها برخلاف اعتقاد فلاسفه وکفار
که گفته اند حشر ومعاد نیست وآسمانها هرگز منخرق
وخراب نخواهد شد وهمیشه باین احوال باقی خواهد
ماند واز این جهت است که بعضی از علما واهل تفسیر
آنرا منظنر کرده اند وفخر الدّین رازی هم میل کرده است
باینکه مراد باقتراب ساعت قرب زمانی نیست بلکه مراد
بآن قرب قیامت است در عقول واذهان گویا اینکه
باقی نمانده بعد از ظهور این معجزه از برای منکر قیامت
شبهه مؤلف گوید پیش گفتیم که خدا ذکر فرموده
است اقتراب ساعت را با انشقاق قمر بجهت اینکه
انشقاق قمر از علامات نبوّت پیغمبر آخر زمان است ونبوّت
آنحضرت وزمان او از علامات اقتراب قیامت است
وبدانکه جواب از فقره چهارم بادرا از آنچه در این
فصل گفتیم معلوم میشود که این معجزه بوسیلهٔ محمّد

فصل دوّیم

بظهور رسیده است و از آیه دوّیم و سیّم نیز معلوم
میشود که این معجزه بواسطهٔ محمّدیّة واقع شده است
مؤلف گوید که با این بادی بیچاره را چشم ظاهری
هم چون دیده بصیرت و چشم باطن کور و نابینا است
که این مزخرفات را مینویسید با این حالت و سالم
نوشتن او برد دین خاتم پیغمبران تمام کردن دین او شرق
و غرب عالم را فرو گرفته است تماشا دارد و نیز ردّ
بر قران خویشتن را از ابر حق و کلام حق ندانستن خیلی
مزه دارد نظیرکه از همه محروم تر خفاش بود کو
عدوّی آفتاب فاش بود هزار و سیصد سال است
که قران نازل شده است همهٔ فصحا و بلغای عالم از
آوردن یک سوره بلکه یک آیه بمثل آن عاجز شدند در
عصر آنحضرت که فصحا و بلغای عرب بیش از سایر عصرها
بودند با خود قرار دادند که تا یکسال بمثل قران بیاورند

در جواب سؤال دوّیم

بیاورند و آنچه سعی کردند یکسوره بلکه یک آیه نتوانستند
بمثل آن بیاورند بعد از یکسال همگی اقرار بعجز
نمودند و از آن زمان تا بحال هم یک آیه هیچکس
نتوانست بمثل آن بیاورد اگر نصاری که قران را
کلام حق نمیدانند راست میگویند همه فصحای عرب را
جمع نمایند و یکسوره بلکه یک آیه بمثل آن بیاورند
تا حقیقت دین اینها و بطلان دین محمّدیّة و قران
ظاهر شود و اگر نمیتوانند بمثل آن بیاورند پس چرا
از راه عناد مسلمان نمیشوند توریة و انجیل
آسمانی اصل آنها بلغت عبری بود و این توریة و
اناجیل اربعه کتاب آسمانی بگفته خود شان نیستند
آنها را از لغت عبری بلغت یونانی و لغت سریانی
و لغت لاتین فرنگیان و لغت عربی و لغت فارسی
ترجمه کرده اند و مکرّر همه اینها را چاپ کرده اند و

باطراف عالم فرستاده اند و مفت بمردم داده اند
بلکه یکنفر از اهل اسلام از نا قصان عقل فریب
نخوردند و دست از دین اسلام بر ندارند و در این
مدّت هزار و سیصد سال یکنفر از اهل اسلام
بدین انها داخل نشده اند بلکه بر عکس شده است
و از علمای یهود و نصاری و عوام انها بسیار بسیار
مسلمان شده اند بلکه جمعی از علمای یهود و جمعی از
پادریان نصاری که مسلمان شده اند کتابها در بطلان
دین یهود و نصاری نوشته اند و حق تعالی در
قران فرموده است قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی
ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله و لو کان
بعضهم لبعض ظهیرا و نیز فرموده است و ان کنتم
فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله
وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین و

و تفصیل این فقره و وجوه اعجاز قران را در کتاب
هدایة الطالبین نوشته ایم و چون بنای این رساله
بر اختصار است بهمین قدر اکتفا شد ولکن در انچه
گفته شد برای صاحبان انصاف و فهم کفایت میکند
و امّا کسانیکه انصاف و فهم و شعوری ندارند هر
قدر برهان قطعی برای انها کسی اقامه نماید از راه
عصبیت و گمراهی و بی شعوری ثمر بحال انها نمیکند
چه خوب بنظم در آورده است حکیم دانشمند ناصر خسرو
این مطلب را و گفته است نظم کوردل را اگر
مغز تیره بود هیچ حالی فهم نتوان کرد دل گرا
پاک نتوان ساخت سفها را حکیم نتوان کرد

فصل سیّم در جواب انچه بعضی از حکمای اسلام
گفته اند که شق قمر مخالف قواعد علوم ریاضی است
که خرق و التیام را در افلاک جایز نمیدانند و نیز پادری

فصل سیّم

نصرا

نصرانی گفته است شق القمر از قبیل محالات است پس
بدانکه در جواب انها میگوئیم بلی جمعی از حکمای یونان
و بعضی از حکمای اسلام مانند شیخ ابو علی سینا و
ابو نصر فارابی ملقب بمعلم ثانی در کتب خود شان
نوشته اند که خرق والتیام در فلک ممتنع باشد و از
این قبیل معجزه شق قمر را یا ثابت نمیدانند و وقوع انرا
یا انکه ناچار از روی اضطرار قبول میکنند از بابت
اینکه چون اسلام را قبول کرده اند از اسلام خارج
نشوند و بعضی از علما جواب انها را باین طریق گفته اند
که بر فرض اینکه خرق والتیام در فلک جایز نباشد از
انشقاق قمر خرق والتیام در فلک لازم نمیاید زیرا
که ستاره قوه ایست متالف و عارض شده بر جسم
فلک و جدا شدن این قوه باعث خرق والتیام فلک
نمیشود و بعضی چیز دیگر گفته اند و چون مشهور انست

انست که کواکب مرکوز اند در فلک مثل میخی که بر زمین
کوفته باشند و مثل نگینی که در انگشتر نصب کرده
باشند از این جهت حقیر از چند وجه دیگر جواب انها را
بر وجه اختصار ذکر مینمایم وجه اول انکه میگوئیم
اینکه گفته اند که شق قمر مخالف قواعد علم ریاضی است
که خرق والتیام را در افلاک جایز نمیدانند این حرف
انها در حقیقت منکر قدرت تامه خدا میباشند و
معنی معجزه انستکه خارق عادت باشد که بقدرت خدا
بدست پیغمبران جاری شود مثل اژدها شدن عصا
و بلعیدن اجزاء ساحرها و زنده شدن اموات و سرد
و سالم شدن اتش بر حضرت ابراهیم و حرکت کردن
درخت خشک و سبز شدن و میوه دادن و تکلم کردن
ان و چشمه اب از سنگ بیرون اوردن و مرغان
کوچک سنگریزه از منقار بر فرق لشکر ابرهه که امد

بود خانهٔ کعبه را خراب نماید زدن که از دور آنها بیرون
آمد و هلاک شدند و شتر از سنگ بیرون آوردن
و مانند اینها اگر اینها نیز مخالف قواعد اند و عجب دارم
از پادری که وقوع معجزات پیغمبران را اگر استبعاد و خرق
عادت در بسیاری از آنها بیشتر از استبعاد وقوع شق
قمر ورد شمس و معراج است همه را قبول دارند ولکن
شق قمر ورد شمس و معراج را میگویند نزد عقل
استبعاد دارد و از قبیل محالات است و هر کسیکه اندکی
تامل در معجزات نماید این مطلب را مطلع میشود
وجه دویم آنکه حقیر در کتاب هدایة الطالبین در مبحث
نبوت عامه ذکر نموده ام که در نفس ناطقهٔ انسانی
باید سه خاصیت جمع باشد تا اینکه قابل نبوت باشد
اول آنکه کلام خدا را بشنود و ملائکه را ببیند دویم
آنکه همه معلومات یا اکثر آنها را از جانب خدا بدون واسطه

که ممتنع عادی و معجزه باید که ممتنع عادی باشد و ممتنع عقلی نباشد که ممتنع عقلی معجزه نیست باشد زیرا که ایشان محال است و انکار عقل از برای شق قمر ورد در جواب از شق قمر ورد شمس و معراج پیغمبر و سایر معجزات

چنانچه بعد خواهیم گفت صح

واسطهٔ کسیکه بشر باشد بداند سیم آنکه ماده کائنات
اطاعت او را نمایند باذن خدا پس میگوئیم که معجزه
و خوارق عادتیکه از مقوله فعل و تحریک و تاثیر است
منشا آن خاصیت سیم است از سه خاصیتیکه گفتیم
در نفس پیغمبر باید جمع باشد زیرا که هرگاه نسبت
نفس پیغمبری بماده کائنات بمرتبه باشد که هر چه تصور
کند در او حادث شود و هر صورتیکه اراده زوال آنرا
کند از او زایل شود پس ازالهٔ کوری و افاده بصر و بر
طرف شدن مرض و حادث شدن صحت و مانند
آنها بمجرد تصور نفس پیغمبری که همراهیه باذن خدا
متحقق شود و از جمله معجزات شق قمر و خرق و التیام
افلاک است و از جمله معجزات تبرید مسخر است
و سخن گفتن مرده و اشباع جائع و احضار غائب و انطاق
صامت مثل تسبیح گفتن و شهادت دادن سنگ ریزه

فصل سیم

در کف مبارک پیغمبر صلعم و مشی کردن ثابت مثل مجی
شجره و شهادت دادن بر نبوت پیغمبر صلعم و مانند اینها
که منشا همه اینها خاصیت سیم است و اما معجزات
اخبار بمغیبات و وقایع اینده و مانند اینها مترتب بر
خاصیت اولی و خاصیت ثانیه است پس در اینصورت
که نفس پیغمبری ولایت بر کل نفوس داشت و عقل او
عقل کل بود و خواست او خواست خدا بود هرگاه
اراده شق شدن قمر نماید طبیعت قمری در جنب
نفس قدسی ان بزرگوار مضمحل میشود کجا یارای مقاومت
دارد پس در اینصورت وقوع شق قمر بامر انحضرت
اصلا شبهه و استبعادی ندارد وجه سیم انکه میگوییم
که علوم ریاضیه مثل سایر علوم حکمت یونانیه از
فلاسفه یونان اخذ شده است و کتب انها در زمان
مامون ملعون ترجمه شده است و انچه از علوم انها

قوله مثل ع

در جواب از سؤال سیم

انها موافق شرایع پیغمبرانست از پیغمبران اخذ کرده اند
وانچه از علوم انها مخالف قواعد شرایع پیغمبرانست از
افکار باطله عاطله فاسده فلاسفه است مثل قول بقدم
عالم و انکار معاد جسمانی بلکه انکار شرایع پیغمبران و
مثل قول بممتنع بودن خرق والتیام افلاک که موجب
انکار شق القمر و انکار معراج جسمانی پیغمبر صلعم و انکار
رد شمس برای حضرت امیر المؤمنین ع است با وجود
انکه قران مجید ناطق است بوقوع شق قمر و معراج پیغمبر صلعم
و وقوع هر دو چنانچه جمعی از علما تصریح کرده اند
از ضروریات دین است و رد شمس نزدیک است که از
ضروریات مذهب باشد بلکه بعضی از علما گفته اند که
نزدیک است که از ضروریات دین باشد خلاصه انکه
اصل این مطلب که استبعاد کرده اند در جواز خرق
والتیام افلاک و انرا ممتنع میدانند از کفار و فلاسفه

یونانست و بعضی دیگر از حکمای اسلام متابعت ایشانرا
در این مطلب نموده اند پس در بیان رفع شبهه علاوه
برانچه گفتیم میگوئیم که ممتنع بر دو قسم است اول ممتنع
عقلی و ان امری است که برهان عقلی بر عدم جواز وقوع
ان قائم باشد مثل وجود حادث بدون سبب مطلق
دویم ممتنع عادی و ان امری است که برهان عقلی
بر عدم جواز وقوع ان قائم نباشد مگر عدم سبب عادی
مثل مجیء شجره زیرا که اسباب عادیه حرکت ارادی در
شجره معلوم است انتفاء ان پس وقوع حرکت ارادی
از شجره بحسب عادت ممتنع باشد ولکن چون انتفاء
اسباب عادیه مستلزم انتفاء سبب مطلق نیست پس
وقوع حرکت ارادی از شجره ممتنع عقلی نباشد و چون این
مطلب را دانستی پس بدانکه معجزه باید که از این قسم
دویم باشد نه از قسم اول پس اگر از قسم دویم نباشد

باشد معجزه نباشد و بودن معجزه از قسم اول جایز
نیست بجهت انکه امری که ممتنع عقلی باشد اتیان بان
محال است مثلا اگر کسی ادعای پیغمبری نماید و بگوید
معجزه من اینست که جمع میانه نقضین کنم مثل انکه بگوید نقیضین
جمع میکنم میانه وجود و عدم که یک چیزی در زمان
واحد هم هستی داشته باشد و هم نیستی یا انکه بگوید
جمع میکنم میانه حرکت و سکون که یک چیزی در یکوقت
هم حرکت نماید و هم ساکن باشد و مانند اینها در این
صورت تکذیب ان واجب است زیرا که این از محالات است
خلاصه این ظاهر است که اجتماع حرکت و سکون و
اجتماع وجود و عدم در موضوع و محل واحد از حیثیت
واحده و همچنین اجتماع کثرت و وحدت در محل واحد
از جمله محالات عقلیه است و عقل هیچ عاقلی حکم بامکان
جواز ان نمیتواند کرد بلکه عقل طفل ممیز نیز پیرامون

بتجویز ان نمیتوانند کرد و چون انچه گفتیم دانستی
پس بدانکه دلیلی که فلاسفه ذکر نموده اند بر عدم جواز
خرق والتیام در افلاک بر فرض اینکه تسلیم کنیم دلیل
انها را دلیل انها همین قدر دلالت میکند که خرق و
التیام جایز نیست در فلک نهم که فلک اعظم است و انرا نیز
میگویند بزبان اهل هیئت و نجوم و بلسان شرع
انرا عرش اعظم میگویند و دلیل انها دلالت بر اینکه
در سایر افلاک هشتگانه جایز نیست ندارد و این خرق
والتیام در فلک اول که محل قمر است واقع شد پس
مانعی نیست از اینکه فلک اول منخرق شود و بعد ملتئم
شود زیرا که خرق افلاک هشتگانه نزد فلاسفه ممتنع
عقلی نیست بلکه نزد انها ممتنع عادی است بجهت انکه
انها میگویند ماده فلکیات مطلقا ماده نیست که قبول
انفعالات متجدده تواند کرد مانند عناصر اربعه و خرق

و خرق جسم بحسب عادت موقوفست بر قبول ماده او
مر انفعال تجددی را که از خرق بهم رسد پس خرق افلاک
هشتگانه نزد انها ممتنع عادی است نه ممتنع عقلی
چنانچه تفصیل ان در کتب حکمت مذکور است و پیش
گفتیم که معجزه باید که ممتنع عادی باشد پس در اینصورت
شبهه در جواز شق قمر و وقوع ان باقی نماند وجه چهارم
انست که نزد همه حکمای الهیه و همه متکلمین ثابت شده
است و بدیهی است که انچه ماسوی الله است همه حادث
و مخلوق خدا تعالی میباشند پس در اینصورت ثابت است
که همه عالم و همه اجسام از کلیات و جزئیات خواه
علوی باشند یا سفلی و خواه معدنی باشند یا نباتی
و خواه جمادی باشند یا صاحب حیات همه اینها حادث
و مخلوق خدا میباشند پس هر حادثی واجبست که قبول
تغیر و انفعال را بکند و اگر قبول تغیر و انفعال را نکند

هر اینه میگردد قدیمی بعد از انکه حدوث ان ثابت شده
است یا انکه میگردد ممتنع الوجود بعد از انکه ثابت شده
است ممکن الوجود بودن و مقدور بودن ان یا میگردد
غنی و احتیاج نداشتن بخدای واجب الوجود بالذات بعد
از انکه ممکن الوجود بودن ان و محتاج بودن ان بخدا
ثابت شد و بدیهی است پس بطلان ان نیز بدیهی است پس
واجبست که قبول تغیر و انفعال را بکند پس میگوییم قمر
یا فلکش و شمس یا فلکش ممکن و حادث شده و محتاج بمدبری
میباشند پس تصرف در آنها از تغییر و تفریق و فانی کردن
انها از برای خالق انها بهر کیفیتی که اراده بفرماید و هر
زمانی که بخواهد و بان نحویکه بخواهد جایز است مگر اینکه
خالق انها مضطر باشد و حقیر در کتاب هدایة الطالبین
ثابت کرده ام ببرهان عقلی قطعی که خدا قادر و مختار است
و مضطر نیست و معنی قادر مختار انستکه قدرت بر هم

هم کارها داشته باشد بطریقیکه قدرت بر کردن و نکردن
انها هر دو داشته باشد پس کسیکه قدرت بر کردن هم
کاری و نکردن ان نداشته باشد بلکه از راه اضطرار
باید آن کار را بکند یا نکند او را قادر مختار نمیگویند بلکه
او را مضطر میگویند مثل آتش که کار او سوزانیدنست
و نمیتواند که نسوزاند از این جهة انرا مضطر میگویند
و تفصیل این مطلب را در کتاب هدایة الطالبین نوشته‌ایم
پس در اینصورت ثابت شد که شق قمر و التیام ان و رد
شمس و فتح ابواب آسمانها بجهت فرستادن ادریس و عیسی
باسمان و بجهت معراج پیغمبر ما ص جایز است و ممتنع عقلی
نیست و خدا هم در قران تصریح بوقوع شق قمر و معراج
فرموده اند و انکار اینها انکار قدرت تامه خدا تعالی
است و ان کفر است و انکار دیگری از برای عقل در جواز
اینها نیست چنانچه در روز قیامت آسمانها و کواکب

۲ پیش گفتیم که

اسم

همه طاقتی خواهد نمود و اینکه پادری نصرانی گفته است
وقوع اینها در نزد عقل استبعاد دارد جوابش آنچه
آنکه معجزات پیغمبران را پادری و سایر مذاهب همگی قبول
دارند و استبعاد و خرق عادت در اینها زیادتر از
استبعاد شق قمر و رد شمس و معراج است چنانچه از تأمل
کردن در معجزات معلوم میشود و بعد آنکه از آنچه گفتیم
شبهه در جواز شق قمر و وقوع آن باقی نماند و نیز استبعاد
وقوع رد شمس بکلی مرتفع شد زیرا که شمس در فلک
چهارم است و نیز استبعاد رفتن حضرت ادریس و
حضرت عیسی باسمان و وقوع معراج جسمانی حضرت خاتم
انبیا نیز بکلی برطرف شد زیرا که معراج پیغمبر و رفتن
ادریس و عیسی باسمان موقوف بر خرق فلک نیست که بقول
فلاسفه ممتنع عقلی است نیست و احادیث معراج نیز مشعر
بر وقوع آن در فلک هم نیست و بعد آنکه در قرآن و احادیث

و تفصیل این تفرع را پیش گفتیم

احادیث وارد شده است که از برای هر آسمانی بابی است
مناسب اینست که بعضی از آنها را در اینجا ذکر نمائیم از
آنجمله در حدیث معراج مرویست که حضرت رسول فرموده اند
در شبی که مرا بمعراج بردند چون باسمان اول رسیدیم
جبرئیل امین در را زد گفتند کیست گفت منم جبرئیل
و محمد با من است مرحبا گفتند و در را گشودند و هم
چنین بهر آسمانی که رسیدیم جبرئیل در را زد گفتند
کیست جبرئیل گفت منم جبرئیل و محمد با منست مرحبا
گفتند و در را گشودند و همچنین تا باسمان هفتم که
رسیدیم مرحبا گفتند و در را گشودند و از آنجا
رفتیم تا بسدرة المنتهی رسیدیم و از آنجا مرا بحجابی
بردند و از حجابی بحجابی دیگر بردند تا مرا از هفتاد
حجاب گذرانیدند که کلفتی هر حجابی پانصد سال
راه بود و از حجابی تا حجاب دیگر نیز پانصد سال راه بود

واز انجا مرا بعرش رسانیدند مؤلف گوید که درین
حدیث انحضرت همه تفصیل معراج را بیان فرموده اند
وچون بسیار طولانی بود ذکر نکردیم ونیز خدا تعالی
در قران فرموده است اِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ
اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُجْرِمِينَ یعنی بدرستیکه انها که تکذیب کردند ایات
ومعجزات ودلایل قدرت ما را وسرکشی کردند از ایمان
اوردن بایات ما گشوده نشود برای دعای انها یا بجهت
نزول رحمت بانها ویا بسبب بالا بردن اعمال انها ویا
بسبب بالا بردن ارواح انها درهای اسمان چنانکه
گشوده میشود از برای اهل ایمان درهای اسمان
وارواح انها را بعلیین که بالای اسمان هفتم است
میبرند بلکه اعمال کفار را بروی ایشان بزنند و

وارواح انها را بسجین ببرند که زیر هفتم زمین است
چنانچه این مضمون از امام محمد باقر ع مرویست و داخل
نمیشوند تکذیب کنندگان در بهشت تا وقتی که در اید
شتر در سوراخ سوزن واین از باب توقف شیء بر
امر محال است یعنی همچنانکه هرگز شتر از سوراخ سوزن
بیرون نرود کافران نیز هرگز در بهشت نروند وهم
چنین میدهیم ما پاداشت و جزء عمل گناهکاران را
ونیز در حدیث دیگر مرویست که ارواح مؤمنان را
بالا میبرند بهر اسمانی برسند خزنه هر اسمانی درها
بگشایند تا باسمان هفتم ببرند واما ارواح کفار را
خزنه اسمانها درهای اسمانها را نگشایند پس روح
انها را بر گردانند وبسجین ببرند که انرا حضرموت
وبرهوت میگویند که زیر هفتم زمینها است واین
حدیث طولانیست بوجه اختصار ذکر کردیم ونیز

در کتاب عدة الداعی روایت کرده است از حضرت
رسول خدا که فرمودند خدا یتعالی پیش از خلق
آسمانها هفت فرشته آفرید و بعد از خلق آسمانها
هر یک از آنها را دربان یک آسمان کرده است فرشتگان
که حافظ اعمال بندگان میباشند عمل بنده را از
صبح تا شام مینویسند بعد از آن ببالا میبرند تا باسمان
اول میرسند آن فرشته که دربان آسمان اول است
میگوید فَغُوهُ وَاضرِبُوهُ عَلَی وَجهِ صَاحِبِهِ یعنی بایستید
و این عمل را برد بر صاحبش بزنید بجهت آنکه من
فرشته غیبت میباشم هر کس غیبت کسی را کرده باشد
نمیگذارم عمل او از من بگذرد و بدانکه رد کردن عمل
بجهت غیبت در صورتیست که غیبت جایز نباشد
و در مواضع بسیار است که غیبت جایز است چنانچه
تفصیل آنها را در کتاب جامع المواعظ نوشته ام و

و عمل بندهٔ دیگر را بالا میبرند و از آسمان اول میگذرانند
تا باسمان دویم میرسند فرشته دربان آسمان دویم
میگوید بایستید و این عمل را برده بر صاحبش بزنید
زیرا که من مامورم که هر کسیکه عمل برای دنیا کرده باشد
نگذارم از من تجاوز کند و عمل بندهٔ دیگر را بالا میبرند
تا باسمان سیم میرسد فرشته دربان آن میگوید
این عمل را برده بر صاحبش بزنید که من مامورم که عمل
کسیکه تکبر داشته باشد نگذارم از من تجاوز کند
و عمل بندهٔ دیگر را بالا میبرند تا باسمان چهارم
میرسد دربان آن میگوید این عمل را برده بر صاحبش
بزنید زیرا که من عمل کسیکه عُجب داشته باشد نمیگذارم
از من بگذرد و عمل بندهٔ دیگر را بالا میبرند و از آسمان
چهارم میگذرانند تا باسمان پنجم میرسند دربان آن
آسمان میگوید بایستید و این عمل را برده بر صاحبش

یعنی خودپسند باشد

بزنید که من مامورم که هر کسیکه حسد داشته باشد
نگذارم عمل او از من تجاوز کند پس عمل بندهٔ دیگر را بالا
میبرند تا باسمان ششم میرسد دربان ان اسمان میگوید
این عمل را برروی صاحبش بزنید که صاحب این عمل رحم
بر کسی نمیکند و من مامورم که نگذارم عمل او از من
تجاوز کند پس عمل بندهٔ دیگر را بالا میبرند تا باسمان
هفتم میرسند دربان ان اسمان میگوید این عمل را برروی
صاحبش بزنید که من مامورم که عمل کسیکه ریاکار
باشد نگذارم از من تجاوز کند و بدانکه این حدیث
طولانیست بر وجه اختصار ذکر نمودیم و بدانکه
اکثر علما و مفسرین گفته اند که معراج انحضرت در
سال دوازدهم از مبعوث شدن انحضرت بود و در
زمان ان اختلاف کرده اند بچند قول اشهر و اظهر
انستکه در شب بیست و هفتم ماه رجب بود و در مکه

مکه تشریف داشتند بعض قران که بمعراج تشریف بردند
وجه پنجم در جواب بعضی از حکمای یونان که گفته اند
خرق والتیام مخالف قواعد علوم ریاضی است میگوییم
بر فرض تسلیم ادله فلاسفه بر عدم جواز خرق والتیام
در فلک نهم و بر فرض اینکه قبول کنیم که طبیعت سایر
افلاک هشتگانه با طبیعت فلک نهم موافق باشند
و طبیعت فلکیه بمقتضای طبیعت خود قبول خرق
والتیام نکند چنانچه سنگ بمقتضای طبیعت خود
میل بمرکز خودش دارد که اگر کسی انرا بهوا بیندازد
میل بمرکز خودش که زمین است میکند و میاید بر
زمین در اینصورت میگوییم که این منافات ندارد که
قوت نفس قدسیه الهیه حضرت خاتم انبیا قوی تر
باشد ۷ از قوت طبیعت فلکیه و عنصریه چنانچه نقل
۷ در نا بثر
کرده اند که گفتگوئی شد میان شیخ ابوسعید ابوالخیر

و شیخ ابو علی سینا ابو سعید با شیخ گفت تو بطبایع و
تاثیرات آنها قائلی گفت بلی ابو سعید گفت سنگ بطبیعت
چه تاثیر میکند گفت میل بپایین میکند ابو سعید سنگی
از روی زمین برداشت و بهوا انداخت آن سنگ
در هوا ماند و بزمین نیامد پس ابو سعید گفت ای شیخ
چه شد تاثیر طبیعت ابو علی گفت ای ابو سعید نفس
قوی تو مانع شد و نگذارد که طبیعت اثر خود را بکند
و بزمین بیاید پس میگوییم بعد از آنکه از مسلمین که
صاحبان نفس قوی میباشند از برکت شریعت مقدسه
حضرت خاتم انبیاء اینگونه آثار بظهور رسد پس
چرا استبعاد باید کرد از اینکه اینگونه آثار و شق القمر
و مانند آنها از خاتم انبیاء که نفس او ولایت کل
نفوس داشت و عقل او عقل کل بود و ماده کائنات
باذن خدا تعالی اطاعت او دارند و جبرئیل امین مانند

مانند خادمان بر در آستانه اش میایستادند و تا اذن
نمیفرمود داخل نمیشد و خواست آنحضرت خواست
خدا بود ظاهر شود پس در اینصورت چه استبعاد دارد
شق شدن قمر بامر آنحضرت خلاصه آنکه استبعاد
کردن و انکار نمودن شق قمر و معراج جسمانی آنحضرت
و رد شمس در حقیقت انکار قدرت تامه خداوند
عالم میباشد و از آنچه گفتیم رفع شبهه از برای
کسیکه انصاف و فهم داشته باشد بکلی میشود نظم

پاک باید کرد دل را از لجاج — تا بیفتد حاجتی با احتجاج
ورنه در گوش ابوجهل غنود — هیچ سود از گفته احمد نبود

و بدانکه بعضی از حکمای متاخرین در جواب فلاسفه
گفته است که نمیتواند بود که در واقع شق قمر نشده
باشد و لکن باعجاز نبوت تصرف در متخیله حس
مشترک کفار قریش که حاضر بوده اند بوده است پس

انها قمر را دو نیم دیده باشند و لکن در باطن چنین نباشد
بلی فرق گذارده اند میانه انچه ساحر میکند و میانه انچه
پیغمبر میکند باینکه پیغمبر تصرف میکند در چشمهای
مردم خواه مردم حاضر باشند یا بسیار دور باشند
ولکن ساحر قدرت ندارد بر تصرف کردن در چشمهای مردمی
کسانیکه دور اند و این جواب بی معنی است اگر چه باین
طریق هم معجزه است و لکن این قبیل کارها شایسته
نبوت نیست زیرا که در همه معجزات این احتمال میرود
مثل مرده زنده کردن و احضار غایب و تسبیح حصاة
و سنگریزه و انطاق صامت و جاری شدن اب از
میان انگشتان خلاصه اینکه این احتمال باطل و بی
معنی است حاشا و کلا که معجزات پیغمبران از این قبیل
باشد زیرا که این تدلیس است و لایق پیغمبر نیست و
با وجود نزول ایه شریفه در اینکه خدا فرموده ماه بدو

نیمه شد چه بسیار پوچ و قبیح است اینگونه سخنان
و چه بسیار جرأت است گفتن چنین حرفی در مقابل
فرموده خلاق عالم بجهت یکقاعده از قواعد حکمای
فلاسفه از اینها گذشته میگوئیم تجار و مسافرین
که از ولایات بعیده امدند خبر دادند از اینکه ماه را
بدو نیمه دیده اند بدانکه اشکالی دیگر در اینمقام کرده اند
و ان اینست که رد شمس و شق قمر بر فرض اینکه جایز
باشد اینگونه اختلافات در اوضاع فلکی چنانچه مسلمین
میگویند میباید همه مردم مطلع شوند بر ان و نیز
ان روز وقوع رد شمس روز از برای جمعی دراز تر از
قدر معهود ایشان باشد و نیز ان شب وقوع شق
قمر دراز تر از شب مقرر ایشان باشد و جواب این
اشکال از انچه در این رساله گفتیم معلوم میشود
و نیز میگوئیم چنانچه بعضی از محققین گفته اند که

چون خرق عادت میسر است از برای خداوند عالم
و حدیث رد شمس و حدیث شق قمر بسر حد تواتر
رسیده اند بلکه شق قمر بسر حد ضروری دین اسلام
رسیده و رد شمس نزدیک بسر حد ضروری رسیده
چنانچه پیش گفتیم پس در اینصورت بر فرض اینکه وهمی
از برای دفع این اشکال بخاطر نرسد علم قطعی که از
تواتر و ضرورت حاصل شده است بوقوع اینها هرگز
زایل نمیشود چه جای اینکه چون منطوق احادیث وارده
در این باب ناطق است باینکه مجموع مدت رد شمس و
مکث و رجوع او قدر بسیار کمی بوده پس اگر بر مدت
روز و شب همین قدر اندک افزوده شود و محسوس
جمعی نشده باشد بنا بر غفلتی که از وقوع آن خرق عادت
دارند یا آنکه در واقع در آن روز آفتاب پیش از غروب
اول اینقدر از قدر معهود سریعتر رفته باشد که

و این شق قمر

که با اضافه این زمان قلیل مساوی قدر مقرر شده باشد
با وجود تصدیق بقدرت تامه کامله خلاق عالم هیچ
تعجبی ندارد و همچنین است کلام در شق قمر و نیز بر فرض
اینکه همه مردم مطلع نشده باشند از رد شمس و
شق قمر میتوان گفت که هرچند رد شمس یا شق قمر
بدعای امام یا پیغمبر کرامتی است یا معجزه ایست و لکن
مقصود اصلی از شق قمر اتمام حجت بر جماعتی بود که آنرا
طلب کرده بودند و منظور از ظاهر نمودن این معجزه
برای جمعی خاص بود چنانچه پیش گفتیم مانند تسبیح
گفتن سنگریزه و مجیء شجره و جاری شدن آب از میان
انگشتان و مانند اینها و مقصود اصلی از رد شمس از
برای حضرت امیر المؤمنین بلکه از برای حضرت سلیمان
و یوشع همین بوده که نماز ایشان در وقت خودش
گذارده شود یا آنکه جمعی از کفار کشته شوند پس در این

سوخ مطلع شدن اکثر مردم بران ضروری نیست با وجود
تصدیق بمعجزه و خرق عادت بتجویز انرا میتوان کرد که اگر
مثلا آفتاب در غیر وقت معهود در افق باشد جرم
و ضوء ان محسوس همه مردم نشود بجهت مصلحتی که مقتضی
پنهان کردن ان باشد **مؤلف گوید** در شق قمر
میتوان گفت که شق قمر مستلزم اینکه شب دراز تر از
قدر معمول بشود نیست بجهت اینکه حرکت کواکب حرکت
فلک انها است و خود انها مرکوز در فلک اند مانند میخی که بجائی
کوبیده باشند یا نگینی که در انگشتر نصب کرده باشند
بنا بر قول مشهور و حرکتی از خود شان ندارند پس در
وقت شق شدن قمر فلک قمر از حرکت نایستاد بلکه
بحرکت خود متحرک بود و قمر هم برنگشت تا باعث
دراز شدن شب بشود از اینها هم گذشته انکار نمودن
رد شمس و شق شدن قمر و استبعاد نمودن معراج پیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه و آله با وجود قدرت تامه کامله حقتعالی که در آن واحد
قدرت دارد که همه افلاک را خراب بفرماید و همان آن
بصورت اول نماید بسیار بیمعنی و هیچ و پوچ است و از
روی بی شعوری است **فصل چهارم** در بیان
جواب از سؤال چهارم و سؤال اینست که نصاری
و اکثر از فلاسفه منکر رد شمس برای حضرت خاتم
انبیا محمد صلی الله علیه و آله و برای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
شده اند و نیز منکر معراج جسمانی خاتم انبیا صلی الله شده
و گفته اند اینها از محالات است و فلاسفه استدلال
کرده اند باینکه شمس مرکوز در فلک چهارم است
و فلک در تند و براست پس برای رد شمس لازم میاید اینکه
رجوع کند فلک متدور بطریق قهقری و این ممتنع
است بجهت اینکه موجب تخریب عالم میشود و هرگاه
شمس بتنهائی عود کند لازم میاید خرق در فلک و ان

فصل چهارم

فهرستگار: ... تاریخ فهرستنگاری:

نیز جایز نیست و جواب اینها را در فصل سیم گفتیم و
ثابت کردیم با دلهٔ معتبره که شق قمر و ردّ شمس و معراج
پیغمبر ص همه جایزاند و از محالات نیستند و همه ادلّه که
در جواز شق قمر گفتیم همه آنها دلیلند بر جواز ردّ شمس
و معراج پیغمبر ص و نیز در اینجا میگوئیم چنانچه بعضی
استدلال بان کرده اند که خرق و التیام در افلاک جایز
است بجهت انکه اجسام متماثلات اند در بودن انها
اجسام پس واجبست اینکه صحیح باشد بر هر یک از اجسام
چیزی که صحیح باشد بر دیگری از انها و اینکه گفتیم اجسام
متماثلانند بجهت این است که تقسیم اجسام صحیح است باینکه
بگوئیم اجسام یا سماویه است یا ارضیه است و مورد
تقسیم مشترک است مابین هر دو قسم پس اجسام
علویه و اجسام سفلیه مشترکند در اینکه همه اجسامند
و اینکه گفتیم همین که مشترک شد واجبست که صحیح باشد

باشد بر اجسام علویه ان چیزیکه صحیح است بر اجسام
سفلیه بجهت اینست که متماثلات حکم انها یکی است پس
هر چیزیکه صحیح است حکم ان بر هر یک از متماثلات واجب
است که صحیح باشد بر باقی انها پس میگوئیم چنانچه در
اجسام سفلیه خرق و التیام و تغیّر و انفعال جایز است
همچنین بر اجسام علویه مثل اسمان و کواکب نیز خرق
و التیام و تغیّر و انفعال جایز است و این بدیهی است
که اجسام علویه و سفلیه همه حادث و ممکن و مخلوق
خدایند پس این اندک تغیّر در ردّ فلک شمس یا ردّ
خود شمس فقط ممتنع نیست بلکه جایز است و باعث
تخریب عالم نمیشود چنانچه تفصیل این دلیل را در
جواز شق قمر در فصل سیم گفتیم و بدانکه در چگونگی
ردّ شمس خلاف کرده اند جمع کثیری گفته اند که شمس
غایب شده بود در افق بعد از ان بدعای انحضرت بر

کشته و بعضی گفته‌اند که شمس نزدیک بود غروب کند
بدعای آنحضرت ایستاد و غروب نکرد تا آنحضرت نماز
خود را بجا آوردند و بعضی گفته‌اند شمس نزدیک
بود غروب کند و بقدری باقی نمانده بود که آنحضرت
نماز عصر را بگذارند پس بدعای آنحضرت سیر خود را کمتر از
سیر عادت خود کرد ۷ تا آنکه آنحضرت نماز عصر را کردند
و هر یک از این سه قسم که باشد از معجزات نبوت است
و اگر هم غایب شده باشد و برگشته باشد ممتنع نیست
چنانچه گفتیم و استبعادی ندارد زیرا که این معجزه خاتم
انبیاء و کرامت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و انکار
آن انکار قدرت تامه خداست و بدانکه بعضی بحث
کرده‌اند مثل فلاسفه و نصاری باینکه چون رد شمس در
روز بود اگر واقع شده بود باید همه اهل عالم مطلع
شوند و در همه کتب یهود و نصاری و تاریخ منجمین و غیره

۷ و بطرز نفی سیر عادت خودش سیر نکرد

غیر اینها ضبط نمایند و بنویسند و حال آنکه در کتب
هیچکدام از اینها ننوشته‌اند و جواب اینها همان ادله‌ایست
که در شق اول گفتیم زیرا که همین بحث را در شق اول نیز
کرده بودند و جواب اینها را از چند وجه در اینجا گفتیم
و نیز علاوه بر آن ادله در اینجا میگوئیم رد شمس اگرچه
در روز بود ولکن آفاق مختلف است در بعضی بلاد
روز بسیار طولانی است و شب بسیار کوتاه است و
در بعضی بلاد امر بر عکس است و در بعضی بلاد شمس
طالع نمیشود مگر بعد از چند روز یا چند ماه چنانچه
در علم هیئت مذکور است و در بعضی بلاد مشهوره
کوههای بسیار بلند مانع است ما بین اهل آن بلد و ما بین
شمس و در بعضی بلاد ابر سیاه غلیظ مانع است ما بین
اهل بلد و شمس چنانچه شیخ صدوق قدس الله سره
در کتاب علل الشرایع روایت کرده است که از ائمه طاهرین

علیهم السلام سؤال کرده‌اند از اینکه بعد از انکه شمس
غروب کرده بود وقتی که برگشت باید همه روی زمین روشن
شود و حال انکه همه روی زمین روشن نشد در جواب
فرموده‌اند بجهت اینکه ابر احاطه کرده بود در همان وقت
زمین و افاق را بغیر از ان موضعی که امیر المؤمنین و اصحابش
در انجا تشریف داشتند پس از این جهت همه روی زمین
روشن نشد و بدانکه بعضی از علما در رساله خودش
نوشته است که در مدینه پیغمبر مسجد رد الشمس
مشهور و موجود است و زوار در ان مسجد مشرف میشوند
و نماز در انجا میگذارند و من خودم بان مسجد رفتم و
مشرف شدم و نماز گذاردم و بدانکه حکمای علم هیئت
فرنگیان بر خلاف حکمای یونان و بر خلاف حکمای اهل
اسلام و سایر ملتها انکار وجود اسمانها را کرده‌اند
و گفته‌اند که این تاریکی که در جانب فوق محسوس میشود

میشود رنگ اسمان نیست بلکه تاریکی بعد و دوری است
و شمس و قمر و سایر کواکب در هوا معلق‌اند و بخته شده
و گردش مینمایند پس بنا بر قول خود انها از شق قمر و رد
شمس و معراج پیغمبر خرق و التیام فلک لازم نمیاید
زیرا که میگویند فلکی نیست و حقیر در فصل بعد وجود
اسمانها را از روی کتب خودشان ثابت خواهم کرد
ان شاء الله سبحانه مؤلف گوید از انچه پیش گفتیم
و از انچه در این فصل گفتیم جواز شق قمر و رد شمس و
معراج پیغمبر ثابت شد و لکن در جواب نصاری نیز علاوه
بر انچه گفتیم میگوئیم که احکام شما از روی توریة است
و نبوت موسی و کتاب او را قبول دارید و در توریة
در کتاب یوشع بن نون که وصی حضرت موسی بود
در باب دهم در جنگ یوشع با قوم اموریان و
پادشاه انها در ایه یازدهم میگوید خدا سنگهای

فصل چهارم

بزرك از اسمان بر اموریان که کافر بودند باراندند و
مردند وکسانیکه از سنکهای تکرک مردند از کسانیکه
بنی اسرائیل بشمشیر کشته بودند بیشتر بودند و بعد از
ان در ایه دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم کیفیت
حبس شمس و حبس قمر را میکوید که بدعای یوشع ایستادند
در رودخانه از رودخانهای کنعان و این ایات بزبان

عبری اینست

اَزْ یَدَبِّرْ یَهُوْ شُوْعَ لَاَدُوْنَایَ بَیُوْم
انوقت سخن کفت یوشع بن نون در درکاه خدای در روز
طِتْ ادُوْنَایْ اِطْ هَااُمُرِّیْ لِیفْنِیْ بَنِی اسرائیل
دادن خدای مر اموریان برپیش پسران اسرائیل
وَیُوْمِرْ لَعَنِیْ اِسْرَائِیلْ شِمِشْ بِکِبْعُوْنْ
وکفت بنظر اسرائیل افتاب در کبعون
دُوْم وَیَارِحَ بِعِمِقْ اَیَالُوْنْ وَیِّدُمْ
ساکن

در جواب از سؤال چهارم

ساکن شود و ماهتاب در دره ایالون ساکن شد
هَشِمِشْ وَیَارِحَ عَامَدْ عَدْ یِقُّمْ کُوْیْ
ان افتاب و ماهتاب باز ایستاد تا انتقام کشند امت
اُیْبَاوْ هَلَاْءْ هِیَاءْ کَطُوْبَاهْ عَلْ ثَفِرْ
دشمنان او اینک این نوشته است بر کتاب
هَیَاشَار وَیَعَمُدْ هَشِمِشْ بِحَصِیْ هَشَامَیِمْ
شایسته و باز ایستاد ان افتاب بمیان اسمان
وَلَاْءْ اَصْ لَابُوْءْ بِیُوْم طَامِیمْ
و نه شتاب کرد بغایب شدن بروز تام

و ترجمه این سرایه اینست که میکوید انکاه در روزی
که خدا اموریان را در حضور بنی اسرائیل مغلوب
نمود و قوم یوشع بر انها غالب شدند یوشع دعا کرد
بدرکاه الهی در حضور بنی اسرائیل و بافتاب کفت ای
افتاب در کبعون که اسم رودخانه ایست از رودخانهای
کنعان

کنعان بایست و ای قمر در دره ایالون بایست پس آفتاب
وماه ایستادند تا وقتی که قوم یوشع از دشمنان
خودشان انتقام کشیدند آیا در کتاب هیاشار
یعنی کتاب شایسته این نوشته نشده است پس آفتاب
درمیان آسمان ایستاد و مقدار روز تمام بفرو
رفتن شتاب نکرد و در آیه بعد از این آیات فقره
میگوید که ترجمه آن اینست و مثل آن روز نه پیش از آن
روز و نه بعد از آن نشده بود که خدا بگفته انسان
یعنی یوشع استماع نماید و بدانکه جمعی در حدیث صحیح
روایت کرده اند که ترجمه آن بر وجه اختصار اینست
که در وقتی که یوشع با قوم جبار از جنگ میکردند
در روز جمعه بود و آفتاب نزدیک شد که غروب
نماید و هنوز انتقام از آنها نکشیده بودند و روز
بعد هم روز شنبه بود و جنگ کردن هم برانها حرام

حرام بود پس یوشع بدرگاه الهی دعا کرد پس خدا آفتاب
حبس نمود تا اینکه قوم یوشع انتقام از دشمنان کشیدند
و از جنگ آنها فارغ شدند و بدانکه یهود و نصاری
موافق این آیات توریه انکار رد شمس را از برای
یوشع که وصی حضرت موسی ع بود نمیتوانند بکنند
پس میگوئیم که شما میگوئید رد شمس و حبس آن
شوقه ممتنع است و محال است که چنین امری واقع
شود و حال آنکه برای یوشع ع شده را بصورت
ثابت شد که محال نیست و نیز میگوئیم که موافق آیات
توریه و انجیل و احادیث متواتره خاتم انبیا ع افضل
از همه پیغمبران بود پس موافق حدیث نور پیغمبر ما را
خدا چهار صد و بیست چهار هزار سال پیش از خلقت
آسمان و زمین و سایر چیزها خلق نمود و نور آنحضرت
همیشه عبادت پروردگار را میکرد تا آنکه وقتیکه بعبد

رفت و تسبیح پروردگار را در سجده میکرد در انوقت صد
و بیست و چهار هزار قطره از نور انحضرت چکید خدا
از هر قطره از نور انحضرت پیغمبری از پیغمبران خلق فرمود
و این حدیث بسیار طولانیست همین قدر اکتفا شد
خلاصه انست که از کتب سابقه و احادیث وارده
از ائمه طاهره ع معلوم میشود که اول مخلوقی که خدا
افرید نور محمد ص بود که در احادیث گاهی از او بعقل
و گاهی از او بروح و گاهی از او بنور تعبیر شده است
و نیز شبهه نیست که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع
افضل از همه پیغمبران بود چنانچه در توریه و بسیاری
از کتب پیغمبران اوصاف انحضرت بیان شده است
بلکه پیغمبر ما ص فرموده است علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل پس در این صورت فضیلت امیر المؤمنین ع از
یوشع نیز محل شبهه نخواهد بود پس بعد از انکه شمس و

قمر را خدا بدعای یوشع حبس فرمود رد شمس و شق قمر
بدعای پیغمبر ما ص و امیر المؤمنین ع چه استبعادی دارد
و انچه گفته اند که رد شمس و شق قمر از جمله محالات است شق
پس چگونه از برای یوشع شد پس نصاری جوابی ندارند که
بدهند غیر از انکه قبول نمایند که محال نیست و جایز است
و بعد انکه شمس بدعای حضرت سلیمان ع برگشت و در نیز
حدیث است که سلیمان ع تعقیب نماز خود را نخوانده بود
یا انکه نماز نافله که در اخر روز بان عادت داشت بجا
نیاورده بود که افتاب غروب کرد انحضرت باین جهت
مغموم بود با وجود یکه بزرگ انبیاء چون مستحب اند گناهی
نداشت پس بجهت تدارک ان باذن خدا امر فرمود
بملائکه که موکل شمس میباشند که افتاب را بر گردانند
و انحضرت انرا بجا اورد و بعد از ان افتاب غروب کرد
و نیز میگوئیم خدا حبس فرمود فردا از بنی اسرائیل پس

وحی فرمود خدا بحضرت موسی که استخوانهای حضرت
یوسف را از قبر بیرون بیاورد و از مصر بیرون برد
بجای دیگر دفن کن نظر باینکه خودش وصیت کرده
بود و این کار را که کردی قمر را طالع میکنم و در فصل
پنجاهم سفر تکوین این وصیت یوسف مذکور است
پس موسی سؤال فرمود از قبر یوسف گفتند پیره زنی
در اینجا هست که او میداند پس پیره زن را حاضر کردند
او زمین گیر و کور بود پیره زن گفت نشان میدهم
بشرط آنکه پای مرا خوب کنی که بتوانم راه بروم و چشم
مرا بینا کنی و مرا جوان کنی و نیز مرا با خود ببهشت
ببری پس گران شد اینها بر حضرت موسی خدای تعالی
خطاب فرمود بموسی که من اینها را باو عطا میکنم پس
خدای تعالی همه خواهشهای پیره زن را بعمل آورد و او هم
قبر یوسف را نشان داد پس حضرت موسی استخوانهای

استخوانهای یوسف را که در کنار رود نیل در صندوق
سنگ مرمر بود بیرون آورد و فرستاد بشام دفن
کردند پس خدای تعالی قمر را طالع فرمود از برای بنی اسرائیل
و در توریت در فصل سیزدهم سفر خروج ذکر این
نوزدهم میگوید که موسی استخوانهای یوسف را
با خود از مصر بیرون برد پس این مطلب دلالت میکند
بر جواز اختلاف در حرکت افلاک و منع اینها از حرکت
کردن باذن خدای خالق آنها و این رد است بر
فلاسفه و دیگران که جایز نمیدانند با آنکه در احادیث
وارد شده بطرق خاصه و عامه که روزی حضرت
رسول حضرت امیر المؤمنین را بعقب کاری فرستاد در
پیغمبر نماز عصر را بجا آوردند بعد علی آمد و نماز
عصر را نکرده بودند و پیغمبر وحی بر او نازل شد پس
سر مبارک خود را بجامه پیچیده بدامن علی گذاردند

وخوابید

و خوابیدند و مشغول شنیدن وحی الهی بودند تا آنکه
نزدیک شد که آفتاب غروب نماید و چون وحی
منقطع شد پیغمبر فرمودند بعلی که نماز عصر را کرده
عرض نکرده ام و نتوانستم سر مبارک شما را از دامن خود کرد
دور نمایم پیغمبر بدرگاه الهی عرض کرد خداوندا علی
مشغول طاعت تو و طاعت رسول تو بود پس فرمود
بعلی که دعا کن که خدا آفتاب را برگرداند پس علی
دعا کرد و آفتاب باذن خدا برگشت و علی نماز کرد
و باز آفتاب غروب کرد و حدیث رد شمس را برای علی
شیعه و سنی بطرق متکثره روایت کرده اند بلکه
شیعه و سنی بطرق متعدده روایت کرده اند که
مکرر رد شمس بدعای علی برگشته است چنانچه حقیر
تفصیل آنرا در کتاب هدایة الطالبین ذکر نموده ام
و بدانکه در احادیث وارد شده است که دو نوبت شمس

شمس بدعای خاتم انبیاء ایستاد یکی در روز جنگ
خندق که مشغول بودند و نماز عصر تاخیر افتاد
آنحضرت دعا فرمودند شمس ایستاد تا آنحضرت نماز
عصر را گذاردند تا وقت غروب کرد و دیگر در
احادیث وارد شده که بعد از رفتن بمعراج قصه
معراج را نقل فرمودند و نیز فرمودند که قافله قریش را
در فلان منزل دیدم عرض کردند که چه روز این قافله
وارد میشود آنحضرت فرمودند در روز چهارشنبه
و چون روز چهارشنبه شد قریش منتظر بودند
که دروغ آنحضرت را ظاهر گردانند تا آنکه روز
باخر رسید و قافله نیامد پس آنحضرت دعا کردند
پس حق تعالی آفتاب را یکساعت در نزدیک مغرب نگاه
داشت تا آنکه قافله وارد شد و صدق پیغمبر
ظاهر شد و بعد از آن آفتاب غروب کرد و بدانکه

احادیث بسیار بطرق شیعه و سنی وارد شده است
که حضرت امیر المؤمنین ع با شمس تکلم کرد و شمس جواب
گفت و بعضی بحث کرده اند که شمس باتفاق عقلا و اهل
شریعت جماد است چگونه با انحضرت تکلم کرد جواب آن
اینست که چگونه سنگ ریزه در کف مبارک خاتم
انبیا ص تکلم کرد و چگونه درخت تر که مشتعل باتش
بود با حضرت موسی ع تکلم کرد خلاصه آنستکه تکلم
کردن جماد امری است ممکن و مقدور و ممتنع نیست
پس میگوئیم خدا خلق فرمود در هر کدام از اینها
کلام را و اینها داخل معجزات است چنانچه در فصل سیم
گفتیم و چون بنای این رساله بر اختصار است این
مطلب را طول نمیدهیم و بدانکه بعضی بحث کرده اند
باینکه بعد از انکه افتاب غروب کرد نماز انحضرت قضا
شد و بعد از انکه افتاب برگشت و انحضرت نماز کرده

کردند این نماز ادائی نمیشود بجهت انکه قضا مثلی
است و اصلی نیست پس درین صورت فایده برگشتن
افتاب چه چیز است پس در جواب ان میگوئیم که برگشتن
افتاب بسوی وقت نماز عصر برگشتن اصل وقت نماز
عصر است پس بعد از برگشتن افتاب آن وقت داخل در
اصل این روز است بجهت اینکه گفته نمیشود از برای
این روز و این وقت که این روز دیگر است و این
بدیهی است پس معلوم شد که بسبب برگشتن افتاب
بسوی وقت نماز عصر این برگشتن اصل وقت نماز
است و معنی ادا نیست مگر اینکه نماز در وقت خودش
گذارده شود اگرچه به برگشتن وقت نماز باشد پس
نماز در وقت اصلی است و قضاء مثلی نیست و فایده
ان بلندی مرتبه علی ع است نزد خدا که تا قیامت استدلال
بکنند برد شمس بدعای انحضرت بافضلیت او و بعد از

پیغمبر ص از دیگران و بعضی بحث کرده اند باینکه تاخیر آن
حضرت نماز را از روی عمد معصیت دارد و آنحضرت
گناه کار میشود پس در جواب میگوئیم که چون سر مبارک
پیغمبر ص در دامان او بود و پیغمبر ص در خواب بود تاخیر
انداختن نماز از برای او که پیغمبر ص بیدار نشود جایز
بوده است بجهت اینکه ممکن است که اذن از خدا و
پیغمبر ص در تاخیر انداختن داشته است یا اینکه بواسطه
دعای آنحضرت و رد شمس شرافت و بلندی مرتبه او بر
همه کس معلوم شود و اگر آنحضرت العیاذ بالله عاصی
بود بسبب تاخیر نماز بدعای عاصی شمس بر نمیگشت
و این برهانیست قطعی بر اینکه از برای آنحضرت تاخیر
نماز جایز بوده است خلاصه اینستکه امام تکلیف
خود را بهتر میداند و خلاف شرع نمیکند و بحث
کردن بر عمل پیغمبران و امامان ببعضی است و از راه

بی شعوری و نادانی است بلکه از فساد اعتقادات است
و نیز جواب دیگر میگوئیم که در حدیثی وارده شده است
چنانچه علم الهدی سید مرتضی اعلی الله مقامه ذکر
فرموده اند که آنحضرت نماز را بکلی ترک نفرمودند
بلکه نشسته نماز را در وقت خودش گذاردند و
رکوع و سجود را باشاره کردند چنانچه از برای هر
کسیکه عذر شرعی داشته باشد باینطریق جایز
است و بعد که پیغمبر ص بیدار شدند و این مطلب را
مطلع شدند دعا فرمودند پس خدا شمس را برگردانید
بجهت اینکه علی ع نماز را در وقت ایستاده بجا
بیاورند یا اینکه ثواب دیگر نیز از برای ایشان بوده
باشد و نیز شرافت آنحضرت بر همه کس معلوم شود
اگرچه در آن وقت که سر مبارک پیغمبر ص در دامن مبارک
او بود تکلیف آنحضرت این بود که نماز را نشسته

بجا بیاورند مؤلف گوید جواب از انکار معراج
پیغمبر که گفته اند محال است آنچه در فصل سیم و
این فصل گفتیم معلوم شد و نیز در فصل اول عبارات
وحی کودک را که خبر از معراج رفتن خاتم انبیاء میفرماید
ذکر نمودیم و نیز عبارت حیقوق پیغمبر را در فصل اول
که خبر از معراج رفتن انحضرت میدهد ذکر نمودیم
پس میگوئیم این دو پیغمبر پیش از تولد پیغمبر ما خبر از
معراج رفتن انحضرت و سایر اوصاف او داده اند و
در قران هم حق تعالی تصریح بمعراج رفتن انحضرت فرموده اند
و احادیث نیز در این باب متواتر است و این مطلب
ضروری دین اسلام است و منکران کافر است و چون
نصاری منکر قران و پیغمبر ما میباشند از این جهت
عبارت این دو پیغمبر را که از پیغمبران بنی اسرائیل اند
و یهود و نصاری انها را پیغمبر میدانند ذکر نمودیم تا دیگر

فصل پنجم

تا دیگر شبهه برای انها باقی نماند فصل پنجم در بیان
جواب از سؤال پنجم بدانکه حکمای هند گفته اند که
اسمان وجود ندارد و انچه در فوق دیده میشود هوای (محسوس میشود)
متراکم است که انرا اسمان میخوانند و اما فرنگیان
انچه جمعی گفته اند دو طایفه میباشند یک طایفه انها
اعتقاد بوجود اسمانها دارند و طایفه دیگر که حکمای
طبیعی و علمای علم هیئت و اطباء انها و ارباب صنعت
و سایر اصناف آنها باشند اعتقاد بوجود اسمانها
بنابر تحقیق جدید خودشان ندارند و انکار وجود
اسمانها را مینمایند و میگویند این تاریکی که در جهات
فوق محسوس میشود رنگ اسمان نیست بلکه تاریکی
بعد و دوری است که بصورت اسمان مینماید و
حرکت برای زمین ثابت میکنند و میگویند افتاب
و ماه و سایر کواکب با همه بزرگی خودشان معلق

در هوا او بخته شده و معلق وار کردش مینمایند و
مثل ماهی که در دریا حرکت میکنند چنانچه از روز ازل
تا حال از کردش کاه بی نهایت خود از حد و معینه
تجاوز ننموده بی غفلت و قصور در کردش شند و .
پادری نصرانی انکلیسی صاحب میزان الحق که رد بر
اسلام نوشته در رساله دیکر خودش که مفتاح
الاسرار نام دارد از عبارت او مستفاد میشود که
او نیز منکر وجود اسمانها است و بعضی کفته اند
که طایفه از فرنکیان بکلی منکر اسمانها نیستند
بلکه میکویند ما اینکه بقوت طلسکوپ که دور
بین باشد ملاحظه میکنیم ثوابتند و اسمانها ضرور
ندارد که بالاتر باشند و بنا بر انکه پیش
کفتیم که بنا بر این قول که اسمانها وجود ندارند
از شق قمر و رد شمس و معراج پیغمبر صلی الله علیه و اله

والخرق والالتیام لازم نمیاید زیرا که انها منکر
وجود اسمانها شده اند مؤلف کوید که
قول هنود و طایفه از فرنکیان که منکر وجود
اسمانها شده اند مخالفست با قول جمیع یونانیان
که مسیحی مذهبند و با قول اهل اسلام و سایر
اهل ملل و ادیان که همکی موافق ایات قران و احادیث
متکثره وارده از پیغمبر اخر الزمان صلی الله
علیه و اله و روایات توریة و انجیل و زبور و سایر
کتب پیغمبران کذشته که همه تصریح بوجود اسمانها
کرده اند و کسیکه تتبع نماید هیچ شبهه برای او
باقی نمیماند در وجود اسمانها و نیز میکوئیم
از عهد حضرت ادم ابو البشر علیه السلام تا حال
همه انبیای عظام و اوصیای کرام انها و علما
و حکمای هر مذهب و دینی تصریح بوجود هفت

آسمان و وجود کرسی و عرش اعظم کرده اند
در این صورت منکر وجود آسمانها مثل منکر
بدیهیات جلیه اند و چنین شخصی باید منکر
همه اقوال پیغمبران و اوصیای آنها و علما و
حکمای هر مذهبی بشود و نیز منکر همه کتب
آسمانی بشود چه انکار وجود آسمانها لازم دارد
انکار اخبار و اقوال اینها را و چنین شخصی از
دایره عقل سلیم و انسانیت خارج است بلی
حکما و علمای هیئت نه فلک میگویند که هشت
و کرسی را فلک هشتم و فلک ثوابت میگویند و
عرش اعظم را فلک نهم و فلک اطلس و فلک الافلاک
میگویند و این منافاتی با قرآن که تصریح بهفت
آسمان میکند ندارد بلکه از جهت لفظ تغایر دارند
که فلک هشتم را بزبان شرع کرسی و فلک نهم را عرش

عرش مینامند و خدا در قرآن تصریح بکرسی و عرش
فرموده اند و آنچه در احادیث وارد شده که هفت
آسمانست آنرا حمل کرده اند بر اینکه مراد هفت فلک
کواکب سبعه سیاره است که مدار احکام غالباً بر این
هفت کوکب است و تفصیل این فقرات را با تفصیل
حرکات آسمانها و کواکب حقیر در رساله نجم الهدایه
که در مسائل متعلقه بنجوم و هیئت است نوشته ام
و بیان آنکه در احادیث اسم هر یک از آسمانها و اینکه از چه چیز
است همه را فرموده اند که حقیر در رساله نجم الهدایه
ذکر نموده ام خلاصه شبهه در وجود آسمانها نیست
و نیز مفضل بن عمر که از خواص اصحاب حضرت امام جعفر
صادق است روایت نموده که آنحضرت فرمودند ای
مفضل فکر کن در رنگ آسمان خدا آنرا باین رنگ آفریده
است برای آنکه موافق ترین رنگهاست بجهت آنکه دیده

و نور بصر را تقویت مینماید حتی آنکه اطبا میگویند که اگر
کسی را ضعفی در چشم بهم رسیده باشد باید نظر کند
برنگ کبود مایل بسیاهی و بعضی از طبیبان حاذق حکم
کرده بود از برای کسیکه ضعفی در بینائی او بهم رسیده
بود که پیوسته نظر کند در تغار کبودی که مملو از آب باشد
پس فکر کن ای مفضل که چگونه خدا تعالی رنگ آسمان را
کبود مایل بسیاهی گردانیده که مکرر نظر کردن باسمان
بر چشم ضرر نرساند پس آنچه حکما و دانایان بعد از
تجربهای بسیار انرا فهمیده اند چون در خلقت حکیم
علیم نظر مینمائی موافق ان مییابی خلاصه اینکه هیچ یک
از بندگان غیر از پیغمبران عدد اسما آنها و کیفیت و شناختن
کواکب و سیر آنها را از پیش خود نمیدانند بلکه از
جانب خدا انبیا و اوصیا آنها عالم باین چیزها میشوند
و آنها بسایر مردم میفرمایند حکما و علما از کجا پیش خود

خود میتوانند این ستارها و اسم آنها را بدانند و نیز
از آنها را بشناسند که این زحل است و این زهره است
و در احادیث وارد شده است که حضرت آدم و بسیاری
از پیغمبران و حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین همه
علم نجوم و هیئت را بر وجه کامل میدانستند و آنکه
منجمین میدانند ناقص است و در احادیث وارد
شده است که علم نجوم و هیئت معجزه حضرت ادریس
بود و مرویست که سی صحیفه بادریس نازل شد
و اول کسیکه خط نوشت و از نجوم و حساب و هیئت
سخن گفت و وضع ترازو و مکیال کرد و اسلحه ساخت
و خیاطت کرد ادریس بود و بسیاری از منجمین او را
هرمس میخوانند و نیز در حدیثی است که علم نجوم
و هیئت علم دانیال پیغمبر است و نیز در احادیث
وارد شده است که شناختن دواها و گیاهها

فصل پنجم

وخواص آنها و اسم آنها و شناختن چیزهای دیگر
همه از جانب حضرت آدم ع و سایر پیغمبران بمردم
رسیده است و خدا در قرآن فرموده است وَعَلَّمَ
آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا در تفسیر این آیه شریفه چند
قول است و قول حق آنست که همه چیزهائیکه فرزندان
آدم محتاج بآنها میباشند مراد از اسماء که خدا
بآدم ع تعلیم فرموده همه این چیزهاست از هر چیز یکه
باشد و در حدیث دیگر است که خدا در وقتیکه
آدم ع را از بهشت بزمین آورد علم همه اشیاء عالم را
باو شناسانید و از جمله آنها علم نجوم و علم طب بود
که خدا باو شناسانید خلاصه آنستکه کیفیت آسمانها
و حرکت آنها و کواکب و حرکت آنها و اسم آنها همه
از این بزرگواران که گفتیم بمردم رسیده است
واگر نه چنین بود حکما و علما و سایر مردم از پیش

خود چگونه میتوانستند اینها را بدانند و تفصیل
این مطالب را در رساله نجم الهدی نوشته‌ام و نیز
میگوئیم که ترتیب کواکب سبعه سیاره که ماه و عطارد
و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل باشند که هر
کدام در کدام فلک جداگانه میباشند هم از این بزرگواران
رسیده و این ترتیبی که در میان حکما و علمای هیئت
و منجمین اشتهار دارد چنانچه گفتیم که ماه در آسمان
اول است بترتیبی که گفتیم تا آنکه زحل در آسمان هفتم
است ظاهر میشود که در عهد پیغمبران نیز مشهور بوده
و خلاف از پیغمبران نفرموده اند و اگر بر خلاف این بود
قطعاً میفرمودند و اگر فرموده بودند قطعاً نقل
میشد و دست بدست بما میرسید پس از اینکه
خلاف آن نقل نشده واضح میشود که خلاف این ترتیب را
نفرموده اند بلکه اصل این ترتیب از آنها رسیده است

فهرستگار: تاریخ فهرستنگاری:

و در حدیثی است که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند
زحل در آسمان هفتم است و مراد از نجم ثاقب که خدا
در قرآن فرموده است و النجم الثاقب همین زحل است
که نور او ثقب میکند یعنی سوراخ میکند نور او
آسمانها را تا اینکه نورش در آسمان اول می افتد و
باینجهت او را ستاره ثاقب میگویند پس میگوئیم
حکما و علمای هیئت با دلائل و براهین ثابت کرده اند
که زحل در فلک هفتم است آنحضرت نیز فرموده اند
در فلک هفتم است اگرچه در ترتیبی که اهل هیئت برای
کواکب سبعه گفته اند اختلافی بود و باین ترتیب نبود
آنحضرت خلاف آنرا میفرمودند و از اینکه فرموده اند
زحل در فلک هفتم است و مطابق است با آنچه حکما گفته اند
معلوم میشود که این ترتیبی که حکما گفته اند صحیح است
و چون بعضی شبهه کرده بودند در شمس که از کجا معین

معین شده که در فلک چهارم باشد از اینجهت این
فقرات را بر وجه اختصار ذکر نمودم و بتفصیل این
مطلب و سایر مطالب را از افلاک و کواکب سبعه سیاره و
ثوابت و حرکات آنها و سایر مطالبی که متعلق بآنهاست
در رساله نجم الهدایه ذکر نموده ایم هر کسی آنرا ملاحظه
نماید جواب حکمای هند و فرنگیان و غیر آنها را از
اختلافاتیکه در باب آنها نموده اند بر او معلوم میشود
و بدانکه مشهور است که فرنگیان در این زمان منکر
وجود آسمانها شده اند و در بعضی از کتب معتبره نیز
مذکور است که یکفرقه از فرنگیان منکر وجود آسمانها
شده اند چنانچه گفتیم و لکن ما بر سبیل قطع نمیتوانیم
بگوئیم که آنها منکر چنین امری که در بداهت و وضوح است
میباشند در اینصورت علاوه بر آنچه پیش گفتیم جواب
دیگر از فرنگیان میگوئیم که اگرچه در واقع منکر و نبود

آسمانها باشند از کتب خودشان جوابهای او گفته باشیم
و وجود آسمانها را بر آنها ثابت کرده باشیم و غیر از این
آیاتیکه از کتب توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران ذکر
میکنیم بر وجود آسمانها جوابی دیگر از برای شما
نمیخواهد بود پس میگوییم که این انکار شما آسمانها را
مخالف صریح توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران است
و شما فرنگیان احکام دین خودتان را احکامی که در توریة
است میدانید و بفرموده حضرت عیسی باید باحکام
توریة عمل نمایید و انجیل را هم کتاب پیغمبر خودتان عیسی
میدانید که موسی و عیسی را پیغمبر میدانید بلکه فرنگیان
که غیر از نصاری میباشند با سایر طوایف نصاری
عیسی را خدا یا پسر خدا میدانید و به خدا قائل میباشید
چنانچه در هدایة المسترشدین تفصیل آن گفته ام
در اینصورت موسی و عیسی و سایر پیغمبران بنی اسرائیل که

که شما نیز آنها را پیغمبر میدانید همه خبر از وجود آسمانها
داده اند و در کتب خودتان نیز از تواریخ و توریة
و انجیل و سایر کتب پیغمبران همه تصریح بوجود آسمانها
نموده اند در اینصورت جوابی غیر از قبول کردن ندارید
و حقیر بعضی از آیات توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران را
در اینجا ذکر مینمایم از آنجمله در آیه اول صحیفه حضرت آدم
ابو البشر مذکور است که ترجمه آن اینست آفرید خدا
مر آسمان و مر زمین را و زمین خراب بود و خالی و تاریکی
بود و نیز در سفر اول توریة که سفر تکوین الخلایق است
در فصل اول در آیه اول میفرماید برشیط بارا
در اول آفرید
الوهیم اط هشامایم واط هاارص
خدا مر آسمانرا و مر زمین را .
و ها ارص هایتاه طهو وابهو وحشخ عل
و زمین بود ویرانه و خالی و تاریک بر

بَنِی طِهُوم یعنی اوّل چیزیکه خدا افرید اسمان
روی لجه
وزمین بود وزمین ویرانه وتاریک بود بر روی
لجه وبعد ازان در ایه ششم و هفتم میفرماید
وَیُومِر اِلُهِیم یِهِی رَاقِیعَ بِتُوخ هَمَایِیم وِیهِی
وامر فرمود خدا باشد طبقه درمیان ابها وبود ان
مَبْدِیل بِین مَیِم لَامَایِیم وَیَعَس اِلُهِیم
فاصله میان اب پایین با اب بالا وایجاد کرد خدا
اِت هارَاقِیعَ وَیَبْدِل بِین هَمَیِم آشِر
مر انطبقه را وجدا کرد میان ابها انچه
مِتَحَت لارَاقِیعَ وبِین هَمَیِم اَشِر مِعَل
اززیر برطبقه بود ومیان ابها انچه از بالا
لارَاقِیعَ وَیهِی خِن وَیِقرا اِلُهِیم لارَاقِیع
برطبقه بود وشد همچنین وخواند خدا انطبقه را
شامَیِم یعنی خدا خواست طبقه پیدا شود که فاصله باشد
اسمان

باشد میان هر دو ابپس افرید خدا طبقه را وجدا کرد
بان اب پایین را از اب بالا ونامید خدا انطبقه را اسمان
ونیز در ایه شانزدهم و هفدهم همین فصل است که
ترجمه ان اینست بعد ازان خدای تعالی دو ستاره بزرگ
افرید انکه بسیار بزرکتر بود یعنی افتاب انرا برای روشنائی
روز قرار داد وانیکه کوچکتر ازان بود یعنی ماه انرا برای
روشنائی شب قرار فرمود ونیز سایر ستارها را
افرید وهمه اینها را در طبقه اسمان ساکن ومستقر
کرده اند مؤلف گوید از برای وجود اسمانها صریح
تر ازین ایات توریه نمیشود ونیز اینکه اخر ظاهر در
اینست که افتاب وماه وسایر ستارکان مرکوز در
فلک میباشند ونیز در باب یازدهم انجیل متی در ایه
بیست وپنجم میگوید وَیَعَن یَشُوعَ بَاعَط
جواب داد عیسی دراز گفت
هَهُوء لِاِصُر اُودَخا اَبِی آدُون هَشَامَیِم

وار

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری:

واو بگفت شکر میگویم ترا ای پروردگار من
خداوند آسمان وها ارض یعنی ای پروردگار من
مالک آسمان وزمین ترا شکر میکنم بدانکه این آیه صریح
بر وجود آسمانها و براینکه عیسی اقرار بیندگی خود
نموده که بندهٔ خداست و نیز در باب بیست و هشتم
همین انجیل در آیهٔ هیجدهم است وَیِگَش یِشُوع
وَیدَبِّر اَلِیهِم لِامُر کُل هَشِلْطُون نَاتَن
وسخن کفت برایشان وبکفت همه اقتدار را داده ات
لِی بشامیم وبا ارص یعنی عیسی فرمود بایشان تمام
اقتدار آسمان وزمین بمن داده شده است یعنی این اقتدار
خدا بمن داده است و این آیه نیز صریح است بر وجود آسمانها
واینکه اقتداریکه آنحضرت دارد از ظاهر کردن معجزات و
غیر آن خدا باو داده است و او پیغمبر خدا و بندهٔ اوست و نیز
در همین انجیل در باب بیست و هفتم در آیهٔ بیست و دویم میفرماید

وهنشبع

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

وَهَنِشبَاع بِشَامَایِم نِشبَع بَکِیسَا
وهرکه قسم خورد باسمان قسم خورده است بکرسی خدا
هاالهیم وبیوشب یعنی هرکه باسمان قسم
بخدا که براو مستقر است خورد بکرسی خدا وبوجود
خدا که بر آن مستولی است قسم خورده است و نیز در
زبور یکصد و چهارم حضرت داود در آیهٔ دویم
میفرماید عُتِه اُور کَسَلْمَاه نُوطِه شَامَیِم
کَیرِیعَاه یعنی آسمانها را مثل پرده بسط داده
ودر آیهٔ پنجم میفرماید یاسد ارص ال مخونها
بل تموط عولام واعد یعنی آنگاه زمین را
بالای اساسش چنین تاسیس نموده که ابدالاباد متحرک
نمیشود مؤلف گوید این دو آیه صریح اند بر خلقت
آسمانها و وجود آنها و نیز صریح اند براینکه زمین
اصلا حرکت نمیکند بر خلاف فرنگیان که میگویند زمین

متحرک است و نیز در زبور یکصد و دویم در آیه بیست
و پنجم میفرماید لَفانِیم هاارِص باتَدطا
از قدیم زمین را بنا گذاشتی
وَمَعسِه یادِخا شامایِم هِماه یُئبِدُو
و عمل دست قدرت تو آسمانهاست اینها زایل میشوند
وَاَطاه طَعمُد یعنی ابتدا از قدیم بنیان
و تو باقی میمانی زمین را گذاشتی و آسمانها
عمل دستهای تست اینها زایل میشوند و تو باقی
میمانی بدانکه مراد از دستهای قدرت خداست
مؤلف گوید در این آیه ذکر خلقت آسمان و زمین
و فانی شدن آنها را میفرماید و دلالت بر وقوع قیامت
نیز دارد و نیز در زبور یکصد و سیم در آیه یازدهم
و دوازدهم میفرماید کی کَاُبَهْ شامایم
(زیرا که مثل بلندی آسمانها)
عَلْ هاارِص گابَر حَسدُو عَل یِرا او

بر زمین عظیم است تفضل او بر ترسندگان او
کِرحُق مِزراح مِمعراب هِرحیق مِمِنو اِط
و مثل دوری مشرق از مغرب دور گرداند از ما مر
پَشاعِنو یعنی زیرا که مثل ارتفاع آسمانها از
(تقصیرها را)
زمین رحمتش بر ترسندگانش عظیم است و مثل
تفاوت مشرق از مغرب گناهان ما را از ما دور
گردانیده است و نیز در همین زبور در آیه نوزدهم
میفرماید خدا تخت خود را یعنی تخت قدرت خود را
در آسمانها استوار نمود و مملکتش بر همگی مسلط است
و نیز در زبور یکصد و دویم در آیه نوزدهم میفرماید
خداوند از ارتفاع مقام مقدس خود از آسمانها
بر زمین نظر میفرماید تا آنکه ناله اسیر شدگان را بشنود
و آنها را رهائی دهد بدانکه این آیات که گفتیم همه
صریح در وجود آسمانها میباشند و نیز در باب

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری:

پنجم انجیل متی در آیه هجدهم است تا آسمان و زمین
زایل نشود چنین و چنان نخواهد شد باقی آیه را
ذکر نکردیم بجهت اختصار و بعد در همین باب سه
موضع ذکر ملکوت آسمان فرموده است و نیز در
همین انجیل در باب ششم در آیه نوزدهم عیسی میفرماید
گنجها برای خود در زمین نیندوزید جائیکه بید و زنگ
ضرر برساند و دزدان نقب و غارت مینمایند بلکه
گنجها بجهت خود در آسمان بیندوزید جائیست که
بید و زنگ ضرر نمیرسانند و دزدان نقب و غارت نمینمایند
و نیز در همین انجیل در باب شانزدهم در آیه نوزدهم عیسی
به پطرس فرمود آنچه بر زمین ببندی در آسمان نیز بسته گردد و آنچه
در زمین بگشائی در آسمان نیز گشاده است و نیز در همین انجیل
در باب هجدهم در آیه هجدهم نیز همین فقره را فرموده است
و نیز در همین انجیل در همین باب در آیه دوم عیسی

میفرماید تا تضرع و زاری نکنید مثل اطفال
کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید
شد در آیه دهم همین باب میفرماید زنهار یکی از
صغار را حقیر نشمارید زیرا که ملائکه ایشان همیشه
در آسمان مشاهده میکنند و نیز در همین انجیل
در آیه سی ام فرموده ملائکه خدا در آسمان میباشند
و نیز در همین انجیل در باب بیست و چهارم در آیه
بیست و نهم میفرماید و فوراً بعد از مصیبت آن
ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد
و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک
متزلزل گردد و در آیه سی و پنجم میفرماید آسمان و
زمین زایل میشود لکن کلمات من هرگز زایل نشود
و نیز در انجیل مرقس در باب سیزدهم در آیه بیست
و چهارم و آیه بیست و پنجم میفرماید و در آن روزها

فصل پنجم

بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور
خود را باز گیرد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و
قوای افلاک متزلزل خواهد گشت مؤلف گوید
این آیه و آیه بیست و نهم دلالت میکند بر وجود آسمانها
و نیز ظاهر است و اینکه آفتاب و ماه و سایر ستارگان
در فلک میباشند بطریقیکه فرنگیان میگویند که
معلق و در هوا گردش مینمایند نیستند و نیز در باب
دویم انجیل لوقا در آیه پانزدهم میفرماید و چون ملائکه
از نزد ایشان باسمان صعود میکردند و نیز در همین
انجیل در باب چهارم در آیه بیست و پنجم میفرماید که در
ایام الیاس وقتیکه آسمان مدت سه سال و شش ماه
بسته ماند یعنی باران نیامد و قحطی عظیم در تمام زمین
پدید آمد و نیز در همین انجیل در باب ششم در آیه بیست
و سیم بحواریین میفرماید اینک اجر شما در آسمان عظیم است

در جواب از سؤال پنجم

است و نیز در باب دوازدهم همین انجیل در آیه بیست
میفرماید آنچه دارید بفروشید و صدقه بدهید و
برای خود کیسهایکه کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود
در آسمان جائیکه دزد نزدیک نیاید و بید تباه نسازد
و نیز در همین انجیل در باب پانزدهم آیه هفتم میفرماید
بشما میگویم خوشی که در آسمان رخ مینماید بسبب توبه
کردن از یک گناه بیشتر از خوشی بود و نه عادل است
که احتیاج بتوبه ندارند و نیز در باب هفدهم همین
انجیل در آیه بیست و چهارم است زیرا که چون برق که
از یکجانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان
درخشان میشود و در آیه بیست و نهم است روزیکه
لوط پیغمبر از شهر سدوم بیرون شد آتش و گوگرد
از آسمان بارید و همگی را هلاک ساخت و نیز در انجیل
یوحنا در باب سیم در آیه دوازدهم عیسی بنیقودیموس

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

فصل پنجم

زمین خود میفرمایند چون شما را از امور زمینی سخن
گفتم باور نکردید پس هرگاه از امور آسمانی با شما
سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود ودر آیه بیست
وهفتم است که یحیی ع فرمود هیچکس چیزی نمیتواند
یافت مگر آنکه از آسمان باو داده شود ونیز در باب
ششم انجیل یوحنا چند موضع ذکر آسمانها را میکند
ونیز در انجیل یوحنا در باب هفدهم در آیه اول مذکور
است عیسی ع چشمان خود را بطرف آسمان بلند کرده و
دعا کرد واین آیه دلالت میکند بر اینکه عیسی ع خود را
بنده خدا وپیغمبر او میدانست ومعجزاتیکه از او بظهور
میرسید از خدا میخواست وخدا ظاهر میفرمود ونیز در
در کتاب اعمال رسولان در باب دویم در آیه دویم
مذکور است که بعد از آنکه عیسی ع را بدار کشیدند و
باعتقاد مسلمین بآسمان عروج نمود ناگاه آوازی چون

در جواب سؤال پنجم

چون صدائی از بدن باد شدید از آسمان آمد وتمام
آنخانه را که در آنجا نشسته بودند مملو کرد ونیز در آیه
نوزدهم است که یوئیل نبی ع گفت خدا فرمود از بالا
در افلاک عجایب واز پائین در زمین آیات خود را
از خون وآتش وسوسمار وکرم بظهور خواهم آورد
ونیز در فصل یازدهم کتاب ایوب پیغمبر ع در آیه هشتم
ونهم مذکور است آیا بجستجو خدا تعالی را درک توانی
کرد وخدای قدیر را بکنهش توانی رسید از آسمانها
اعلی تر است چه توانی کرد از اسفلها عمیق تر است چه توانی
دانست ونیز در فصل بیست وهشتم همین کتاب در آیه
دوازدهم است اخیر در تمامی زیر آسمانها است خدا
می بیند ونیز در فصل سیم کتاب امثال سلیمان پیغمبر ع
در آیه نوزدهم است خدا بحکمت خود زمین را بنیان کرد
واسمانها را بفطانت خویش استوار ساخت ونیز در فصل

سی و چهارم کتاب شعیای پیغمبر ع در آیه چهارم است
و تمامی عساکر آسمانها گداخته و خود آسمانها مثل
طومار پیچیده خواهند شد مراد بعساکر ملائکه است
که در وقت ظهور قیامت همه خواهند مرد و نیز در
فصل چهل و چهارم همین کتاب در آیه بیست و چهارم
خدا بکه در رحم ترا مصور ساخت چنین میفرماید
من خدا و آفریننده همه اشیاء میباشم آسمانها را
بتنهائی مبسوط ساختم و زمین را از جانب خود
گستردم و نیز در فصل چهل و نهم همین کتاب در آیه
سیزدهم است ای آسمانها ترنم نمائید و ای زمین وجد
نمای و ای کوهها کلبانگ زنید زیرا که خدا به بندگان خود
تسلی داده است و نیز در فصل شصت و چهارم همین
کتاب در آیه اول است ای کاش آسمانها را شق میکردی
و نیز در فصل شصت و ششم همین کتاب در آیه اول است خدا

[illegible]

خدا میفرماید آسمانها که پیش منست و زمین [illegible]
منست و نیز در فصل هشتم کتاب ارمیای پیغمبر ع در آیه
اول و دویم است خدا میفرماید که در آن زمان استخوانهای
پادشاهان یهودیان و سرداران آنها و کاهنان و
ساکنان اورشلیم را از قبرهاشان بیرون خواهند کشید
که آنها و آنها را در برابر آفتاب و ماه و تمامی عساکر آسمانها
دوست داشته عبادت و سجده میکردند نخواهند
گذارد و آنها جمع شده مدفون نگردیده بجای سرگین
بروی زمین خواهند بود و نیز در فصل سی و یکم
همین کتاب در آیه سی و هفتم است خدا میفرماید اگر
پیمودن آسمانها از بالا ممکن باشد و تفتیش اساس
زمین در پائین ممکن باشد من نیز همگی اولاد اسرائیل را
بجهت آنچه که عمل نمودند رد خواهم نمود و نیز در فصل
پنجاه و یکم همین کتاب در آیه پانزدهم و شانزدهم است

انکه زمین را بقدرتش آفرید و عالم را بحکمتش ثابت
نمود و آسمانها را بفطانتش منبسط ساخت انکه
بامر خود آبهای بسیار را در آسمانها موجود میسازد
و ابرها را از اقاصی زمین متصاعد میگرداند و برقها
را در میان باران میجهاند و باد را از خزانهای خود
اخراج مینماید و نیز در فصل سی و دوم کتاب حزقیل
پیغمبر است که میفرماید خطاب الهی بمن رسید که
بپادشاه مصر بگو تا اینکه در آیه هفتم است و هنگامیکه
ترا منطفی میگردانم آسمانها را بالای سر تو خواهم پوشانید
و ستارگان آسمانها را تاریک خواهم کرد و تو آفتاب
را با ابرها خواهم پوشانید و ماه نور خود را ساطع
نخواهد کرد و همه ستارگان درخشنده آسمانها را
فوق تو تاریک خواهم کرد تا بر زمینی که تو هستی ظلمت
و تاریکی باشد بدانکه این آیه دلالت میکند بر اینکه ستارگان

ستارگان در آسمانها میباشند بر خلاف گفته فرنگیان
و نیز در فصل هفتم کتاب دانیال پیغمبر حکایت خوابی
است که دانیال دید و آن بسیار طولانی است تا اینکه
در آیه سیزدهم و چهاردهم است که میفرماید که
در عالم خواب دیدم از میان آسمان از ابر کسی آمد که
مانند فرزند انسان بود تا رسید بنزد آن پیر سال
خورده که بر روی کرسی نشسته بود و هزار هزار
خدمتکاران خدمت او را میکردند و بسیار بسیار
در پیش روی او ایستاده بودند و برای دیوان
کردن نشسته بود و با شخصی که از میان آسمان آمد
بنزد آن پیر داده شد باو تسلط و عزت و پادشاهی
و مملکت و مقرر شد که همه قومها و امتها و اهل
لغتها او را خدمت نمایند و تسلطی باو داده شد
که از او باز گرفته نشود و پادشاهی باو داده شد که

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری:

همیشه پاینده باشد و بعد از آن تفصیلی میفرماید
تا اینکه در آیه بیست و هفتم میفرماید و مملکت و سلطنت
و عظمت مملکت در زیر تمامی آسمانها بقوم مقدسین
خدای تعالی تسلیم خواهد شد که سلطنتش سلطنت
دائمی است و تمامی اهل مملکتها همه او را خدمت خواهند
کرد و اطاعت او را خواهند نمود مؤلف گوید این
فقرات صریح است بر وجود آسمانها و نیز تمامی این فقرات
خواب دانیال صدق بر خاتم انبیاء میکند و مراد
بسلطنت ابدی آنست که دین آنحضرت تا قیامت
باقی خواهد بود و بعد از آنحضرت پیغمبری دیگر نخواهد آمد
و در زمان ظهور حضرت امام زمان عجل الله فرجه
جمیع مردم روی زمین از هر مذهب و ملتی که باشند
موافق احادیث بسیار همگی مسلمان خواهند شد و
دین خاتم انبیاء را اختیار خواهند نمود و در تورات نیز و

و بسیاری از کتب پیغمبران گذشته خبر از ظهور حضرت
امام زمان ع داده اند چنانچه در کتاب هدایة
الطالبین و کتاب جامع المواعظ نوشته ام و امت
آنحضرت هم واضح است که اعتقادات آنها و طاعات
آنها از سایر امتها بهتر است و صدق قوم مقدسین
بر امت آنحضرت محل شبهه نیست و نیز در فصل
دوازدهم کتاب زکریای ع در آیه اول مذکور است
خدائی که آسمانها را منبسط و زمین را مؤسس
کرداند و روح انسان را در جوفش مصور مینماید
مؤلف گوید این آیه که دلالت دارند بر خلقت آسمانها
و وجود آنها و اینکه ستارگان در آسمانها میباشند
غیر از آنچه گفتیم در کتب پیغمبران بسیار است و چون
بنای این رساله بر اختصار است اکتفا نمودیم
بآنچه گفتیم و نیز میگوئیم دعا هائیکه حضرت موسی ع

فهرستنگار: … تاریخ فهرستنگاری: …

وحضرت عیسی ع وسایر پیغمبران میخوانده اند عبارات
انها صریح اند در خلقت اسمانها و وجود انها و
اینکه ستارکان در اسمانها معلق میباشند نه اینکه
وارد در هوا کردش نمایند واما ایات قران مجید و
دعاهائیکه از خاتم انبیاء ص و اوصیای انحضرت ع واحادیثی
که از انها وارد شده است که همه انها صریح اند بر
خلقت اسمانها و وجود انها و بودن ستارها در
اسمانها بقدریست که اکر بخواهیم همه انها را ذکر
نمائیم کتاب بزرکی میشود واز برای کسیکه شعور و
انصاف داشته باشد و عصبیت را بکنار بکذارد
همین قدر کفایت میکند **فصل ششم** در بیان جواب فصل ششم
از سؤال ششم او از اینست که طایفه از فرنکیان منکر
طوفان نوح ع شده اند و نیز منکر سد یاجوج و ماجوج
ومنکر بهشت شداد شده اند ومیکویند ما تمام دنیا

دنیا را سیر کرده ایم و سد یاجوج و ماجوج و بهشت
شداد را ندیده ایم و نیز بعضی از انها کفته اند طوفان
نوح ع واقع شده لکن تمام روی زمین را نکرفت
پس جواب انها را از چند وجه میکوئیم اول انکه این
فقره در همه کتب تواریخ و غیر تواریخ نوشته شده
وضبط کرده اند واشتهار اینها بحدی است که یقین
حاصل میشود وانکار اینها موجب انکار بدیهیات است
دویم انکه ما بدلیل و برهان ثابت کرده ایم در
کتاب هدایة الطالبین و نیز در این رساله هم بروجه
اختصار ثابت کردیم که قران مجید کلام الهی و معجزه
پیغمبر اخر الزمان ص است و در قران تصریح باین فقره
فرموده است دیکر جای شبهه نیست و نیز احادیث
بسیار از خاتم انبیاء ص و اوصیای انسرور در خصوص
این فقره رسیده است بعد دیکر قطع حاصل میشود

فهرستگار: ... تاریخ فهرستگاری: ...

وشبههٔ باقی نمیماند سیم انکه در کتاب توریت نیز
تصریح بوقوع طوفان نوح ع نموده است از انجمله در توریة
در سفر تکوین الخلایق در فصل ششم مذکور است که
بعد از انکه قوم نوح ع ایمان نیاوردند خدا بنوح ع فرمود
تمام بشر را هلاک میسازم زیرا که از ایشان زمین پر از
ظلم شده است پس کشتی برای خود بساز بتفصیلی که در
توریة و کتب اهل اسلام مذکور است پس چون کشتی
تمام شد خدا امر فرمود بنوح ع که با اولاد و اهل خود داخل
کشتی شدند و از حیوانات و مرغان بتفصیلی که در انجا
مذکور است با خود در کشتی داخل نمودند پس بامر خدا
تمام چشمه‌های عظیم زمین شکافته شدند و اب از انها
بر زمین جاری شد و نیز از اسمان چهل شبانروز باران
بارید تا انکه در فصل هفتم در ایه نوزدهم میفرماید
وَهَمَّیِم گَابْرُو مَأدْ مَأدْ عَلْ هاأرِصْ

وان ابها بسیار شدند بنهایت بی نهایت بالای زمین
وَیِخُسُّو کُل هِهارِیم هَگّبُهیم اَشِر تَحَت
وپوشانید همه کوهها بلند را انچه زیر
کُل هَشّامایِم یعنی ابها بسیار بسیار بر زمین غلبه
تمام اسمان بودند کرده تمامی کوههای بلندی که در زیر
کل اسمان بودند زیر اب پوشیده شدند و در چند
ایه بعد از این ایه میفرماید و ابها از بالا پانزده ذراع
غلبه کرده بر کوهها و ان کوهها پوشیده شدند و
تمامی صاحب جسدی که بر روی زمین حرکت میکرد از
مرغ و بهیمه و حیوان و از کل حشراتیکه بر روی زمین
میجنبید با تمامی انسان مردند و هر انچه نسیم روح
حیات در دماغش بود از انچه در خشکی بود مردند
و تنها نوح ع و انانیکه در کشتی با او بودند باقی ماندند
و ابها یکصد و پنجاه روز بر زمین غلبه کردند

مؤلف گوید بنا بایات توریة صریح اند در وقوع
طوفان نوح و اینکه آب تمام روی زمین را گرفته و
نیز از کتب اهل اسلام و غیر آنها هم مستفاد میشود که آب
تمام روی زمین را گرفت و وجه دیگر از برای اینکه آب
تمام روی زمین را گرفتن نیست که چون مشیت الهی تعلق
گرفته بود که آب تمام روی زمین را فرو گیرد از اینجهة
بنوح امر فرمود که از همه حیوانات و مرغان و حشرات
و هر جنبنده که در زمین بود از نر و ماده با خود در
کشتی ببرد که بعد از تمام شدن طوفان آنها باشند و
از آنها نسل بهم رسد و اگر تمام زمین را فرو نمیگرفت
احتیاجی باینکه اینها را با خود در کشتی داخل نماید نبود
پس در اینصورت شبهه کردن در اینکه تمام زمین را آب
نگرفت وجهی از برای آن نیست و بیمعنی است وجه چهارم
آنستکه میگوئیم طوفان نوح و بهشت شداد و سد یاجوج

یاجوج و ماجوج از خبر متواتر ثابت شده است که شبهه
در آن نمیتوان کرد و معنی خبر متواتر را در کتاب هدایة
الطالبین و در کتاب هدایة المسترشدین بتفصیل گفته ایم
و در اینجا نیز بوجه اختصار میگوئیم که خبر متواتر
عبارتست از خبریکه عددی نقل کنند که آن در همه
طبقات بحدی رسیده باشد که عقل سلیم قطع نماید
باینکه محالست بحسب عادت ساختگی کردن اینقدر جمعیت
بر دروغ و بعبارت دیگر گفته اند خبر متواتر عبارتست
از خبر دادن جمعی بسیار که خبر آنها بنفسه افاده یقین بکند
مثلاً ما حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم
و یعقوب و داود و سلیمان و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام
را ندیده ایم و همچنین لقمان و افلاطون و جمشید و اسکندر
و رستم را ندیده ایم ولکن از خبر متواتر که بما رسیده
یقین داریم که اینها همه بوده اند و شبهه اصلا نداریم و نیز

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری:

بلادی که دور میباشند مثل شهر چین و کشمیر و هند و
سند و مانند اینها ما انها را ندیده ایم ولکن از خبر متواتر
یقین داریم که این شهرها همه حالا هستند و شبهه در ان
نداریم و همچنین معجزات پیغمبران را اکر ما ندیده ایم بلکه بخبر
متواتر ثابت شده است پس میکوئیم همچنانکه امدن پیغمبران
و معجزات انها و امدن ان اشخاص دیکر و بلاد بعیده که ما
انها را ندیده ایم از خبر متواتر بر ما ثابت شده است همچنین
طوفان نوح و بهشت شداد و سد یاجوج و ماجوج
نیز از خبر متواتر بر ما ثابت شده است و بقدری که از
خبر متواتر امدن خود نوح و خود اسکندر و خود شداد
بر ما ثابت شده است و یقین بهم رسانیده ایم همچنین طوفان
نوح و بهشت شداد و سد اسکندر بر ما ثابت شده
است و یقین بهم رسانیده ایم و بهمان قدر یقینی که بامدن
خود انها از خبر متواتر داریم همین قدر هم یقین از خبر متواتر

متواتر بطوفان و بهشت و سد داریم اسم نوح و شداد
و اسکندر را ذاکر میبرند طوفان و بهشت و سد انها بذهن
میرسد بلکه طوفان نوح ضرب المثل شده است که هر کسی
که صدمه زیادی باو رسید خودش میکوید طوفان نوح
بر سر من امد و دیکران هم میکویند که طوفان نوح بر
سر او امد و نیز بهشت شداد و ادعای خدائی او ضرب
المثل شده است و همچنین سد ساختن اسکندر که کار
بزرکی بود ضرب المثل شده است و تمامی شعرای عرب
و عجم این سه امر را در اشعار خود ذکر نموده اند و در
جمیع تواریخ و قران مجید و احادیث اهل اسلام این سه
مطلب مذکور است که اکر کسی انها را بنویسد کتاب
بسیار بزرکی میشود و چون فرنکیان منکر قران و
احادیث اهل اسلام و تواریخ سایر ادیان میباشند
و انها را قبول ندارند از اینجهت حضر از کتاب توریة

که کتاب احکام انها است و قبول دارند دلیل بر طوفان
نوح از برای انها اورده ام و نیز از خبر متواتر که اثبات همه
پیغمبران و معجزات انها و همه سلاطین و حکما و علمای معتبره
و بلاد بعیده و غالب امور دیگر بان میشود دلیل برای
انها اورده ام که دیگر نتوانند انکار نمایند زیرا که
با وجود اثبات اینها بخبر متواتر اگر کسی انکار نماید
باید انکار جمیع پیغمبران و اوصیا انها و غیر اینها را
از انچه گفتیم بنماید بلکه چنین کسی باید مثل طایفه
سوفسطائیه انکار بدیهیات واضحه و محسوسات
ظاهره را بنماید و چنین کسی از دایره انسانیت و عقل
سلیم خارج است و خود فرنگیان اثبات امدن پیغمبران
و معجزات انها را و اثبات امدن دیگران را و اثبات
بلاد بعیده را که ندیده اند بخبر متواتر مینمایند و باید انکه
انچه گفتیم که طوفان و سد اسکندر و بهشت شداد از

از خبر متواتر یقینی شده است همین قدر یقینی است که
طوفان نوح واقع شد و تمام زمین را گرفت و جمیع
انسان و حیوانات را هلاک کرد و لکن اینکه چند روز
باران بارید و چه قدر اب بالای کوهها بلند را
گرفت و طول و عرض کشتی چه مقدار بود و عدد
اشخاصی که در کشتی بودند چند نفر بودند این جزئیات
یقینی نیست بلکه اختلافی در این جزئیات هست و
نیز کیفیت و چگونگی بهشت شداد یقینی نیست و نیز
کیفیت سد که از چه چیز ساختند و طول و عرض ان
چه قدر بود انها یقینی نیست بلکه تواتر در اصل این
سه فقره است و جزئیات انها بسر حد تواتر نرسیده است
بلی در احادیث و تواریخ تفصیلات این سه فقره مذکور
است و اینکه گفته اند ما بعلم جغرافیا تمام نقاط کره
زمین را میشناسیم چنین بهشت شدادی ندیده ایم

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری:

ولکن بعضی ابنیه قدیمه را مثل بابل و نینوا که در خوبی
وصفا نزدیک بهشت شداد است دیده ایم این حرف
بی معنی است زیرا که بسیاری از چیزها هست که خدای
تعالی بجهت حکمتی و مصلحتی آنرا از نظر خلق پنهان میفرماید
مثل بهشت شداد چنانچه در حدیث وارد شده است
که بجهت حکمتی خدا آنرا از نظر خلق پنهان فرموده است
و از این قبیل چیزها که خدا بجهت مصلحتی پنهان فرموده
است بسیار است که اگر آنها را ذکر نمائیم بطول می انجامد
بلی از بعضی احادیث مستفاد میشود که بهشت شداد
و همه گنجهای عظیم را خدا از نظر خلق پنهان میفرماید
تا وقتیکه حضرت امام زمان قائم آل محمد صلی الله علیه و
آله ظهور فرماید و آنها را بردارند و مخارج جنگ
با کفار نمایند تا آنکه همه اهل زمین مسلمان شوند و دین
خاتم انبیاء را اختیار نمایند و عالم را پر از عدل و داد

و داد نمایند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
بتفصیلی که در کتب احادیث مذکور است که اگر بخواهیم
آنها را ذکر نمائیم مطلب بطول می انجامد و بنای این
رساله بر اختصار است و تفصیل بهشت شداد را
در بحر الفوائد نوشته ام و گاه باشد که بیابان نشینان
دشت و صحرا از آنجا گذرند و از دور علامت شهر شداد
بنظر ایشان بیاید و چون نزدیک روند هیچ نبینند
ذلک تقدیر العزیز العلیم بلی در جامع الاخبار روایت
کرده است که مردی عبدالله نام بطلب شتر گم شده
در صحرای عدن میگشت آن بهشت بنظرش آمد رفت و
تماشا کرد و قدری جواهر و لؤلؤ برداشت و بمردم نمود
خبر بمعویه دادند فرستاد او را آوردند و صورت حال را
از او پرسید پس معویه فرستاد کعب الاحبار را آوردند
و از او جویا شد ای کعب بهشت شداد است و وصف

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

اورا کردو گفت خدا از نظر خلق پنهان فرمود و در کتابها
خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا
سرخ رنگ سبز چشم که بر دو ابروی او خالی و بر گردن او
نشانه باشد بطلب شتر رود و از بهشت داخل شود و چون
نظر کعب در آن مجلس بعبدالله افتاد گفت بخدا قسم
که اینم راست و بعضی گفته اند معویه جمعی را با آن مرد
فرستاده رفتند و هر قدر تفحص کردند آن بهشت را پیدا
نکردند **فصل هفتم** در بیان جواب از سؤال
هفتم است پس میگوئیم این کتاب توریه و انجیل و سایر
کتب پیغمبران که بزبان عربی و فارسی و ترکی و هندی
ترجمه کرده اند و باطراف عالم فرستاده اند این توریه
و انجیل اصلی آسمانی نیستند بلکه بعضی از عبارات و احکام
توریه اصلی و عبارات انجیل اصلی گاهی در آنها هست و
غالب چیزهائیکه در آنها هست همه دروغها و مزخرفاتی است که

که جمعی از پیشوایان آنها داخل در آنها کرده اند و
تحریفات بسیار در آنها کرده اند که در کتاب هدایة
الطالبین و هدایة المسترشدین اینمطلب را بتفصیل
ذکر نموده ایم و در این رساله نیز چون سؤال کرده اند
بر سبیل اختصار ذکر نموده ایم و بعد از این هم در این
رساله بر وجه اختصار ذکر خواهیم نمود و اینو واضح است
و عقل نیز حکم میکند که آنچه در این کتابها نوشته اند
که خداوند عالم العیاذ بالله رؤیت میشود و جمعی از
پیغمبران اورا رؤیت کرده اند و جسم است و غذا
میخورد همه اینها کفر و دروغ محض است زیرا که اگر
چنین باشد فرقی میان خالق و مخلوق نخواهد بود
و خالق از مخلوق شناخته نخواهد شد و نیز آنچه در
این کتابها نسبت بت پرستی و زنا و شرب خمر به پیغمبران
عظام داده اند همه دروغ و کفر محض است و عقل حکم

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

میکند با اینکه خلاق عالم کسی را که بت پرست و صاحب
این معاصی باشد او را پیغمبر نمیفرماید برای هدایت
وارشاد بندگان خودش و نیز نصاری که به سه خدا قائل اند
کفر محض است و اگر میخواهند توحید الهی و صفات ثبوتیه
وسلبیه الهی را بدانند و نیز معصوم بودن پیغمبران را
از گناه بدانند رجوع نمایند بکتاب هدایة الطالبین
وانرا ملاحظه نمایند تا برانها معلوم شود که این عقاید
انها باطل و کفر محض است و در هیچ کتابی از کتب آسمانی
این مزخرفات نبوده است خلاصه انستکه اینمطلب واضح
استکه نگاهداشتن این کتابها و محافظت کردن انها
از پاره شدن و نسخه کردن انها و درس دادن انها و در
خواندن انها و خرید و فروش انها همه حرام است و
شبهه نیست که خواندن اینها باعث گمراه شدن عوام
کالانعام میشود بلکه واجبست بر هر کسیکه قدرت دارد

دارد انهارا از دست عوام بگیرند و نیست و نابود کنند
بلی هرگاه از علمای اهل اسلام کسی بخواهد رد برانها
بنویسد با بجهت این کتابها نگاه دارد از برای او
جایز است و شبهه در این نیست که عوام هرگاه این
کتابهارا بخوانند اعتقاد آنها در حق خدا و پیغمبران
فاسد میشود و سبب کفر انها میشود و میگویند بعد از
اینکه پیغمبران این گناهان را بکنند ما چرا نکنیم و از این
معلوم میشود که مقصود انها از اینکه این کتابهارا
بچند زبان ترجمه کرده اند و مکرر انهارا چاپ کرده اند
و باطراف عالم منتشر کرده اند این بوده که عوام را گمراه
نمایند خلاصه انستکه به یهود و نصاری میگوییم این احکامی
که شما دارید قطعی استکه احکام دین حضرت موسی ع و
حضرت عیسی ع نیست بلکه خود موسی و عیسی ع در روز
قیامت از شما بیزاری خواهند جست و مؤاخذه خواهند

کرد

فهرستکار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

کرده این توریه و چهار انجیلی که حالا دارید و بچند لغت
انها را ترجمه کرده اید و باطراف عالم منتشر کرده اید
و مفت بمردم داده اید خود شما و سایر اهل مذاهب
همگی بردارید و ملاحظه کنید که چه قدر اختلاف خود
اینها با یکدیگر دارند و هر کدام برخلاف یکدیگر چیزی
نوشته اند از انجمله در نسب عیسی ع در انجیل متی در باب
اول نوشته است عیسی پسر داود و داود پسر ابراهیم بود
و در انجیل لوقا در باب سیم گفته است عیسی پسر یوسف
و یوسف پسر هالی و نیز لوقا در باب دویم گفته است
در روز هشتم تولد عیسی او را ختنه کردند و در انجیل
مرقوس در باب اول گفته است عیسی مسیح پسر خدا بود
و در انجیل یوحنا در باب اول گفته است ذکر ازلیت
والهیت کلمة الله یعنی عیسی در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد
خدا بود و کلمه خدا بود همین در ابتدا نزد خدا بود هر چیزی

چیزی بوساطت او افریده شد و بوسیله غیر او چیزی از
موجودات وجود نیافت اینست عبارات انها در چهار
انجیل ملاحظه کنید چه قدر اختلاف با یکدیگر دارند
متی میگوید عیسی پسر داود بود لوقا میگوید پسر یوسف
بود مرقوس میگوید پسر خدا بود یوحنا میگوید
خدا و شریک با خدا بود و در ازل بود و همه موجودات
بوسیله او وجود یافت پس میگوئیم این چهار نفر که
برخلاف یکدیگر نوشته اند محال است که هر چهار
صحیح باشد پس نصاری جواب بگویند که کدام صحیح اند
و کدام باطل اند خلاصه انست که غالب مطالب این
چهار انجیل برخلاف یکدیگر است پس معلوم میشود
که همه باطل اند و حقیر در کتاب هدایة المسترشدین
از اقرار خلفا و پیشوایان انها مثل جرانیم و پادری
ولیم و غیر اینها ثابت کرده ام که تحریفات و تغییرات

فهرستکار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

بسیار در توریة و انجیل کرده اند و این تورات و انجیلی
که حالا در دست دارند کتب آسمانی نیستند و بطرقی
ثابت کرده ام که یهود و نصاری جوابی نمیتوانند بدهند
مگر انکه قبول نمایند هدایة المسترشدین را بردارند
و ملاحظه نمایند تا انکه برایشان روشن شود مثل آفتاب
که این کتابهائیکه حالا در دست دارند محل اعتبار نیستند
حضرت عیسی در انجیل در آیات بسیار و در مواضع بسیار
خودش اقرار نموده است که من بندهٔ خدایم و مرا
برسالت فرستاده است از انجمله در فصل هفدهم
انجیل یوحنا در آیه سیم مذکور است که حضرت عیسی میفرماید
وَذِه هُوُ حِیّ عُولَامْ لَادَعَت أُتخا
واین اوست حیات ابدی بدانستن ترا
لَبَدِّخا اِلْهاامِت وَاِط یَشُوع حَماشیح
بتنهائی خدای راست حقیقی و مر عیسی مسیح را

اَشَر

اَشِر شالَحتا   یعنی حیات ابدی اینست که
که برسالت فرستادی بشناسند ترا اینکه خدای واحد
حقیقی هستی و بشناسند عیسی مسیح را که برسالت او را
فرستاده و بدانکه اینکلام انحضرت صریح است در
اقرار نمودن انحضرت بتوحید خدا و اینکه بنده
خدا و پیغمبر اوست و از این قبیل آیات در چهار
انجیل بسیار است که انحضرت اقرار صریح کرده است
باینکه بنده خدا و پیغمبر اوست که اگر همه را ذکر نمائیم
کتاب بزرگی میشود و با وجود این شما نصاری او را
خدا یا پسر خدا میدانید و طایفه از شما میگویند خدا
با عیسی متحد شده است و فرقه دیگر از شما میگویند خدا
حلول کرده است در عیسی و بعضی دیگر از نصاری که
داخل فرقهای یعقوبیه اند میگویند عیسی بنده خدا
و پیغمبر خداست اگر عیسی خدا است یا پسر خدا بودن

معنی

فصل هفتم

معنی ندارد واکر پسر خداست خدا بودن او معنی ندارد
واکر میکوئید هم خداست و هم پسر خداست که محال
بودن و باطل بودن ان اظهر من الشمس است واکر
میکوئید هم خداست و هم پیغمبر خداست این واضح است
که خدا نمیتواند شد که پیغمبر باشد و پیغمبر هم نمیتواند
شد که خدا باشد و در انجیل لوقا نسب عیسی را
بحضرت ادم ع منتهی میکند و این منافی با خدا بودن
اوست و حقیر در کتاب هدایة المسترشدین بطلان
مذهب نصاری را که پسر خدا قائل اند بتفصیل ثابت
کرده ام و در هدایة الطالبین نیز بر وجه اختصار
ثابت نموده ام از اینها گذشته میکوئیم کسیکه از
شکم زنی بیرون اید که معدن کثافات است عقل حکم
میکند باینکه چنین کسی خدا نیست و بدانکه واضح است
که اطفال را تا مقام جانکرفتن پنج کونه تغییر کلی است اول

در جواب از سؤال هفتم

نطفه است دوم علقه است سیم مضغه است چهارم
عظام است پنجم اکتساء لحم است که مقام ولوج روح است
و تا در شکم است غذای او خون حیض است و بعد از
تولد خون حیض شیر میشود پس مکرر از صورتی بصورتی
دیکر منتقل میشود تا اینکه خدا او را بصورت انسان
خلق میفرماید خلاصه اثار حدوث و تبدیل و تغییر که
دلالت بر نهایت نقص و احتیاج و مخلوق بودن دارد
دران مثل افتاب روشن است و تا در رحم است
انجا محل فضلات و نجاسات و کثافات است و بعد از
تولد بول و غایط میکند و محتاج بخوردن و اشامیدن
و خوابیدن و محتاج بمکان و سایر چیزها دارد و مرض
و درد عارض او میشود پس در اینصورت چنین کسی چکونه
قابل خدائی میشود و واضح است که این از محالات بدیهیه
و ممتنعات عقلیه است پس همین قدر در ابطال مذهب

شما که عیسی را خدا میدانید علاوه بر انچه کفتیم کفتا
میکنند و نیز چون یهود همیشه قصد اذیت عیسی را
داشتند مکرر انحضرت از ترس انها فرار میکرد و بکوهها
و صحراها تشریف میبردند چکونه میشود که انحضرت
خدا یا پسر حقیقی خدا العیاذ بالله باشد و از جمعی
یهود که عبد ذلیل خدا میباشند این قدر بترسد و
فرار کند و اورا اذیت نمایند و چاره انها را نتوانند
بکند و اخر الامر چند نفر یهود اورا بدار بکشند
باعتقاد خود نصاری اورا بقتل بیاورند و بعد از
ان در انجیل نوشته است که جسد انحضرت را بردند و
در قبر دفن کردند و باعتقاد اهل اسلام اورا از دار
باسمان بردند طفل ده ساله که اندک عقلی داشته
باشد عقل او حکم میکند باینکه چنین کسی خدا یا پسر
حقیقی خدا نیست و نیز در باب بیست و هفتم انجیل متی

متی میکوید جماعتی از یهود انحضرت را نزد پیلاطس
والی بردند و همکی فریاد زدند که باید اورا بقتل اورد
والی هر چه کفت چرا او چه بدی کرده است اینها بیشتر
فریاد زدند تا اخر الامر انحضرت را تازیانه زدند و
اورا حبس نمودند تا بدار بکشند و بعد از انکه اورا
بدار کشیدند عیسی کفت ایلی ایلی لما شبقتنی و
در انجیل مرقوس باین عبارت است که انحضرت کفت
ایلوئی ایلوئی لما شبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا
ترک کردی پس انچه کفتیم همه منافات با خدا بودن ان
حضرت دارد و دلیل است براینکه او بنده خدا و
محتاج بوده و نیز میکوئیم که عیسی فالج و دست
خشک شده را شفا میداد اکر از جانب خدا نبود و
بقدرت خودش بود میبایست انکسانیکه اورا
کرفتند و بدار کشیدند خشک نماید و از دست انها

تاریخ فهرستنگاری:

خلاص شود و نیز در باب چهاردهم انجیل مرقوس است
که در وقتیکه اراده کردند آنحضرت را بگیرند آنحضرت
با جمعی از حواریون بیرون رفتند و چون بموضعی که
جتسیمانی نام داشت رسیدند آنحضرت بحواریون
فرمود در اینجا بنشینید تا دعا کنم و پطرس و یعقوب
و یوحنا را همراه برداشته مضطرب و دلتنگ گردید
بایشان فرمود نفس من از حزن مشرف بموت شده
است اینجا بمانید و بیدار باشید و قدری پیشتر
رفته بروی زمین افتاد و بدرگاه الهی تضرع و
زاری کرد که خدا او را از شر دشمنان نجات دهد
مکرر دعا کرد و این فقرات هم صریح اند بر اضطراب
و احتیاج و عجز و نیاز و دعا کردن که هم دلیل بر بندگی
خدا دارد و منافات با خدا بودن دارد و نیز در اناجیل
خود نصاری هم تصریح کرده اند باینکه آنحضرت غالب روزها

روزها روزه بود و شبها بنماز کردن و عبادت خدا
مشغول بود اگر خدا بود روزه گرفتن و نماز کردن
برای که بود و چه معنی دارد و نیز در انجیل خود شما است
که شیطان آنحضرت را در کوه حبس نمود بجهت امتحان
کردن و نیز در انجیل خود شما است در انجیل لوقا در باب
دوم که در روز هشتم تولد عیسی او را ختنه کردند
مؤلف گوید ای پادریان نصاری شما را بحق عیسی
که او را خدا میدانید قسم میدهم آیا با این تفصیلاتی
که گفتیم آیا چنین کسی شایسته خدائیست اگر بگویید
بجهت آن معجزاتیکه از او بظهور رسیده ما او را خدا
میدانیم جواب میگوئیم همین معجزات نیز از سایر پیغمبران
بظهور رسیده چرا آنها را خدا نمیدانید و اگر میگوئید
عیسی بدون واسطه پدر بهم رسیده او را خدا میدانیم
جواب میگوئیم حضرت آدم ع بدون واسطه پدر و مادر

... سیده چرا او را خدا نمیدانید و چرا او را
پسر خدا نمیدانید و تفصیل این فقره را که از چه جهت
نصاری عیسی را پسر خدا میدانند با جواب آن و بطلان
این اعتقاد آنها در هدایة المسترشدین بتفصیل نوشته‌ام
و بطریق نقلی ثابت کرده‌ام که دیگر مجال سخن گفتن ندارید
پس ای پدریان قدری فکر کنید ببینید عقل هیچ طفلی
که تمیزی داشته باشد این مزخرفات شما را باور میکند
و بذهن او جا میگیرد یکجا یوحنا میگوید عیسی ازلی است
و باعث ایجاد آسمانها و زمینها و سایر مخلوقات و
موجودات بود و یکجا میگوید عیسی را ختنه کردند و
یکجا میگوید از ترس یهود بکوهها فرار میکرد و آخر الامر
اورا بقتل آوردند و اورا در زیر خاک دفن نمودند
پس باعتقاد شما العیاذ بالله که عیسی را خدا میدانید
خدا را ختنه کردید و او را بقتل آوردید و در زیر خاک دفن

یهودی

کردید و این بدیهی است که اگر عیسی العیاذ
بالله خدا بود و باعث ایجاد آسمان و زمین و سایر
مخلوقات بود بمحض اینکه فانی میشد دیگر تمام عالم از هم
گسیخته میشد و خراب میشد و در هدایة الطالبین
نوشته‌ایم که فنا هرگز عارض ذات مقدس واجب الوجود
بالذات نمیشود اگر میخواهید خدا را بشناسید
هدایة الطالبین را ملاحظه کنید تا آنکه خدا را
بطریقیکه باید بشناسید و در وقت نوشتن این
فقرات مثلی بخاطرم آمد و آن اینست که شخصی بود
صوفی چند مرید داشت اینها از بابت اینکه مردم عوام را
مرید نمایند کرامات بسیار از برای آن صوفی بدروغ
نقل میکردند از آنجمله میگفتند که مراد ما هر شب
بعرش میرود و آخر الامر جمعی نزد آن صوفی آمدند و گفتند
مریدهای شما میگویند شما هر شب بعرش میروید آیا

چنین

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

چنین است با نیران صوفی گفت حالا تابستان است
و هوا گرم است من ناچار باید به پشت بام بروم
بخوابم دو نفر زیر بغل مرا میگیرند و بمرارت و زحمت
بسیار مرا ببام میبرند و چون صبح میشود بهمین طریق
مرا پائین می آورند کسیکه حالت پشت بام رفتن او
باینطریق باشد چگونه میتواند هر شب بعرش برود
پس جماعت آمدند و بمریدها او گفتند که مراد شما
چنین میگوید آنها در جواب گفتند غلط میکند
از راه شکسته نفسی اینحرف را میزند و هر شب بعرش
میرود بعینه حکایت نصاری و حضرت عیسی همین
طور است که در چهار انجیل خود شان در مواضع
بسیار است چنانچه پیش گفتیم که آنحضرت فرموده
خدا یکی است اعتقاد نمائید بتوحید الهی و من
بنده خدایم و پیغمبر او میباشم و از پیش خود نمیتوانم

نمیتوانم چیزی بگویم بلکه هرچه خدا گفت میگویم
با وجود این نصاری میگویند از راه شکسته نفسی
اینحرفها را میزند و خدا است و ما او را خدا میدانیم
مؤلف گوید پیش گفتیم تحریفات و تغییرات
بسیار در توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران نموده اند
و سخنان نالایق و کفر آمیز در آنها داخل کرده اند
و نسبت رؤیت خدا و جسم بودن او را العیاذ بالله
نوشته اند و نیز نسبت معاصی و کفر به پیغمبران
عظام داده اند که اینها نیز دلیل بر تغییر و تحریف
و ساختگی آنها است و در این رساله بر وجه اختصار
جمله از آنها را ذکر مینمائیم از آنجمله در توریة در فصل
سیم سفر تکوین الخلایق مذکور است که بر وجه اختصار
ذکر مینمائیم که بعد از آنکه حضرت آدم ع و حوا از آن
درختی که خدا فرموده بود نخورند خوردند برهنه

و عریان شدند و آواز خدا را شنیدند که در هنگام نسیم
روز در باغ میخرامید پس آنها خودشان را از حضور
خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خدا آدم را
آواز کرد و گفت کجائی آدم جواب گفت که آواز ترا شنیدم
ترسیدم زیرا که برهنه ام و باین جهت پنهان شدم
مؤلف گوید که از این عبارت لازم می آید که خدا جسم
داشته باشد و دیده شود و محتاج بمکان باشد و
صورتی داشته باشد که آدم ع از او فرار کند و در
وقتیکه فرار کرد خدا علم باو نداشته باشد که در
کجاست و این یا کفر محض است و خلاف اعتقاد حکمای
خود نصاری میباشد پس معلوم میشود که این چیزها
را جرانیم یا دیگری مثل او داخل در توریه کرده است
و در این فصل تحریفات بسیار دارد که اگر ذکر نمائیم
بطول می انجامد و نیز از آنجمله در سفر تکوین در فصل

فصل اول در آیه اول و دویم میگوید در ابتدا
خدا آسمانها و زمین را آفرید و زمین تهی و خالی
بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا بر روی آبها متحرک
بود و راه میرفت بدانکه در توریه بزبان فرنگیان
بجای روح خدا روح صاحب نوشته است که بر روی
دریا راه میرفت و این واضح است که العیاذ بالله که
خدا روح ندارد و جسم نیست پس مراد بروح خدا روح
مخلوق خداست و در احادیث بسیار است که اول
چیزیکه خدا خلق فرمود نور خاتم انبیا ص بود پس مراد
باین روح چنانچه جمعی گفته اند همان روح خاتم انبیا ص
استکه در توریه بزبان لتینی فرنگیان تعبیر از آن
بروح صاحب شده است و نیز از آنجمله در توریه در سفر
تکوین الخلایق در فصل نهم از آیه بیستم تا آیه بیست و
هفتم مذکور استکه نوح ع بعد از بیرون آمدن از

کشتی ابتدا بزراعت کردن زمین کرد و درخت انکور نیز
غرس کرد و شراب خورده مست شد و برهنه در چادر
خودش خوابید و حام پسر نوح عورتین پدرش را دید
برادرهای خودش سام و یافث را کفت پس سام و یافث
پوشاکی برده عقب عقب رفته عورتین پدر را پوشانیدند
و روی خودشان بعقب بود برهنگی پدرشان را
ندیدند و نوح از مستی بهوش امد و از این مطلب
مطلع شد پس نفرین بکنعان پسر حام کرد که او بنده
بندگان سام و یافث باشد و سام و یافث را دعا کرد
و کفت کنعان بنده انها باشد انیست مختصر انچه در
فصل مذکور مذکور است و این بسیار عجیب است که
حام کناه کرد نوح نفرین بکنعان پسر او کرد و این
واضح است که نوح شراب نخورد و در فصل ششم
و فصل هفتم سفر تکوین از توریة خدا نوح را معصوم

و بی کناه فرموده است و نیز واضح است که نوح خلاف
عدالت و خلاف شرع نمیکند که حام کناه کند و پسر حام را
بکناه پدرش نفرین کند پس معلوم میشود که این
دروغها را ساخته اند و جرانیم که یکی از پیشوایان
نصاری بوده در وقتیکه توریة و سایر کتب پیغمبران را از
زبان عبری بزبان لتینی فرنکیان ترجمه کرده است این
دروغها را داخل کرده است و بعد از ان فرنکیان
از روی ترجمه جرانیم [illegible] بزبان فارسی و لغات دیکر
ترجمه کرده اند و این جرانیم از برای انیکه شراب خوردن
خودش و پیروان خودش را صورتی بدهد این کار را
کرده است و لکن خدا بینائی چشم او را کرفت بمرتبه
که در اینجا هر چه برای اثبات ان تهمت که منظورش
بود نوشته است از همان نوشته خودش دروغ
و افترای او ظاهر میشود زیرا که میکوید همین که

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

حضرت نوح درخت انگور را کاشت و مست شد بدون
آنکه خاطر نشان کند که شراب را برای او کی ساخت
یا شراب ساختن را کی یاد داد زیرا که همه کس میدانند
که نشاندن درخت انگور کسی را مست نمیکند پس واضح
میشود دروغ او و بدانکه خوردن شراب باتفاق همه
دینها و مذهبها حرام است و باتفاق خود نصاری بحدیکه مست
کند حرام است و در بعضی از کتب پیغمبران خوردن شراب را
با بت پرستی برابر کرفته اند و نیز عقل حکم میکند باینکه
خوردن چیزیکه عقل را زایل کند حرام است و در توریة
در سفر لویان در فصل دهم در آیه هشتم و نهم خدا خطاب
بهرون میفرماید تو و پسرانت همراهت هنکام در آمدن
شما بخیمه مجمع شراب و مسکرات را نخورید مبادا که بمیرید
و در قرنهای شما قانون ابدیست و نیز در باب اول انجیل
لوقا مذکور است که در وقتیکه فرشته نزد حضرت زکریا

[illegible]

زکریا ع آمد و بشارت حضرت یحیی را باو داد و کفت
زوجه ات الیصابات از تو پسری خواهد آورد و او را
یحیی خواهی نامید و ترا خوشی و شادی رخ خواهد نمود
و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد زیرا که
در حضور خدا بزرک خواهد بود و شراب و مسکری
نخواهد نوشید و در کتاب شعیای پیغمبر ع در فصل پنجم
در آیه یازدهم تا چند آیه میفرماید وای بر آنکسانیکه
سحرکاه بر میخیزند تا آنکه پیروی مسکرات نموده تا بشام
درنک مینمایند که شراب ایشانرا کرم نماید و در مجالس
خود بربط و دف و سنطور و نای و شراب موجود مینمایند
و بعد از چند آیه باز در آیه بیست و دویم میفرماید
وای بر آنکسانیکه بنوشیدن شراب پهلوان و در امتزاج
مسکرات قوتمند اند و نیز در کتاب هوشع پیغمبر ع
در فصل چهارم در آیه یازدهم و دوازدهم میفرماید:

فهرستگار: تاریخ فهرستنگاری:

زنا و شراب و شیره انگور دل را میگیرند و قوم من از
بت چوبین خود سؤال مینمایند و چوب دستی ایشان
ایشان را اعلام میکند زیرا که روح زناکاری ایشانرا
گمراه نموده است و از خدای خود زنا کنندگان برگشته اند
و نیز در همین فصل در آیه هیجدهم میفرماید شراب ایشانرا
تغییر داده است پس پیوسته بزنا کردن مشغولند سروران ایشان
بیحیا گردیده عشقبازی مینمایند و نیز در کتاب امثال سلیمان
در فصل سی و یکم در آیه چهارم و پنجم میفرماید ای لموئیل
نوشیدن شراب لایق ملوک و پادشاهان نیست و میل
بمسکرات هم لایق امیران نیست مبادا که بنوشد و حق را
فراموش کند و محاکمه تمامی فقیرزاده را تغییر دهد و نیز
در فصل ششم از سفر اعداد توریة حضرت موسی در آیه اول و
دویم فرموده است هر مرد یا زنیکه خواهد رضامندی
خدا را حاصل کند و پارسا باشد باید که شراب و هیچ مست کننده

کنند مطلقا نخورند و با آنکه این آیات طلاوه دارد و
صریح اند در اینکه شراب خواه کم بخورند بقدریکه مست
نشوند یا زیاد بخورند بقدریکه مست شوند حرام است
و هر چیز که حرام شد فرقی میان کم خوردن یا زیاد خوردن
آن نیست و اگر کم بخورند باز البته بآنها میل میکنند و
باز میخورند و یهود و نصاری در هر شبانه روز مکرر
میخورند و از کتب خود آنها ذکر نمودیم که صریح اند در
اینکه شراب مطلقا حرام است خواه کم بخورند یا زیاد
بخورند و نیز میگوئیم که هر چیز بعضی خوردنیها حرام است
و فرقی نیست میان حرمت آن چیز بحسب میان اینکه کسیکه
بخورد یا زیاد بخورد پس شراب که بحسب استخراه کسیکه
بخورد یا زیاد بخورد حرام است و بعضی از مسلمین اگر
پنهان بخورند همان خود را تطهیر میکنند و نصاری
تطهیر نمیکنند و بعضی از علمای جهلا الاسلام نوشته اند

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

که جماعت یهود برای خوردن شراب قرار داده اند که بدون
شراب هیچ امری از ایشان صورت پذیر نیست و در وقت عقد
نکاح و عروسی و مهمانی و ختنه کردن و در عیدها و شنبها
تا پیاله شراب را یکی از اهل مجلس بدست نگیرد و دعا بر آن
نخوانند و قدری از آن شراب را بمردم نچشانند هیچ کار ایشان
درست نیست و بعضی از پادریان نصاری که مسلمان شده اند
گفته اند که حالت نصاری هم همین طریق است و بعضی از
علمای یهود که مسلمان شده اند و بعضی از علمای نصاری
که مسلمان شده اند نوشته اند که یهود و نصاری شراب را
حلال میدانند و میگویند پیغمبر ما حلال کرده است اگرچه
حلال دانستن یهود و طایفه شراب بسر حد شهرت و تواتر
رسیده است و مفصلا از کتب خودشان از حرمت شراب
ذکر نمودیم که دیگر جای شبهه باقی نماند از اینها گذشته
میگوئیم که حکم عقل بر نقل مقدم است عقل هر کسی حکم میکند

در جواب سؤال هفتم

میکند باینکه خوردن چیزی که عقل را زائل کند حرام است
ذکر یهود و نصاری میگویند اهل اسلام نیز شراب میخورند
جواب میگوئیم اهل اسلام نیز شراب را بعضی خورده اند و
اما پیغمبر ایشان حرام میداند بلکه حرمت آن از امور دین
اسلام میدانند و منکر آن را کافر میدانند بلی بعضی
از آنها گاهی در پنهان از بیم دیگر کسی فقط شراب میخورند
که در جنب گناهانیکه میخورند بسیار کم اند مثلا در ولایت
که همه جا جمعیت یهود است بلکه کمتر شراب میخورند
و علمای ملت و سلاطین و حکام آنها را سیاست میکنند
ولکن یهود و نصاری در مجلس علما و سلاطین با خود آنها
شراب میخورند مثل آنکه نان و آب میخورند آنرا حلال
میدانند و نیز اهل اسلام چون حرام میدانند و منکر حرمت
آن نیستند همین که توبه کنند خدا آنها را می آمرزد بلی اگر
منکر حرمت آن بوده اند کافر و مرتد میشدند ولکن یهود

فهرستگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

ونصاری هم حلال میدانند و منکر حرمت آن میباشند
وهم جمیع اینها از زن و مرد و پیر و جوان و صغیر و کبیر
عالم و غیر عالم همگی شراب میخورند و اغلب اوقات میخورند
و در مجالس عام آشکارا میخورند بطوریکه گفتیم و بسبب
خوردن شراب غیرت و حمیت و رعایت ناموس که حالت طبیعی
انسان بلکه حیوانات و بهایم است از انها سلب و نیست شده ا
خلاصه آنست که نسبت شراب خوردن بنوح و سایر
پیغمبران دادن دروغ و کفر محض است و بدانکه در باب
دوم انجیل یوحنا میگوید معجزه اول عیسی این بود که در
مجلس عروسی آنحضرت را با مریم مادرش و حواریون وعده
خواستند و شرابی که در مجلس بود کفایت نکرد مریم
با آنحضرت گفت شراب کفایت نکرد آنحضرت شش قدح سنگی
که در آنجا بود فرمود پر کردند آنها را از آب پس فرمود بر
دارید چون برداشتند دیدند شراب بسیار خوبی شده است

است و این مطلب نیز دروغ است و افترائیست که بآنحضرت
و مریم که بهترین همه زنان بوده بسته‌اند بجهة اینکه شراب
حلال نمایند و بخورند و شرابیکه بدین همه پیغمبران و بحکم
عقل حرام است انرا معجزه اول عیسی که او را خدا میدانند
قرار داده اند و از انجمله در توریة حکایت لوط و قوم او
نقل میکند که دو فرشته از جانب خدا بحضرت لوط پیغمبر
گفتند که خدا این شهر را که در ان ساکن میباشی سرنگون
میفرماید و قوم ترا هلاک میفرماید برخیز تو و دو دختر
خود را بردار و بکوه فرار کن لوط چنان کرد و با دو دختر
بکوه رفتند و در مغاره ساکن شدند و بعد از ان در ایه
سی و یکم تا ایه سی و هشتم میگوید دختر بزرگ بدختر
کوچک گفت که پدر ما پیر شده و کسی در زمین نیست که
موافق عادت کل زمین با ما جمع شود یعنی ازدواج قبل با ما
شود که حامله شویم بیا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او

فصل سیم

خوابیم از پدر خود نسلی را زنده نگاه داریم پس در آن شب
پدر خویش را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ داخل
شده با پدر خود خوابید و او را بوقت خوابیدنش و بوقت
برخاستنش اطلاع بهم نرسانید و روز دیگر واقع شد که
دختر بزرگ بدختر کوچک گفت که دیشب با پدر خود
خوابیدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو داخل شده
با او بخواب تا از پدر خود نسلی را زنده نگاه داریم و آن شب
نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک با او خوابید
که او را بوقت خوابیدنش و وقت برخاستنش اطلاع
بهم نرسانید و دو دختر از پدر خویش شان حامله شدند
دختر بزرگ پسری زائید و اسمش را مواب نامید که
که تا بحال پدر طایفه موابیان اوست و دختر کوچک
او نیز پسری زائید و اسمش را بن عمی نامید که تا بحال پدر
طایفه بنی عمون است بدانکه در باب اول انجیل

در جواب آن [illegible]

متی گفته است کتاب نسل عیسی مسیح پسر داود بن ابراهیم
ابرهیم پدر اسحق بود و اسحق پدر یعقوب تا آخر آیه
گفته است و جده او را گفته است که عوبید بن بوعز را
عوبید را روث زائید است پس در اینصورت یکی از
آنها جده بزرگ داود از نسل زنانی که لوط پیغمبر با آنها
خودش بی حال مستی کرده است میشود و نیز در همین باب
که نسب عیسی را میگوید گفته است که رحبعام پسر سلیمان
بن داود بود و مادر این رحبعام چنانچه در فصل
چهاردهم کتاب اول ملوک از تورات در آیه بیست و یکم
گفته است اسم مادرش نعماه عمونیه بود و نیز در آیه
سی و یکم همین کتاب و همین فصل گفته است که اسم مادرش
نعماه عمونیه بود پس در اینصورت نسب حضرت عیسی
العیاذ بالله از دو جهت موافق [illegible] خود شان منتهی
با ولد زنا خواهد شد و چون در نسب [illegible] گفته است

خصوصًا در نسب عیسی ع بتصریح انجیل انتساب مادری
معتبر است نیست اینکه اگر عیسی ع از طرف مادر اتصال
بداود و اسحق و ابرهیم نداشته باشد او را عیسی پسر
داود پسر اسحق پسر ابراهیم نمیتوان گفت و از کتابهای
انبیا استدلال بر حقیت او نمیتوان کرد چنانچه برهان
عظیم نبوت او در اینمقام کیفیت ترتیب تناسل آنحضرت
که در باب اول انجیل متی چنانچه گفتیم بتصریح بیان
کرده است پس از این ظاهر میشود که انتساب مادری
عیسی بداود و اسحق و ابرهیم شرافت را برای او دارد پس
در اینصورت موابیان و عمانیان داخل در نسب عیسی
میشوند پناه میبریم بخدا از این اعتقادات باطله فاسده
و این دروغ بزرگی است که بر هر کسیکه ادنی شعور
و عقلی داشته باشد مثل آفتاب روشن است و نزد هر
صاحب عقل ممتنع است وقوع مثل این عار و شناعت از

از پیغمبران خدا و مبتلا شدن دختران انبیا و اولاد انبیا
بچنین رکیک شناعت آن هم تا دنیا برپاست باقی بماند و
این نسل زنا نیز همیشه باقی بماند و بنی موآب و بنی عمون
دو امت بزرگی هستند و جمعیت زیادی میباشند و
نیز میگوئیم که لوط میدانست که شراب در تورات نیز و
شریعتهای پیغمبران حرام است پس از خوردن که
مست بشود که نفهمد شراب است یا آب اگر شراب باو میدادند
نمیخورد پس معلوم میشود که دروغ است و اگر باعتقاد شما
شراب خورد و مست شد و با دو دختر خودش زنا کرد
در اینصورت عقل حکم میکند باینکه شرابیکه سبب زوال
عقل و این مفاسد بشود قطعا حرام است پس چرا حلال
میدانید و نیز استبعاد دارد که لوط پیرمرد صد ساله
دو شب عقب یکدیگر اولاد از او بهم رسد و نیز میگوئیم
که عبارت تورات اینست که لوط بوقت خوابیدن دخترانش

پهلوی او و وقت برخواستن انها اصلا مطلع نشدند
اینصورت که باین شدت مست و بیهوش شده بودند چگونه
جماع کرده است و نیز میگوئیم بعضی اینکه دو فرشته بلوط آمده
گفتند بکوه فرار کن او فرار کرد و در کوه شرابی نبود وانها هم
فرصت اینکه شراب بردارند نکردند نمیدانم این شراب از
کجا بهم رسید و نیز میگوئیم دختران لوط میدانستند که
قوم لوط بتنهائی هلاک خواهند شد و سایر مردم و
قوم حضرت ابرهیم هلاک نخواهند شد و ابرهیم و
قوم او نزدیک بانها بودند و در بعضی از کتب مذکور است
که یکفرسخ فاصله میانه ابرهیم و قوم او و لوط و
دختران او بود در اینصورت چگونه دختران لوط گمان
میکردند که کسی در عالم نخواهد بود که با انها جمع
شود خلاصه این دروغی است روشنتر از افتاب عالم
تاب و هر کس که اندک فهم و عقلی داشته باشد یقین میکند

میکند باینکه دروغ است و نیز دروغ بودن این مطلب
از ابات خود توریة ظاهر میشود خلاصه اینستکه مثل
افتاب روشن استکه نسب حضرت عیسی ع از طرف مادر
همه اجداد مادری او حلال زاده و پیغمبر و پیغمبر زاده بوده اند
واین تهمتها که به پیغمبران زده اند در توریت اصلی
اصلا نبوده است و نصاری در حق عیسی چیزها گفته اند
که با وجود انها او قابل نبوت نخواهد بود چه جای
خدائی لکن ما اهل اسلام به پیغمبری قران مجید و
فرموده پیغمبر اخر الزمان ص موسی و عیسی را دو
پیغمبر عظیم الشان میدانیم و اگر کسی منکر نبوت انها
بشود یا بدی در حق انها بگوید او را کافر میدانیم و
نیز در توریة در کتاب دوم سموئیل پیغمبر در فصل
یازدهم در باره حضرت داود ع دروغی گفته است
که بجهت اختصار ذکر نمینمائیم و از اینستکه داود پیغمبر

از پشت بام نظرش بر زنی بسیار معشوقی افتاد که
خود را میشست و شوهر داشت فرستاد و جویا شد گفتند
زن اوریا است پس کسی را نزد او فرستاد و آن زن را
آوردند و با او خوابید و آن زن حامله شد پس چون
شوهر او همراه لشکر بجنگ رفته بود شوهر او را
فرستاد آمد و نامه بسر لشکر نوشت بدست او داد و در
نامه نوشته بود که او را در وقت جنگ بسیار
پیش رو لشکر کن تا او کشته شود پس پیش لشکر خان
کرد و او کشته شد پس چون خبر بآن زن رسید عزا
داری برای شوهر خود نمود و بعد از آن داود او را
طلبید و زن خود نمود تا آنکه در فصل دوازدهم همین
کتاب گفته است که آن زن پسری زائید که از داود
حامله شده بود و در روز هفتم آن پسر فوت شد
و بعد از آن باز داود با آن زن نزدیکی کرد باز پسری آورد

اگر داود را سلیمان نام کذارد مؤلف گوید داود
پیغمبر عظیم الشان بود و نصف شب را همیشه مشغول
عبادت بود و روزها یکروز روزه میگرفت و یکروز
افطار میکرد و این مشکل تر است از اینکه هر روز روزه
بگیرد بجهت آنکه آنوقت عادت میشود و معنی اینکه است
و هر شب دور اطراف محراب او وحوش بیشه‌ها و نیز مرغها می نشستند
و طعام او را میخوردند و بعبادت حق تعالی مشغول
میشدند و قوت آنحضرت از حلال بود که
یکی را سلب بهم نزد از پیشه او بیرون آمد بکیر
خود و او را نیز حلال کرده و خدا کوهها را مسخر او
کرده بود که با او موافقت میکردند در تسبیح الهی و
بعضی از مفسرین گفته اند که خدا کوهها را مسخر
فرمان او کرده بود که با او هر جا میخواست میرفتند
و تسبیح خدا میکردند بموافقت او هنگام شب و وقت

فهرستکار: تاریخ فهرستنگاری:

روشن میشدند و نیز مرغان از هوا مسخر او گردیده بودند
در جمع میشدند نزد او و بالای سر او صف میزدند و
بموافقت آنحضرت تسبیح خدای تعالی را میکردند و زبان
مرغان و سایر حیوانات را میدانست و لشکر بسیاری
خدا با و عطا فرموده که هر شب سی و شش هزار نفر
پاسبانی خانه او را میکردند و نیز حقتعالی قوتی با
حضرت عطا فرموده بود که آهن بدست او مثل موم
نرم میشد قوله تعالی والنا له الحدید و بدست او
خود میساخت زره بیست که در دنیا زره میساخت
قوتش و قوت شبانه از پول آن زره بود و حقتعالی
در قرآن مجید فرموده یا داود انا جعلناک خلیفه
فی الارض فاحکم بین الناس بالحق یعنی ای داود بدرستیکه گردانیدیم
ترا خلیفه و جانشین خودمان در روی زمین یعنی
پیغمبر اموری نبوده که ترا در کنف کفایت تو نهادیم پس حکم

حکم کن میان بندگان من و نیز خداوند عالم زبور بر او نازل
فرستاد که زنجیر بالای محکمه آنحضرت ایستاده بود و مردم
که برای مرافعه می آمدند هر کسیکه بر حق بود دست او بزنجیر
میرسید و زنجیر را بدست میگرفت و هر کسیکه بر باطل
بود دست او بزنجیر نمیرسید و چون آنحضرت زبور را
که کتاب اوست از حفظ تلاوت مینمود هیچ سنگ و درخت
و کوه و مرغ و حیوانات درنده نمیماندند مگر آنکه با او هم
آواز میشدند بلکه مرویست وقتیکه زبور میخواندند
از آواز خوش او مرغان از هوا پر میزدند و بیهوش بر
زمین می افتادند و وحوش و سباع از مکانهای خودشان
بیرون می آمدند برای شنیدن صوت او و خلاصه آنستکه
درباره این پیغمبر عظیم الشان بر نعمتها تمامیز کرد که
هر طفلیکه از الله تمیزی و عقلی داشته باشد یعنی
میکند که این نوع است چگونه میشود و کلام عقل

فهرستکار: ... تاریخ فهرستکاری: ...

باور میکند که آنحضرت سبب قتل او بوده باشد و کدام بی
شعور قبول میکند که آنحضرت با زن شوهر دار زنا
کند اگر چنین بوده بر رئیس لشکر چنین چیزی در باره اوریا
مینوشت رئیس لشکر و دیگران اعتقاد شان در حق
آنحضرت تمام میشد و اطاعت ویرا در امر اوریا و در
سایر امور نمیکردند از حضرت امیر المؤمنین مرویست
که فرموده اند هیچ مردی را نزد من نیاورند که او زنا را
نسبت بداود داده باشد مگر آنکه او را دو حد بزنم حدی
برای تهمت زدن به پیغمبر خدا و حدی برای خروج از اسلام
و بهمین مضمون از امام جعفر صادق ع روایت شده است
و نیز از امیر المؤمنین ع مرویست که هر کس حدیث داود را
بطریقی گوید که قصه خوانان میگویند من صد و شصت
تازیانه باو میزنم و این حد افترای بر پیغمبر است و بدانکه
تفصیل احوال آنحضرت را در کتاب جامع المواعظ

المواعظ نوشته ام و نیز تفصیل زن اوریا را در
کتاب در بحر الفوائد نوشته ام که با منطوقی که در
توریت است دروغ است نیز در بحر الفوائد و هدایة
الطالبین ثابت کرده ام که پیغمبران معصوم اند از
گناهان و نیز در توریت در کتاب اول ملوک در فصل
یازدهم آن مذکور است که سلیمان پادشاه سوای
دختر فرعون یعنی پادشاه مصر زنان بیگانه بسیار
را از موابیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان
و حتیان دوست میداشت از امتهائیکه خداوند
بنی اسرائیل فرموده بود که شما با ایشان در نیائید
ایشان بشما در نیایند یعنی دختران خود را با آنها
ندهید و دختر هم از آنها نگیرید بجهت آنکه اینها
کافر حربی میباشند و همینکه وصلت کردید قلب شما
بخدایان خود شان یعنی بتها مایل خواهند گردید شما

فهرستنگار: ... تاریخ فهرستنگاری: ...

فصل هفتم

منفصل از ان عهد و سبب فسخ منصرف از ان کفا
رت و سلیمان ع پیر شد و ان زنان قلبش را بر گردانیدند
بسمت خدایان خودشان و قلبش مثل قلب پدرش داود
با خدا کامل نبود و میرفت عقب عشتورت که بتی بود
بصورت زن که طایفه صیدانیون انرا خدا میدانستند
و نیز میرفت عقب ملکوم که بت جماعت عمونیان بود پس در
انوقت بنا کرد سلیمان بتخانه که کموش بت جماعت
موابیان و مولک بت پسران بنی عمون در انجا بود در
کوه بنا کرد در برابر اورشلیم بود و از برای همه زنان
خود که از ولایات دیگر گرفته بود بتخانها ساخت و کندر
میسوزانیدند و قربانی میکردند از برای خدایان خود
یعنی از برای بتان و نیز در همین فصل مذکور است که خدا
دو مرتبه خود را ظاهر نمود بسلیمان ع و سلیمان خدا را
دوست نمود مولف گوید انیست مختصری از انچه در

در این فصل درباره داود و سلیمان ع که دو پیغمبر عظیم
الشان گفته است و این دروغهائیست که پیشوای
نصاری بر هم بافته است درباره این دو پیغمبر که جد
حضرت عیسی ع میباشند چنانچه حقیر تفصیل حال جرائم
و تحریفات و تغییراتی که در توریة و سایر کتب پیغمبران
کرده است در کتاب هدایة المسترشدین ذکر نموده ام
و نیز در توریة در سفر تکوین الخلایق در فصل هیجدهم
حکایت ظاهر شدن خدا را بحضرت ابرهیم در بلوطستان
ممری یعنی درخت خطرگاه و مهمانی کردن ابرهیم خدا را
میگوید که بر وجه اختصار ذکر میکنیم که میگوید وقتی
ابرهیم بر در خیمه نشسته بودند همینکه افتاب بلند شد و
روز گرم شد انحضرت نظر کرده دید که سه مرد در بالای سر
او ایستاده اند انحضرت برخاست و استقبال نمود و
بخاک سجده نمود خدا را و در تحل قدوم که کتاب سفری

در میان یهود و کتاب تفسیر تورات نیز است تصریح کرده
است که ان سه نفر یکی خدا بود و دو نفر دیگر جبرئیل و
میکائیل بودند انحضرت تعظیم عرض نمود و گفت خداوندا
اگر من در نظر مرحمت تو آبرو داشته و دارم از پیش
بنده خود مگذرید و بگیرید قدری آب و پاهای خود را
بشوئید بعد از ان تکیه بان درخت بفرمائید و
قدری استراحت بفرمائید و لقمه نانی خواهم آورد که
دل خود را تقویت نمائید و بعد از انکه بنده خود را
سرافراز فرمودید از نزد من بروید در جواب فرمودند
ای ابرهیم انچه خواهش کرده چنان کن پس انحضرت
بتعجیل بخیمه بطرف ساره رفتند و بساره فرمودند خمیر
و زود سه کرده نان بپز پس کوساله نازک و خوبی
بخادم خود داد که انرا بسرعت حاضر ساخت و خوان
حضرت کوساله و کره و شیر برداشتند با سه کرده نان

تا بحضور ایشان اورد و انها مشغول خوردن شدند
و انحضرت در بالای سر ایشان بزیر ان درخت ایستاده
تا خوردند بعد از ان خدا از انحضرت پرسید که زن تو
ساره کجاست عرض کرد در خیمه است پس خدا بشارت
داد که از ساره برای تو پسری متولد خواهد شد و ساره
شنید و ابرهیم و ساره پیر و ضعیف بودند و عادت زنان
از ساره قطع شده بود پس ساره خندید و گفت پس از
انکه من پیر شده ام و شوهرم پیر شده است ایا مشتاق
که مسرور شوم یعنی اولادی بهم رسد که بان مسرور شوم
پس خداوند بابرهیم گفت ساره چرا خندید و گفت ایا
بتحقیق خواهم زائید در حالتیکه پیر شده ام ایا برای
خداوند چیزی هست که دشوار باشد و حال انکه در وقت
موعود بر طبق زمان حمل بتو مراجعت میفرمایم و ساره را
پسری خواهد شد و ساره از ترس گفت من نخندیدم

پس خدا فرمود بتحقیق که نوختن پس ایشان از آنجا جانب
شهر سدوم رفتند و ابرهیم مشایعت ایشان نمود پس
بعد از آن مکالمات خدا با ابرهیم فرمود که طولانیست
و مختصرش اینست که خدا فرمود اهل شهر سدوم و عموره را
که گناهشان زیاد است هلاک خواهم کرد ابرهیم عرض
کرد آیا از روی حقیقت صالح را با طالح یعنی خوبان را
با بدان هلاک خواهی کرد احتمال دارد که در شهر پنجاه
نفر صالح داشته باشند آیا صالح را با طالح هلاک خواهی
ساخت آیا میشود که آن سکان را هلاک نمائی و بسبب
آن پنجاه نفر صالحی که در شهر میباشند دیگران را
نجات ندهی حاشا از تو که مثل این کار را بکنی و صالحان را
با طالحان هلاک نمائی حاشا از تو آیا میشود که حاکم تمام
روی زمین و جزا دهنده انها عدالت نکند پس خدا فرمود
اگر پنجاه نفر صالح میان شهر سدوم باشند تمامی اهل آن

آن شهر را بسبب ایشان نجات خواهم داد ابرهیم عرض
کرد اینک من که از خاک و خاکستر کمتر هستم شروع به
تکلم نمودن با مولای خود مینمایم بلکه از پنجاه نفر صالح
پنج نفر کمتر باشند فرمود اگر چهل و پنج نفر باشند صالح
هلاک نخواهم کرد باز ابرهیم عرض کرد بلکه چهل نفر
صالح در آنجا یافت شود فرمود بسبب آن چهل نفر آنها را
هلاک نخواهم کرد ابرهیم عرض کرد خواهش دارم
مولایم غضبناک نشود که تکلم نمایم بلکه در آن شهر
سی نفر صالح یافت شوند فرمود بسبب ایشان آنها را
هلاک نخواهم کرد پس مکرر ابرهیم عرض میکرد که اگر
کمتر باشند و خدا میفرمود هلاک نخواهم کرد تا آنکه
ابرهیم عرض کرد تمنا آنکه مولایم غضبناک نشود اگر
ده نفر صالح پیدا شود چه خواهید کرد فرمود بسبب
آن ده نفر آنها را هلاک نخواهم کرد پس خدا هنگامی که

فصل هفتم

کردم این هیجده را بانجا رسانید روانه شد و ابرهیم بمکان
خود برگشت مؤلف گوید این عبارت توراتی است
که حالا بدست یهود و نصاری میباشد که صریح است
در اینکه خدا دیده میشود و جسم است و بشکل انسان
همراه جبرئیل و میکائیل ظاهر میشود و غذا میخورد و با
مخلوق خود روبرو گفتگو میکند و در مکانی منزل میکند
و استراحت میکند و دست و پای خود را بجهت رفع
خستگی میشوید و از آنجا بمکان دیگر میرود و بر هر کسی که
اندک شعور و عقلی داشته باشد واضح و روشن است
که این چیزها در حق خدا تعالی محال است و کفر محض
است و این عبارت توریة هم بطریقی است که تاویل
نمیتوان کرد و از آنچه گفتیم معلوم میشود که جرانیم
پیشوای نصاری و دیگران مثل او این دروغها داخل
توریة کرده اند و حقیر در این باب با بعضی از علمای یهود

صحبت داشتم در جواب گفتند که خود ما حیران
مانده ایم که این ارشادها در حق خدا تعالی جا نیست
و این عبارتست که کفر محض است در توریة چه چیز است
خلاصه آنستکه همه پیغمبران فرموده اند که خدا را نمیتوان
دید و در کتب انها و در قران مجید نیز مذکور است که
خدا را کسی نمیتواند دید نه در دنیا و نه در اخرت و
جسم نیست و مکانی از برای او نیست چنانچه تفصیل
در هدایة الطالبین نوشته ام ولکن از کتب خود یهود
و نصاری دلیل می اوریم که خدا را هیچکس نمیتواند دید
پس میگوئیم در فصل سی و سیم کتاب دویم توریة که انرا
سفر خروج میگویند همین جرانیم در ترجمه که کرده است
که توریة و سایر کتب را از زبان عبری بزبان لاتینی
فرنگیان ترجمه کرده است نوشته است که خدا تعالی بحضرت
موسی ع فرمود یا موسی تو نمیتوانی مرا ببینی زیرا که محالست

انسان نتواند مرا ببیند و زنده بماند و نیز جرانیم خودش
در فصل ششم انجیل یوحنا از زبان حضرت عیسی ع
نوشته است که بحواریون فرمودند خدا را هیچکس هرگز
ندیده است و نیز جرانیم در ترجمه خودش در فصل اول
انجیل یوحنا از زبان یوحنا که او را هم از حواریون
میدانند نوشته است که یوحنا گفت خدا تعالی را هیچ
کس هرگز ندیده است و نیز پلوس که جرانیم و همه نصاری
او را پیشوای خود میدانند و اطاعت او را واجب
میدانند در فصل ششم کتابیکه به تیموتاوس شاگرد
خودش نوشته است در آیه شانزدهم نوشته است
که بمردم بگوید که بهره کار آنکسی است که تنها لایموت
و نوری است که نزدیک آن نمیتوان شد و هیچکس او را
ندیده و ممکن هم نیست که بتوان او را دید تا ابد الاباد
پس حالا جرانیم و یهود و نصاری جواب بگویند که در کتب

کتب خودشان در توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران
نوشته است که خدا را کسی نمیتواند به بیند و موسی و
عیسی و حواریون و پلوس پیشوای ایشان و جرانیم
پیشوای ایشان همگی گفته اند خدا را کسی نمیتواند به
بیند پس در اینجا جرانیم آنچه از زبان موسی ع نوشته است
که خدا ظاهر شد بصورت انسان بر حضرت ابرهیم و او
خدا را دید و خدا غذا خورد و با آنحضرت گفتگوی زیاد
کرد این چه افترا و دروغی است که بخدا و پیغمبران بسته اند
این همان موسی است که خدا باو فرمود هیچکس را نمیتواند
به بیند و این همان موسی است که فرمود خدا را هیچکس
نمیتواند به بیند پس چگونه میشود که موسی یکجا بفرماید
خدا را هیچکس نمیتواند به بیند و یکجا بفرماید که ابرهیم
خدا را دید و او را مهمان کرد حاشا که موسی دو حرف
متناقض بفرماید و خلاف فرموده خدا و پیغمبر را بفرماید

فصل هفتم

حاشا که موسی در توریت نوشته چنین چیز بگوید ابرهیم خدا را
دید و او را مهمان کرد و با او روبرو گفتگو کرد نوشته
باشد بلکه این دروغ نوشته‌ها نه جایز دانیم و دیگر همه مثل آن
که داخل توریت کرده‌اند و بدانکه بنی اسرائیل بموسی گفتند
ما باید خدا را بچشم سر ببینیم موسی میدانست که دیدن خدا
محال است و لکن بجهت اینکه بر بندگان معلوم شود و یقین
کنند بانکه دیدن خدا محال است این استدعا را از
قوم بدرگاه الهی نمود و چون این مطلب طولانیست قدری
اختصارا ذکر میکنیم که موافق بعضی احادیث خداوند بفرشتگان
امر فرمود که ذره از نور عرش مرا با نهایت نمایید و چون ذره
از نور عرش بر کوه تجلی کرد کوه ریزه ریزه شد و شل
رلید و روان شد موسی بیهوش شد چنانچه گویا روح
از بدن او مفارقت کرده خشتی از سنگهای که موسی بر
روی او بود برداشته بلند گردانید تا موسی از هوا غش

در جواب سؤال هفتم

سوخته شود و آن هفتاد نفر که با موسی بودند همه بصاعقه
هلاک شدند و سوخته شدند پس لطف الهی شامل حال موسی
شد بهوش آمد و برای این ترک اولی توبه کرد و از عجایب
و غرایب است که حضرت موسی باصرار قوم نه از راه اعتقاد
از زبان قوم سؤال رؤیت خدا را کرد خطاب رسید لن ترانی
یا موسی شنید یعنی هرگز نمی‌بینی تو مرا ای موسی و همه
ملائکه او را عتاب کردند بلکه در حدیثی است که ملائکه
می‌آمدند لگد بر سر موسی میزدند و با و میگفتند ای
پسر زن حیض بین تو میخواهی خدا را ببینی پس در این صورت
چگونه تجویز رؤیت حقیقی خدا را بچشم میتوان کرد و چگونه
میشود که موسی در توریت گفته باشد که ابرهیم
خدا را دید و خدا را مهمان کرد و خدا غذا خورد و با
ابرهیم گفتگوی بسیار کرد و در کتاب ملل و نحل گفته است
از جمله فرقه‌های یهود فرقه مقاربه است و طایفه از آنها

گفته اند خدا ملکی آفریده است که او را بزرگ نموده و مقدم
کرده است او را بر همه خلایق و خلیفه فرموده است آن
ملک را بر ایشان و خدا مخاطب منبر نماید پیغمبران را
بواسطه این ملک معظم و آنکسیکه با موسی سخن گفته که
خدا در قرآن فرموده است و کلم الله موسی تکلیما مراد
همین ملک است که با موسی سخن گفت و خدا از آن عالی
تر است که با بشر تکلم نماید و بعد از این فقرات تفصیلا
دیگر میگوید که آنها را ذکر نکردیم و بدانکه در هدایة
المسترشدین ثابت کرده ایم که توریة اصلی آسمانی از
میان رفته و این توریه آن توریه نیست و نظر باینکه
جرائم این افترا بخدا و پیغمبر او بسته اند چشم و دل او
پوشیده تا آنکه در جاهای دیگر چنانچه گفتیم خویش خدا
گفته خویش را از موسی و عیسی بیلوس و حواریون نقل
کرده و نوشته است تا آنکه مریم بر بی بینی و افترا بستن او

و خطا و پیغمبر مطلع شوند و نجرف و گمراه نشوند و
بدانند که در همه جا یکی گفته است که فلان پیغمبر ملکی
دیگر خدا را دید و فلان معصیت را کرد افترائیست که
خودش بانها بسته است بر خطاهای دیگر که بر پیغمبر
زده است معلوم همه کس میشود که افترا زده است و
دروغ نوشته است چنانچه همین جرائم در توریه در
فصل سی دویم سفر تکوین الخلایق نوشته است حکایت
کشتی گرفتن حضرت یعقوب را با خدا بلکه نوشته است
که خدا بر یعقوب غالب نشد و در فصل سی و پنجم نوشته است
که خدا خود را بیعقوب ظاهر نمود و نسبت بت پرستی
باهل خانه یعقوب داده است و نیز در فصل سی و
هشتم سفر تکوین الخلایق است که یهودا پسر یعقوب
بعروس خود شر که اسم او تامار بود بعد از فوت پسرش
زنا کرد و وقت زنا کردن خدا است که عروس خود است

فصل هفتم

پس تامار حامله شد و در یک شکم دو پسر زائید و اسم
یکی را فارص و اسم دیگری را زارح گذارد که یکی از اجداد
داود و سلیمان و عیسی بود و نیز در توریت در سفر
تکوین در فصل چهل و سیم گفته است که حضرت یوسف
بنیامین برادر مادری خود را در مصر با سایر برادران
مهمان کرد و در آخر گفته است و شراب خوردند و
یوسف با برادران مست شدند خلاصه آنست که اگر
افترا و تهمتهائیکه به پیغمبران عظام خدا زده اند و
نسبت بحضرت خدا تعالی چیزهائیکه گفته اند بخواهم
بنویسم کتاب بسیار بزرگی میشود و بدانکه حقیر در این
ایام با بعضی از علمای یهود صحبت کردم او خواست
دست و پائی در تاویل این آیات بکند گفت آن سه نفر
مرد بزرگی بودند گفتم چه اشخاصی بودند که ابرهیم
آنها را سجده کرد گفت ملائکه بودند گفتم اول آنکه لفظ

در جواب از سؤال هفتم

لفظ ادونای در توریت که بزبان عبری است یعنی خدا ست
که میگوید خدا با ابرهیم چنین فرمود و این لفظ در زبان
عبری بغیر ملائکه هرگز نیامده است و در توریت عربی و
فارسی نیز خود شما نوشته اید خدا با ابرهیم چنین فرمود
و ابرهیم چنین عرض کرد و خدا فرمود ساره در خیمه چرا
خندید را بنصوص که مکرر خود شما نوشته اید که خدا
چنین فرمود و ابرهیم بخدا چنین عرض کرد دیگر نمیتوان
تاویل کرد دویم آنکه پیش گفتیم که در کتاب تحلیل دویم
که کتاب معتبر خودتان است نوشته است که آن سه نفر
یکی خدا بود و دو نفر دیگر جبرئیل و میکائیل بودند ۳
سیم آنکه واضح است که همچنانکه خدا چیزی نمیخورد ملائکه
هم چیزی نمیخورند چهارم آنکه ابرهیم گفت اگر در شهر
سدوم صالحان با طالحان باشند آیا میشود که تو
حاکم تمام روی زمین و خداوند همه آنها مباشی صالحان را

با طالحان هلاک کنی وعدالت نکنی واین واضح است که
خدا حاکم تمام روی زمین است نه ملائکه پس نمیشود که سه
ملائکه باشند چنانچه تو میگوئی بلکه عبارت صریح است در
اینکه یکی از انها خدا بود پنجم انکه خدا هلاک میکند قوم
گناه کار را نه ملائکه واختیار بخشیدن وهلاک کردن
با خداست نه با ملائکه ودر ایات مکرر ذکر نموده است
که ابرهیم عرض کرد که اگر صالحان پنجاه نفر باشند یا
چهل نفر باشند یا کمتر باشند تا اخر که گفته است اگر ده
نفر باشند خدا فرمود بجهت صالحان انها را هلاک
نخواهم کرد پس از انچه گفتیم معلوم شد که مراد از این سه
نفر که در این ایات توریه است یکی خداست پس چون
ایات توریه وانجیل را گفتیم که همه صریح اند که موسی
وعیسی ودیگران فرموده اند که ممکن نیست کسی نتواند
خدا را ببیند قطع حاصل میشود که این ایات باین طریق داخل

داخل توریه اصلی نبوده است بلکه جرانیم ودیگری مثل
او داخل کرده اند همچنانکه دروغهای دیگر که در حق
پیغمبران عظام نوشته اند هیچکدام از انها داخل توریه
نبوده است واین جرانیم پیشوا وواجب الاطاعه همه
نصاری میباشد بلکه پیشوای یهود نیز میباشد زیرا که
یهود در این زمانها بغیر از کتابیکه جرانیم از زبان عبری
بزبان فرنگیان ترجمه نموده است کتابی دیگر ندارند
بلی از روی ترجمه جرانیم بعربی وفارسی وزبانهای دیگر
ترجمه نموده اند خلاصه انستکه چون سخن باینجا رسید
ان عالم یهودی از جواب عاجز شد وگفت ما هم در این
ایات ومانند این ایات حیران مانده ایم وصحبتهای
دیگر با او داشتم که اگر بنویسیم بطول می انجامد ودر اخر
باو گفتم با اینکه بطلان دین شما بر خودتان واضح است
چرا مسلمان نمیشوید پاره عذرها اورد که معلوم شد

حب دنیا و ریاست و عصبیت مانع است از مسلمان شدن
او و امثال او و مؤلف گوید از این آیات ثابت میشود
که در دین ابرهیم جایز نبوده است که زن و سایر عیال
او در برابر مرد بیگانه راه بروند بلکه دلالت میکند که
زنان از مردان بیگانه باید روی خود را بپوشند بجهت آنکه
اگر چنین نبود لازم نمی داشت که آنحضرت که پیر بود خود
خدمت مهمانرا بکند بلکه باید زن و سایر عیال را بگوید
آنها خدمت بکنند و غذا بیاورند و نیز لازم نداشت
که خدا باعتقاد نصاری یا جبرئیل بقول دیگرها ابراهیم
بگوید که ساره پسر خواهد زائید و بعد گفت ساره چرا
خنده کرد بلکه باید ابرهیم اینهارا بخود ساره بگوید پس از
این مستفاد میشود که حجاب زنان از مردان بیگانه همیشه
واجب بوده است که از هر نامحرمی اگر چه العیاذ بالله
خدا باشد باعتقاد باطل نصاری که بصورت انسان ظاهر

ظاهر شده بود و از ملائکه که بصورت انسان ظاهر
شده بودند باید روی خود را بپوشانند و پولس
پیشوای اینها در رساله اول خودش که بجماعت قرنتیان
که متابعت او را میکردند در باب یازدهم نوشته است
شما بدانید که سر هر مرد عیسی است و سر هر زن شوهر او
میباشد اما سر عیسی خدا میباشد پس هر مردیکه سر پوشیده
عبادت کند سر خود را رسوا میکند یعنی گناه نسبت بخدا
و عیسی که سر او است میکند اما هر زنیکه سر برهنه دعا
یا عبادت کند گناه نسبت بشوهر خود که سر او است کرده
خواهد بود و چنانست که گیسوهای خود را بریده باشد
زیرا که هر زنیکه با سر باز عبادت کند باید گیسوهای
او را ببرند پس همچنانکه بریدن گیسوی خود از برای
هر زنی عمل قبیح است همچنین هر زنیکه با سر باز دعا و
عبادت کند عمل قبیح کرده خواهد بود پس بر هر زنی

وجه

واجب است که سر خود را بپوشاند و بر مرد واجب نیست
زیرا که مرد جلال خدا و زن جلال مرد است که مرد از
زن نیست بلکه زن از مرد است و نیز مرد بجهت زن آفریده
نشده بلکه زن برای مرد از اینجهت زن میباید پوشش بر
سر داشته باشد بسبب فرشتکان و بعد از دو آیه دیگر
میکوید در دل خود انصاف بدهید آیا شایسته است که
زن ناپوشیده بدرکاه الهی دعا بکند آیا طبیعت خود شما
نمی آموزد شما را که اگر مرد موی دراز دارد عیب او ست و اگر
زن موی دراز دارد زینت او ست که مو بجهت پرده باو
داده شده یعنی موی دراز وی او را میپوشاند که مرد بیکانه
نه بیند و بدانکه هر جا سر میکویند صورت هم داخل است
و در اینجا مراد اینست که سر و روی خود را زن بپوشاند پس
از عبارت پولوس معلوم میشود که حجاب زنان از مردان
بیکانه و نامحرم بمرتبه واجبست که در حالت عبادت و دعا هم

سر خود را باید بپوشاند از برای آنکه ملائکه که در وقت
عبادت هر مرد و زنی حاضر میشوند موی و روی او را نبینند
و نیز پولوس که او را نصاری واجب الاطاعه میدانند و
خودش گفته است که عیسی مرا برسالت برای شما فرستاده
است تا بشارت بدهم شما را و باراده خدا مرا رسول نامیده
در باب پنجم رساله اول که بجماعت قرنتیان نوشته است
مذمت زنا کردن را بسیار کرده است تا آنکه در آیه هشتم
گفته است بشما نوشتم با زانیان معاشرت نکنید تا آنکه
در آیه یازدهم گفته است و حالا بشما مینویسم اگر کسی
برادر زانی یا طماع یا بت پرست یا فحاش یا شراب خوار
یا ظالم باشد با چنین شخصی معاشرت نکنید بلکه غذا هم
نخورید تا آنکه در آخر آیه سیزدهم میکوید پس آن شریر را
از میان خودتان برانید و نیز در باب ششم همین رساله
گفته است مرافعه پیش بی دینان و بت پرستان نبرید بلکه

فصل هفتم

پیش خدا تمیز برده و در آیه نهم گفته است آیا نمیدانید
که ظالمان وارث ملکوت خدا نمیشوند فریب مخورید زیرا
که فاسقان و بت پرستان و زانیان و مخنثان و لواط
کنندگان و دزدان و طمع دارندگان و شرابخواران و
فحاشان و ظالمان وارث ملکوت خدا نخواهند شد و
در آیه شانزدهم و هفدهم گفته است آیا نمیدانید که
هر کس با فاحشه پیوندد با او یک تن باشد از زنا فرار
کنید هر گناهی که آدمی میکند بیرون از بدن است ولکن
زانی بر بدن خود گناه میکند و نیز همین پلوس به تیموتاوس
شاگرد خودش که او را برسالت میفرستاد در باب دوم
رساله اولش که باو نوشته است در آیه هشتم میگوید
پس من آرزو دارم که مردان دستهای مقدس را
بدون غیظ و جدال برافراخته در هر جا دعا کنند و
نیز زنان خویشتن را آرایش نمایند بلباس زینت داده شده

در جواب سؤال هفتم

شده بحیا و تقوی و پرهیزکاری نه بزلفها و طلا و مروارید
و رخت گرانبها بلکه زنانیکه ادعای دینداری میکنند
شایسته آنستکه با تقوی و پرهیزکاری و اعمال صالحه
باشند و زن با سکوت تعلیم بگیرد یعنی وقتیکه او را تعلیم
میدهند سکوت کنند و حرف نزنند که صدای او را نامحرم
بشنود و زن را اذن نمیدهم که تعلیم بدهد یا بشوهر مسلط
بشود بلکه در سکوت بماند مراد آنستکه زن تعلیم
ندهد بمردان زیرا اگر صدای او را نامحرم بشنود و بعد
میگوید که زیرا آدم اول خلقت شد و بعد حوا خلقت
شد و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورد و در تقصیر
گرفتار شد مراد آنستکه زن زود فریب میخورد اگر او را
تعلیم بدهند سکوت نکند و حرف بزند یا زن تعلیم بدهد
و حرف بزند و صدای او را نامحرم بشنود فریب میخورد
و بزنا گرفتار میشود خلاصه آنستکه از کتب یهود و نصاری

وعبارات علمای انها ظاهر میشود که باید زنان خود را از
مردان نامحرم پوشیده بدارند بمرتبه که صدای انها را
بدون ضرورت شرعی نامحرم نشنود و زنا و لواط در دین
انها و دین همه پیغمبران حرام است و احکام دین عیسی
نیز از روی توریه است و از جمله احکام شریعت موسی
است چنانچه در بعضی از کتب معتبره انها نوشته است
که زنان باید سر و صورت و موی خود را و صوت خود را
و دست و ساق پای خود را و عورتین را از نامحرمان
بپوشند و اگر زنی موی سر خود را از نامحرم نپوشد باید
گیسوهای او را تراشند پس ملاحظه کنید که چه قدر
تاکید در پوشیدن زنان خودشان را از نامحرم شده است
بمرتبه که دست و ساق پا هم باید بپوشانند پس در این
صورت یهود و نصاری جواب بگویند که زنان انها از نامحرم
چرا اصلا رو نمیگیرند و مرحوم ملا علیقلی پادری نصرانی که

که مسلمان شده است نوشته است زنا و لواط را نصاری هم
جایز میدانند و نیز رو نگرفتن زنان را از مردان بیگانه
جایز میدانند بلکه ثواب میدانند بمرتبه که در ولایت
انها دکانداری و معامله کردن و خریدن و فروختن
غالبا با زنان و دختران است و هر کسیکه دختر مقبولی دارد
او را در دکان خود مینشاند تا انکه مشتریان دکان او زیاد
بشوند و یگانگی انها با یکدیگر بمرتبه ایست که اگر مردی بدیدن
دوست خویش برود اگر ان دوست صاحب خانه خودش در
خانه باشد زن و دختر خود را باستقبال او میفرستد و ان
زن و دختر بتعارفی که در میانه انها رسم است بعمل می اورند
و ان دوست را وارد خانه نموده مینشانند و صاحب خانه
دختر مقبولتری که دارد چنانچه انمرحوم نوشته است ان دختر را
ساقی میکند که پیاله شراب برای مهمان بیاورد و بعد از
خوردن شراب کیف شراب انها را میگیرد و بخوانندگی و رقص

کردن و عیش کردن مشغول میشوند و اگر آن دوست صاحب
خانه خویش در خانه نباشد زن او و دختران او جان سپاری
میکنند بطریقیکه میان آنمرد مهمان و شوهر هیچ تفاوتی
نمیگذارند بمرتبه که اگر آنمرد مهمان زن و دختران صاحب
خانه را تکلیف نموده بمزرعه یا قریه یا باغی یا صحرائی بعنوان
گردش ببرد مضایقه نکرده همراه او میروند و در آنجا چند
روز عیش میکنند و این قاعده بمرتبه در میان ایشان خوش
آینده است که شوهر آن زن وقتیکه بخانه آمده مطلع میشود
که آنمرد دوست زن و دختران او را بمهمانی و گردش برده است
بسیار از آن دوست راضی میگردد و بر خویش لازم میداند
که انعام و خلعتی تدارک کند و زن و دختران او را وعده بخواهد
و بگردش ببرد و این فصل را مرحوم ملا علیقلی نوشته است
و نیز زنان یهود از مردان بیگانه رو نمیگیرند بهیرودیس
پادشاه یهود در روز عیدی که بود [illegible] امرای خود و سرداران و

و دوستان جلیل همه را مهمان نمود دختر زن خویش بمجلس
آمده و رقص بسیار خوبی کرد و همه اهل مجلس و خود هیرودیس
از رقص او شاد شدند و لذت بردند پس پادشاه بدختر گفت
عوض این رقص را هر چه میخواهی بگو بتو بدهم دختر از مادر
پرسید مادرش گفت بگو من یحیای پیغمبر را قتل میخواهم که
سر او را برای من بفرستی و یحیی در آنزمان در زندان او
بود پس پادشاه فرستاد در زندان و سر یحیای مظلوم را
از تن جدا نموده در طبقی نهاده برای آن دختر فرستاد
و این فقره در باب ششم انجیل مرقوس مذکور است و ما بروجه
اختصار ذکر نمودیم و نیز در میان نصارا همین قاعده
هست که زنان آنها در مجلسی که چند هزار مرد نامحرم نشسته
و شوهر آنها نیز حاضر است با زینت و آرایش مینشینند و
رو نمیگیرند و با آنها شراب میخورند و رقص میکنند بلکه
از اشخاص معتبر شنیده ام که مردان در آن مجلس جمعیت دست

زنان شوهردار با نامحرمان در حضور شوهران انها گرفته باهم
در انمجلس رقص میکنند و یکدیگر را بغل میگیرند و همین
چیزها باعث زنا میشود همینکه زن بیگانه و مرد بیگانه
یکدیگر را دیدند و باهم رقص کردند و در باغ و گردشگاه یا
خانه خلوتی بدون اینکه کسی دیگر باشد باهم بصحبت مشغول
شدند میل بهم رسانیده بزنا گرفتار میشوند و لکن اگر دوری
بگزینند و باهم در خلوت مشغول صحبت و عیش نشوند میلی
بهم نمیرسد که سبب زنا شود و بدانکه در دین همه پیغمبران
لواط و زنا حرام است بلکه عقل حکم میکند بقبح و حرمت
انها و در دین عیسی طلاق دادن زن جایز نیست مگر اینکه
زن زنا بدهد که در اینصورت طلاق دادن او جایز است
چنانچه این حکم در فصل نوزدهم انجیل متی مذکور است
نمیدانم غیرت یهود و نصاری بقدر حیوانات نیست نظر
کنند در احوال خروسی که در خانهای خود شان دارند که

که عقل و شعوری ندارد و غیرت او در محافظت سیرت
و ناموس بمرتبه ایست که اگر خروس دیگر داخل مرغهایش گردد
با او در ان خانه راه میرود نمیشود با ان خروس جنگ میکند
بمرتبه که از لاله سر ان خروس دیگر و خود شان خون جاری
میشود و اگر مقدور او باشد با او جنگ میکند تا او را
بکشد و اگر نتواند او را بکشد با او جنگ میکند تا او را
از انخانه بیرون کند و حضرت خاتم انبیا ص فرموده است
بپرهیزید از فتنه زنان و اول فتنه که از برای بنی اسرائیل
بهم رسید فتنه زنان بود چنانچه در توریة نیز مذکور است
بدانکه در سفر اعداد در فصل بیست و پنجم تفصیلی گفته است
در باب اینکه بنی اسرائیل بزنا کردن با دختران طایفه موآب
مشغول شدند خدا طاعون بر انها فرستاد و بیست و چهار
هزار نفر از انها بطاعون مردند و خداوند عالم در قران مجید
فرموده است بگو ای محمد ص از برای مردانیکه ایمان اورده اند

که چشمهای خود را از نظر کردن بزنان نامحرم بپوشند
بگوای ٢ برای زنانیکه ایمان آورده اند که چشمهای خود را ٢ محمد
از نظر کردن بمردان نامحرم بپوشند و نیز مروی است که
شیطان گفته است زن نصف لشکر منست و از برای من
تیری است که بهر جا می افکنم خطا نمیشود و محرم اسرار من
زن است و رسول منست در حاجات من و نیز شیطان
گفته است نگاه کردن بزن نامحرم کمان قدیم منست و
تیری است که هرگز آنرا خطا نمیکنم خلاصه آنست که در
توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران مذکور است که زنا گناه
بزرگیست و یک سبب حرمت زنا آنست که از زنا اولادهای
حرامزاده بهم میرسد و رو نگرفتن از نامحرم و خلوت کردن
و گفتگو کردن و بعیش مشغول شدن و شراب خوردن با او
اینها همه اسباب زنا میشود خصوص آنکه در مجالس عام
زنان با زینت و آرایش تمام در حضور اینهمه جمعیت مشغول

مشغول ساز زدن و رقص کردن بشوند و یکی از پادریان
نصاری که مسلمان شده است نوشته است علاوه بر
آنکه زنان نصاری اصلا روی خود را از مردان بیگانه
نمیپوشند در مجالس مهمانی که جمعیت زیاد است دوش
تا گردن و سینه و پستان آنها نیز برهنه است بلکه این مطلب
بسر حد تواتر رسیده است و این نیز بیشتر باعث رغبت
مردان بزنان و سبب زنا میشود و اگر بر فرض سبب زنا هم
نشود همین نظر کردن بنامحرم گناه جداگانه ایست و نیز
از جمله دروغها و تهمتهائیکه در حق پیغمبران نوشته اند
تهمتی است که پادری فلیب که یکی از پادریان نصاری و از
اهل فرنگ است در رساله که برد دین اسلام نوشته است
که تفصیل آن در کتاب هدایة المسترشدین نوشته ام
در حق پیغمبر ما خاتم انبیاء نوشته است و آن اینست که
میگوید محمد صلعم منع از بت پرستی میکرد و در ضمن آن تعلیم

بت پرستی بر مردم و امت خودش کرده است زیرا که امر کرده است
بر مردم که در ظهر روز جمعه باید زنان و مردان همه در عبادت
خانه که آنرا مسجد مینامند جمع شوند و همه آنها از سر تا پا
در حضور یکدیگر برهنه شوند و رقاصی کنند بدستور بت پرستان
قدیم مؤلف گوید نمیدانم این مرد چه قدر بی شعور بوده
است که چیزی را که از مشرق تا مغرب همه اهل مذاهب میدانند
که دروغ است در کتاب خود مینویسید و نیز همین پادری
فلیب نوشته است که محمد ص پیش از بعثت آسیابانی میکرد
و حال آنکه هیچکس از اهل مذاهب اینچنین را در حق آن سرور
نگفته اند و در هیچ کتابی از کتب یهود و نصاری و مجوس و
اسلام این دروغ که او نوشته است ننوشته اند و نیز همین
پادری نوشته است که محمد ص مشرک بوده است بدلیل آنکه
بنای دین خود را بگفتن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
گذارده است پس خود را شریک خدا قرار داده است زیرا که

که معنی این کلمات اینست که نیست معبودی غیر از خدا و محمد
که گفته میشود رسول خدا او با این طریق معنی کرده است
مؤلف گوید حیله که این پادری کرده است اینست که یک حرف
واو پیش از لفظ محمد ص زیاد کرده است که معنی آن بخواه
خودش درست باید ولکن با وجود این بر عکس معنی منظور
او ظاهر و روشن است زیرا که میگوئیم اول آنکه همه اهل
عالم از مشرق تا مغرب میدانند که آنچه را آنحضرت امر
فرموده بر مردم که بگویند پیش از لفظ محمد ص حرف واو ندارد دوم
آنکه میگوئیم بر فرض آنکه پیش از لفظ محمد ص حرف واو صحیح
میشود لفظ رسول الله ص این پادری را رسوا میکند و
معلوم میشود که محمد ص رسول خدا است و هر بی شعوری میداند
که رسول خدا نمیتواند که خدا باشد پس این دروغ باعث
رسوائی خود پادری فلیب شده است و چند دروغ دیگر
نیز در حق آنحضرت نوشته است که همه آنها را بتفصیل در

هدایة المسترشدین ذکر نموده ایم قاعده اینست کسیکه
میخواهد رد بر یک دینی بنویسد تتبع تام از ان دین
اول بهم رساند و نوفت رد بنویسد نه اینکه اصلا اطلاع
ازان دین نداشته باشد هر دروغی که میخواهد بنویسد
و از جمله چیزهائیکه نوشته است آنست که میگوید الی یعنی
علی بگفته عایشه یعنی عایشه عثمان را بقتل آورد پس
بعد ازان معویه علی را بجهة خون عثمان بقتل آورد و
پس حسین پسر علی معاویه را بقتل رسانید پس یکی از
خویشان معاویه حسین را بقتل آورد ملاحظه کنید که این
پادری چه قدر بیخبر از دین انحضرت و اصحاب او بوده که
چنین دروغهائی نوشته است با وجود این رد بر دین
اسلام که شرق و غرب عالم را فرو گرفته است نوشته است
و باعث رسوائی خود شده است و بدانکه در بارهٔ نسبت
پیغمبران هم در توراتی که حالا در دست دارند که توریة اصلی

اصلی نیست نسبت معاصی و بت پرستی داده اند که اگر همه را
ذکر نمائیم کتاب بزرگی میشود و بهمین قدر که در این رساله
گفتیم از برای صاحبان عقل و شعور شبهه باقی نمیماند
که این نسبتها در حق پیغمبران دروغ است و بسیار واضح است
که فرستادن خدا پیغمبران را بجهة اینست که مردم را بتوحید
الهی دعوت نمایند و از بت پرستی منع نمایند و نیز مردم را از
شرب خمر و زنا و لواط و سایر معاصی منع نمایند پس اگر
باین جهات خدا انها را نفرستاده باشد پس عقل حکم
میکند باینکه فرستادن پیغمبران لغو و بی مصرف خواهد بود
و فرستادن و نفرستادن تفاوتی نخواهد داشت و از
خالق حکیم علیم هرگز فعل لغو و بی مصرف سر نمیزند پس معلوم
میشود که فرستادن پیغمبران برای امر به پرستیدن و عبادت
خدای واحد و منع از بت پرستیدن و سایر معاصی است پس
اگر پیغمبر این گناهان را خودش بکند چگونه میتواند مردم را

منع نماید و اگر هم در صدد منع برآید کسی از او قبول نمیکند
و باو میگویند تو خود بت میپرستی و خود این معاصی را
میکنی چگونه ما را منع میکنی اگر جایز نیست چرا خود میکنی
و اگر جایز است چرا ما را منع مینمائی خلاصه اینست که همه
پیغمبران خدا معصوم اند و هرگز بت نپرستیده اند و هیچ
معصیتی نکرده اند چنانچه در کتاب هدایة الطالبین این
مطلب را بتفصیل بدلیل عقلی و نقلی ثابت کرده ایم و نیز
میگوئیم این نسبتها که در توریة مذکور است که به پیغمبران
داده اند از بت پرستی و شرب خمر و زنان بر هر کسیکه
اندک فهم و عقلی دارد واضح است که اینها دروغ است
و در توریة اصلی نبوده است بجهت آنکه بسیار دور است
که خداوند عادل حکیم در کتاب دین و شریعت که بحضرت
موسی ع فرستاده است که بقوم خود شرح بدهد از
این قبیل چیزها در باره پیغمبران خود در آن کتاب بفرماید که

که جمعی از آنها را در این توریة اولاد زنا نوشته است و از اوصاف
حمیده پیغمبران و خصایص آنها چیزی دیگر نقل نموده باشد و
حال آنکه فرستادن پیغمبران برای اینست که مردم را از اینمعاصی
و از بت پرستیدن منع نماید و آنها را بتوحید دعوت نمایند
در اینصورت چگونه میشود که خدا پیغمبران خود را مذمت
بفرماید و این معاصی و پرستیدن بت را نسبت بآنها بدهد
پس معلوم میشود که این تهمتها را اجانب و دیگران مثل آن
داخل در توریة کرده اند و در توریة اصلی اصلا اینها نبوده است
و در کتاب هدایة المسترشدین ثابت کرده ایم که توریة
اصلی از میانه رفته است و این توریة اصلا اعتباری ندارد
و بعد آنکه پادشاهان و حکام یا رسولی و سفیری که بولایت
میفرستند در فرمانیکه مینویسند تعریفها از آنها میکنند
و اگر مذمت آنها را بنویسند خصوصا آنکه بنویسند اینها مرا
پادشاه نمیدانند و پرستش غیر مرا میکنند و ظالم و شراب

خوار و زانی و حرام زاده اند هیچکس طاعت انها را نمیکند
بلکه اطاعت چنین پادشاهی را نمیکنند پس درین صورت چگونه
میشود که خدا در کتابیکه بر پیغمبران نازل میفرماید این نسبتها را
بر پیغمبران بدهد پس عقل حکم میکند باینکه این تهمتها که در حق
پیغمبران در این توریه حاضر است در توریه اصلی نبوده است
بلکه اینها را داخل کرده اند و بدانکه بسیاری از ایات توریه
و انجیل و کتب پیغمبران که در این رساله ذکر نموده ایم اول
بزبان عبری نوشته ایم و بعد ترجمه انرا گفته ایم و بسیاری
دیگر از ایات این کتب را اکتفا نموده ایم بترجمه انها بجهت انکه
اگر همه این ایات را بزبان عبری میگفتیم و بعد ترجمه میکردیم
کتاب بزرگی میشد و بنای این رساله بر اختصار بود و بدانکه
عمده عبادات یهود موافق حکم توریه باید در زمین بیت
المقدس بعمل اید پس درین صورت یهود احکام و عباداتیکه
در غیر بیت المقدس میکنند خلاف حکم توریه است که اگر تفصیل

بتفصیل بنویسیم بسیار طولانی میشود و احکام دین نصاری
بفرموده حضرت عیسی چنانچه پیش گفتیم از روی احکام توریه
است و همه علمای نصاری نیز اتفاق دارند بر اینکه توریه کتاب
الهی است و احکام ان همه حق است با وجود این نصاری باحکام
توریه عمل نمیکنند از جمله احکام توریه اینست که در سفر توریه
مثنی در فصل چهاردهم خدا از برای حضرت موسی حیوانات
حلال گوشت و حرام گوشت را بیان فرموده است و از جمله حیوانات
حرام گوشت که فرموده است انها را نخورید خوک و شب پره و
وزغ و لاک پشت و مار ابی و خرچنگ و خرگوش و موش و
غیر اینهاست و نیز فرموده است جسد خوک را لمس نکنید و
این اشاره باینست که نجس العین میباشد چنانچه مذهب مسلمین است
باوجود این حکم خدا که در توریه فرموده است نصارای این
حیوانات حرام گوشت را بر خود حلال کرده میخورند و انها را
حلال میدانند و برخلاف حکم خدا عمل مینمایند بلکه گوشت

انهارا زیاد تر از گوشت حیوانات حلال گوشت میخورند و
گوشت انهارا بهتر میدانند

فصل هشتم

در بیان مواعظ و نصیحت بطایفه یهود و نصاری است پس محض خیرخواهی نصیحت بیهود و نصاری و سایر کفار میگوییم اگر انها غرض و عصبیت را بکنار بگذارند از انچه در این رساله مختصر در کتاب هدایة الطالبین ذکر نموده ایم معجزه بودن قرآن که حالا باقی است و تا قیامت باقی خواهد بود بر انها ثابت است و معجزه بودن انرا نمیتوانند انکار بکنند بجهت انچه پیش گفتیم و نیز از انچه پیش گفتیم وقوع معجزه شق القمر از خاتم انبیا ثابت شد و اگر تتبع نمایند نیز سایر معجزات انحضرت که زیاده از هزار معجزه است باسانی بر انها ثابت میشود و برای اثبات نبوت یک معجزه کفایت میکند پس اگر انها غرض و عصبیت ندارند و علما و پادریان انها حب ریاست را از دل قلب انها رسوخ نکرده است باید همگی مسلمان شوند و خود را

از عذاب جهنم نجات داده مستحق دخول بهشت گردند و همچنین است حال در مجوس و سایر طوایف کفار حقیر میگوییم که با این احوالی که دارید طلب دین خود را بنمایید زیرا اگر با این احوال بدون بصیرت و بینایی با عصای عصبیت پای در راه طلب دین خود بگذارید در چاه ضلالت خواهید افتاد بلکه میگوییم که اول عناد و غرض و عصبیتی که حالا دارید از خود دور کنید چشم خود را باز نمایید بدیده بصیرت تأمل و تفحص نمایید تا انکه حق و باطل را از یکدیگر تمیز بدهید و انوقت خود را اختیار کنید زیرا اگر پای انصاف در میدان حق جویی نگذارید عصبیت را از خود دور نکنید محال است که راه خود را پیدا نمایید

نظم
پاک باید کرد دل را از لجاج
تا نیفتد حاجتی با احتجاج
ورنه در گوش ابوجهل عمود هیچ
سود از گفتن احمد نبود

پس تا وقت از دست نرفته است نصیحت حقیر را بشنوید زیرا که حقیر

نظم
من انچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

خلاصه اینکه

صاحب غرض از اصلاح حالتها غرضی غیر از نداریم و خیرخواهی شما را الحق نصیحت حقیر را قبول نکنید در ظلمات اباد باقی خواهید ماند و در روز قیامت در جهنم الهی جواب خواهید داد چه خواهید کرد و چه خواهید گفت در ان روز خواهید که یا مرده در این دنیا بودند کاش امروز بکنید که امروز وقت فرصت است و اگر نه در ان روز قیامت محزون و سرگردان خواهید ماند و در ان روز ایمان اوردن و توبه و استغفار سود نخواهد شد ثمر نخواهد بخشید

صح

اکمام

احکام و اعتقاداتیکه شما یهود و نصاری دارید قطعی است که
احکام و اعتقادات دین و شریعت موسی و عیسی نیست بلکه
خود این دو پیغمبر عظیم الشان در روز قیامت از شما بیزاری خواهند
جست و مؤاخذه خواهند کرد و این توریه و چهار انجیلی که حالا
دارید و بچندین لغت ترجمه کرده اید و باطراف عالم منتشر کرده اید
و مفت بمردم داده اید خود شما و سایر اهل مذاهب همگی بر
دارید و ملاحظه کنید که چه قدر اختلاف خود اینها با یکدیگر
دارند و هر کدام بر خلاف دیگری چیزی میگویند و در توریه
است که خدا جسم دارد و دیده میشود و همه جا میرود و گفتگو
میکند چنانچه پیش گفتیم و نیز در توریه نسبت کفر و زنا
و شرب خمر و بت پرستی العیاذ بالله به پیغمبران خدا دران
نوشته است چنانچه گفتیم و خود شما اقرار دارید که اینها
توریه اصلی آسمانی و انجیل اصلی آسمانی نیستند بلکه اینها از
میان رفته است و شما نصارای خودتان میگوئید که این چهار انجیل

انجیل را که تاریخ اندیشالهای بسیاری بعد از عروج حضرت عیسی باسمان
باعتقاد مسلمانان یا کشته شدن باعتقاد خود شما چهار نفر از حواریون
نوشتند چنانچه بتفصیل در هدایة المسترشدین نوشته‌ام چهل سوره
توریه اصلی را حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع از زبان عبری
بلغت عربی ترجمه فرموده اند که حالا در دست اهل اسلام است بردارید
ملاحظه کنید که تمام آنها مواعظ و نصیحت و بیان حلال و حرام و آداب
شریعت و مذمت حب دنیا و ریاست و مدح صفات حسنه و مذمت صفات
ذمیمه و وصف بهشت و جهنم است که همه اینها موافق قرآن مجید و
احادیث وارده از خاتم انبیاء و قانون شریعت ان سرور است
که هر کس ملاحظه این چهل سوره توریه را بکند یقین میکند که اینها
کلام خدا است و کتاب آسمانی است و از این طرف هر کس ملاحظه این توریه
و اناجیل اربعه که حالا بدست شما است بنماید قطع میکند که اینها
کلام خدا نیست چشم بصیرت خود را باز کنید و از روی انصاف
و بی غرضی تامل کنید که چگونه و بچه دلیل و بچه سبب بنای توریه و اناجیل

عیسی در زمان [illegible] انجیل ها [illegible] و بسیاری از آنها نوشته است در آنها نوشته [illegible] بعضی محض است [illegible] بلوس و مرقس [illegible] سایر علما و پادریان [illegible] و پیشوایان شما نوشته اند و انجیل [illegible] و دنیا احکامی که حالا بدست دارید احکامی است که آنها [illegible] شما [illegible] مطلب بتفصیل نوشته‌ام از [illegible] و بعضی [illegible] آنها را در کتاب هدایة الطالبین و هدایة المسترشدین نوشته‌ام [illegible] توریه اصلی [illegible] و انجیل اصلی [illegible] توریه و اناجیل [illegible] خلاصه [illegible] خواهی [illegible]

[illegible]

دین خود تانرا باین کتابها و این اعتقادات باطله که کفر محض است
گذارده اید نمیدانم این پیشوایان شما که این اعتقادات
واحکام باطله را در میان شما قرار دادند و احکامیکه حضرت
موسی ع و حضرت عیسی ع از برای شما قرار فرموده بودند همه
را کنار گذاردند که بعضی از آنها را در هدایة الطالبین و
بعضی را در هدایة المسترشدین نوشته ام و نیز غالب
بشارتهائیکه حضرت موسی ع و حضرت عیسی ع درباره نبوت
حضرت محمد ص داده بودند و امر فرموده بودند باطاعت
و ایمان آوردن بان سر و مخفی و پنهان از عوام خودشان
نمودند در روز قیامت در محضر الهی چه خواهند گفت و چه
عذر خواهند آورد و از عهده وبال و گمراه کردن هزاران
هزار از بندگان خدا در هر عصر و زمانی چگونه برخواهند
آمد تمامی وزرها بر عهده این پیشوایان هوا پرست و
ریاست طلب و خدانشناس آنها ثابت است و بگردن آنها

آنها خواهد بود و مؤاخذه همه گمراهان از آنها خواهد شد
و بعذاب ابدی گرفتار خواهند شد زیرا که عوام ضعفاء
العقول بسخنان آنها فریب خوردند و گمراه شدند و در روز
قیامت در محضر جناب اقدس الهی عذری نتوانند پیدا کرد
پس خواهند گفت چنانچه در آیه شریفه قرآن است رَبَّنا
اِنّا اَطَعْنا سادَتَنا وَکُبَرائَنا فَاَضَلّونَا السَّبیلا و معنی
آیه شریفه اینست که خواهند گفت پروردگارا ما اطاعت
کردیم پیشوایان و بزرگان و علمای خود مانرا پس گمراه
کردند آنها ما را و نیز از خود عوام خدا مؤاخذه خواهد
فرمود و بعذاب ابدی آنها را معذب خواهد گردانید
زیرا که خدا عقل بآنها داده بود و بواسطه پیغمبران
بآنها فرموده بود که طلب کنید دین حق را از روی بی
غرضی و انصاف و عصبیت را بکنار بگذارید و د[illegible]
بجوئید از مخبرین شریعت و علمای هوا پرست و

فصل هشتم

طالب که حبّ دنیا در قلبا نهار سوخ کرده است وچون وقت نوشتن این رساله مشاغل زیاد بود مجال نشد که زیاده بر این کلام را بسط بدهم و از برای کسانیکه از روی حقیقت طالب حق باشند همین قدر کفایت میکند

تمام شد تصنیف این رساله بتوفیق خداوند عالم در شب بیست و هشتم شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۰۵ سنه

بعون الله الملك المتعال قد فرغت فی نهایة الاستعجال من تسوید هذا الکتاب العالی فی عاشر شهر صفر المظفر من شهور سنه تسع وثلثمائه بعد الالف ۱۳۰۹ و انا العبد الاقل الجانی صد الکاتب احمد بن مرحوم میرزا سید محمد رضا الطباطبائی الاردستانی

اللهم اغفر لی ولامی وابی

بمحمد وعلی

امد کهزار و هشتاد جلد کتاب بچاپ رسیده است

ریاسته

[illegible]